برگی از تاریخ جنوب ایران

اوضاع سیاسی اجتماعی ایالات جنوب ایران

در سال‌های ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴

سید عامر هاشمی

قطع ۱۶/۵ × ۲۴

ستایش مُختَّصِ خداست.

پیشـــگفتار :

کتاب حاضر حاوی ۱۰۸ گزارش و مقاله راجع به اوضاع و احوال بنادر و جزایر خلیج فارس و دریای عمان است که مجموعاً از ۶۰ نسخه نشریه‌ی هفتگی حبل‌المتین چاپ کلکته، مربوط به سالهای ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ میلادی مطابق با ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ هجری شمسی گردآوری شده است.

از آنجائیکه این مقالات و گزارشهای مُستند، وضعیت هفتاد سال پیشِ این منطقه را تا حد زیادی قابل لمس می‌کنند، بمنظور آشنا شدن نسل جدید با (چگونگی شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این خطه در نیمه اول قرن بیستم)، به گردآوری و تنظیم آنها اقدام گردید.

برای درک هرچه بهتر مطالب، توجه خوانندگان گرامی را به نکات زیر جلب مینمایم:

۱ ـ متون مندرج در این مجموعه، از اصلِ نسخه‌های حبل‌المتین نقل قول شده و تاریخ چاپ آن که بر اساس تقویم میلادی بود (ضمن تطبیق با تاریخ هجری شمسی) همراه با شماره‌ی صفحه در تیتر متون منعکس است.

۲ ـ جز در مواردی که خلاصه کردن ـ غیر قابل اجتناب بوده، همه‌ی متون با در نظر گرفتن اصلِ امانت‌داری، بدون تحریف یا اصلاح، عیناً با انشاء خودشان آورده شده‌اند.

۳ ـ برای نزدیک کردن متون پیچیده به انشاء امروزی، عبارت‌ها و جمله‌ها تا حد امکان به کمک نشانه‌های رایج تفکیک و نشانه گذاری شده‌اند.

۴ ـ استفاده از مندرجات حبل‌المتین بمعنی تائید آن نشریه از سوی گردآورنده نیست؛ و نیز گردآورنده نسبت به اشخاصی که به هر نحو نامشان در خلال متون آمدهه بیطرف و بیغرض است، به همین جهت از هرگونه اظهار نظری در لابلای متون خودداری، و فقط کلمات و جملاتی که در [کروشه] قرار دارند و یا در پاورقی تعریف شده‌اند، بمنظور راهنمائی و یا تکمیل عبارت، از سوی گردآورنده اضافه شده است.

فهرست اعلام در انتهای کتاب چاپ شده است.

عامر هاشمی ـ اسفند ۱۳۷۴

فهرست مندرجات

اولین سطر از شروع کتاب، شماره‌ی صفحه‌ی جاری ۱ ـ شماره‌ی صفحه‌ی حقیقی ۷

۱ ـ معرفیِ هفته‌نامه‌ی حبل‌المتین از مندرجات خودَش

دوشنبه ۱۴ ژولای ۱۹۲۴ مطابق با ۲۳ تیرماه ۱۳۰۳ شماره ۴ صفحه ۲۴

″ روزنامه حبل‌المتین که ۳۲ سال دوره زندگانی [خود] را طی نموده، اولین اخبار شرقی است که در عمده نقاط عالَم مُنتشر میشُد و عده‌ی مُشترکینَش هم یکزمان به ۳۵۰۰۰ بالغ گردید، نه‌تنها در هند، افغانستان، ایران، تُرکستان، آسیای‌صغیر، عربستان، قفقاز، روسیه و غیره اشاعه می‌یافت، بلکه کمتر شهر معروفی بود که حبل‌المتین، کم یا بیش مُنتشر نمی‌گردید؛ مُشترکینَش هم از هر قوم و صنف است.

سابقاً به جهاتی که ذکرش خارج از این موضوع است کمتر قبولِ اعلانات مینمود؛ حالا این روزنامه معروف، که محبوب‌القلوبِ کُلّیه مسلمانان و شرقیان و مُستشرقین است، برای اشاعه هرگونه اعلان[۱] به اُجرتِ مناسب حاضر گردیده؛ مُسلَّم است[که] اعلان در چنین اخبار[ی]، خیلی مقرون به کامیابی توانَد گردید.

اُجرت طبع یکبار: سطری ۸ آنه[۲] و به پول ایران ۳۰ شاهی[۳]...

حبل‌المتین ـ کلکته ـ مکلود استریت[۴] ـ نمبر[۵] ۶۰۱

قیمت اشتراک: سالانه (۵۰ شماره) هند و برمه ۱۲ روپیه؛ ایران و افغانستان ۴۰ قران؛[۶] ممالک سایره یک لیره انگلیسی.

کُلّیه امور با مؤیدالاسلام است. ″

۱ آگهی تجارتی.

۲ آنه از اجزاء روپیه، واحد پول هند است.

۳ ۳۰ شاهی = ۱/۵ ریال.

۴ خیابان مَک کلود.

۵ Number = شماره

۶ قِران: سکه‌ای از جنس نقره به وزن ۲۴ نخود که در آن دوره واحد پول ایران بود.

۲ ـ نیـــــروی دریـــــایی

دوشنبه ۲۳ ژوئن ۱۹۲۴ مطابق با ۲ تیرماه ۱۳۰۳ شماره ۱ صفحه ۹

« **همینکه یک نظر سطحی به نقشه ایران افکنده، می‌بینیم [که] از دهانه بندر گوادر[۱] گرفته تا برسد به بصره، بالغ بر ۱۲۰۰ میل[۲] سرحدات بحری جنوبی ما است.**

چند صد بندر، جزیره، و شبه جزیره‌های بزرگ و کوچک معمور و غیر معمور داریم که اگر عطف توجهی به آنها بشود، پس از چند سال بیش از عایدات امروزه، دولت خواهد توانست از این قطعات ساحلی خود فایده برگیرد.

بواسطه نداشتن اداره بحری[۳] است که تاکنون ملک طلق موروثی خودمان (بحرین) را نتوانسته‌ایم قبضه نمائیم و خیلی دخالتهای بیجا بر جزیره‌های معروف، مانند قشم و هنگام- اجانب مینمایند. بندر دُبی، شارجه، رأس‌الخیمه و امثال آن که در خریطه[٤] ما داخل است، زیر بال دیگران رفته، خودسر آمده‌اند. عمانات که در تاریخ ایران همیشه داخل بوده مُجزا گردیده؛ حال اینکه ثلث نفوس عمانات، بلوچهای ایرانی‌اند... ایران تا وقتی اداره بحری نداشته باشد، نمیتوان گفت برای وطن محبوب ما دروازه و دروازه‌بانی موجود است... علاوه بر این، تا زمانی که ایرانیان دارای اداره بحری نشوند، تجارتشان با خارجه رونق نتوانَد گرفت و حقوق بحریشان محفوظ نتوانَد ماند و هماره در تضییقات[٥] خارجیان خواهند ماند... »

«حبل‌المتین»

---

[۱] بندر گواتر (بندر گوادر) واقع در شرق چابهار.

[۲] میل / مایل = ۱/۶ کیلومتر.

[۳] بحری / بحریه = نیروی دریائی.

[٤] خریطه = نقشه‌ی جغرافیائی.

[٥] تضییقات = تنگناها / سختی‌ها / سختگیری‌ها.

۳ ـ «ایران زندگانی ساحلی می‌خواهد»

دوشنبه ۲۱ ژولای ۱۹۲۴ مطابق با ۳۰ تیرماه ۱۳۰۳ شماره ۵ صفحه ۱

معاونین[۱] ساحلی حبل‌المتین توجه نمایند

« ... حبل‌المتین از معاونین ساحلی خود خواهش مینماید که آنچه در اصلاح سواحل و کشتیرانی و کشتی‌سازی و اصول عمرانی و ترقیات تجارتی آن نواح[ی] میدانند و یا میتوانند اطلاعات نافعه حاصل کرده و به[با] حبل‌المتین همراهی کنند؛ ما نیز باسم و رسم از طرف آنان، با تشکر خواهیم نگاشت...

وقتی در صفحه عالَم و نقشه دنیا نظر انداخته‌اید، دیده خواهد شُد که آبادانی عمده عالَم و شهرهای بزرگ دنیا در ساحل و کنار دریا واقع گردیده است؛ لندن، نیویارک [نیویورک]، پاریس، بِرلَن، یکوهاما [یوکوهاما]، شنگائی [شانگهای]، پیکن [پکن]، لنن‌گراد [لنین‌گراد]، اسلامبول، کلکته، بمبئی و... که بزرگترین شهرهای تجارتی و سیاستی دنیااند، همه در کنار دریا واقع گردیده، نهایت اینکه بعضی در کنار رودخانه واقعند.

از طرف دیگر همینکه نظر به نقشه ایران می‌افکنیم، می‌بینیم که ویران‌ترین و خراب‌ترین نقاط ما همانا سواحل و بنادر ماست. نقیصه عدم توجه بسواحل و بنادر، برای ایرانیان، یکی از امور تاریخی است... »

«حبل‌المتین»

---

[۱] کمک دهندگان / یاوران / خبرنگاران.

۴ ــ نا امنی در بندرعباس و لارستان

شنبه ۱۵ سپتامبر ۱۹۲۴ مطابق با ۲۵ شهریور ۱۳۰۳ شماره ۱۱ صفحه ۷

« از اوضاع حاضره این صفحات، خاصه لارستان و بندرعباس که قطعه مهم ایران است، شمه‌ای عرض کنم تا شاید اهالی فلکزده این نقاط از زیر شکنجه و عذاب الیم مُتجاسرین[۱] و قطاعان طریق[۲] که مخصوصاً از اثر وجود همان اعمال جابرانه[ی] استبدادی محلی است نجات یافته، رؤساء و اُمناء دولت، عطف توجهی به این نقطه فرموده، سکنه و اهالی را آسوده گذارند.

از نکبت دسته بندی و پشت هم اندازی مرکز، یکماه است از حیث نا امنی بین بندرعباس و لار، طُرُق و شوارع[۳] و عبور مال‌التجاره مسدود، چه، قوافِل مبتلا به دستبرد سارقین شده، چند نفری از مُکاری[۴] هم مقتول و مال‌التجاره[ی] کلی را غارت کرده‌اند.

از طرف تُجّار لار و عباسی، منع حمل و نقل شده، خلاصه اطراف داراب و فسا... تمام، دست تطاول و یغماگری و چپاول دراز است، با این وضع تاجر بیچاره تا چه اندازه میتواند حفظ آبرو و اعتبار و شرف خود بنماید ؟ آیا جنگ عالَم سوز[۵] و کشمکش دوَل مُعظمه و آنهمه فداکاری باز هم منازعات حالیه تمام برای ارتقاء و تعالی و حفظ مراتب ملیت میانشان نیست ؟

دولت میتواند با یکعده قشون که فقط عبارت از هزار نفر با لوازم جدیده باشند، تمام مُتجاسرین را پیش پای خود نشانده، اینهمه خرابی و مذلت و گرفتاری اهالی بیچاره این صفحات را برطرف و اسباب آسایش و تامین رفاهیت عمومی را فراهم نمایند ولی مشروط بر اینکه قرارداد مستأجری سابقی را الغاء دارد.

بتازگی حکمی از رئیس اداره مالیه[۶] شیراز به لار صادر شده برای اجرای بعضی قوانین جدیده و الغاء برخی مأخوذات غیر قانونی؛ با یک عالَم بی‌اعتنائی[۷] حکومت لار[۸] سخت امتناء ورزیده که من مالیه نمی‌شناسَم. اگر از طرف دولت فقط پنجاه نفر قشون با یکنفر رئیس صالح غیر مُرتشی[۹] به لار

---

[۱] متجاسرین = جسارت کنندگان / زورگویان.

[۲] قطاعان طریق = راهزن / دزدهای بین راه.

[۳] طُرُق و شوارع = جاده‌ها و راه‌ها.

[۴] مُکاری = چاروادار / خرکچی / خربنده / مسئول خر یا سایر چارپایان باربر.

[۵] مقصود، جنگ اول جهانی‌ست.

[۶] اداره‌ی مالیه = اداره‌ی دارائی.

[۷] یک عالم بی‌اعتنائی / یک عالمه بی‌اعتنائی.

[۸] حکومتِ لار = حاکم لار . (سابق به حاکم می‌گفتند: حکومت).

[۹] غیر مُرتشی = غیر رشوه گیر / کسی که رشوه نگیرد.

اعزام و تمرکز دهد، البته مُخرّبین قانون، از احکام صادره استنکاف[۱] نتوانند ورزید، بلکه حرکات تجاوزکارانه و جبارانه خودرا متروک خواهند ساخت. در بندرعباس که بندر دویُّم [دوم] ایران است، هیچگونه انتظام و آسایش نیست؛ بعد از عاشورا[۲] یکعده از اشرار کورستانی[۳] در شب، به خانه یکنفر تاجر ریخته، مغول‌وار اورا میبرند؛ بعد از زَد و کوب، طلب پول زیادی از وی مینمایند که اخیراً بتوسط یکنفر سادات نجات، و به بندرعباس میرسد...

محل نزول مال‌التجاره،[۴] به عبارت اینجا «اسکله»، بایک وزیدن باد و تَمَوُّج[۵] دریا، تمام مال‌التجاره از شکر و قند و... غرق آب؛ و با آنهمه اصرار تجار به مرکز برای مال التجاره و بنیاد اسکله، هیچ توجه نمیشود... »

«یکنفر از بندر عباس»

[۱] استنکاف = خودداری / امتناء و رزیدن.
[۲] ۳۵ روز پیش از درج در نشریه.
[۳] کهورستان Kahoorestaan از توابع بندرعباس، در شمال غربی بین راه بندرعباس به لار و همچنین بندرعباس به بندرلنگه قرار دارد.
[۴] نزول مال‌التجاره = تخلیه‌ی کالاهای تجارتی.
[۵] تَمَوُّج = موج زدن / مَوّاج شدن.

۵ ـ جواب مقالهٔ « ایران زندگانی ساحلی می‌خواهد »

شنبه ۱۵ سپتامبر ۱۹۲۴ مطابق با ۲۵ شهریور ۱۳۰۳ شماره ۱۱ صفحه ۱۳

« مدیر حبل‌المتین؛ در شماره ۵ جریده محترم، شرحی تحت عنوان (معاونین ساحلی حبل‌المتین توجه نمائید) مرقوم بود و ضمناً از معاونت خیالی[۱] در اصلاح سواحل و کشتیرانی و غیره استمداد نموده بودید.

نقشه سواحل خلیج فارس و وضعیت آن پیشِ جنابعالی از همه کس بهتر معلوم است. هیچ فراموش نمیکنم که در ابتدای جنگ بین‌الملل[۲] که هنوز روزنامه [حبل‌المتین] دایر بود نمیدانم در کدام شماره[بود] که شرح مبسوطی راجع به اهمیت خلیج فارس و مخصوصاً تنگه هرمز مرقوم شده بود.

بالاخره تنگه هرمز را از حیث اهمیت برای ایران، کمتر از درّه دانیال برای ترکی [ترکیه] نمیدانستید.[۳] با اینکه یکی از اساس خیلی بزرگ استقلال ایران، حفظ و نگاهداری این تنگه میباشد، به اندازه‌ای دولت ایران نسبت به سواحل خلیج و این قسمت مملکت بی‌علاقگی بخرج داده که برخی خیال میکنند که اصلا دولت ایران این قسمت را مالک نیست یا اینکه فراموش کرده است.

وضعیت جغرافیائی این تنگه و جزایر اطراف آن به‌اندازه‌ای قشنگ و بقدری دست طبیعت بما ایرانی‌ها در طرز احداث این نقطه خدمت نموده که نمیتوان شُکر کرد؛ ولی افسوس، به همان اندازه که دست طبیعت بما همراهی نموده، همان اندازه هم ما در نگاهداری آن غفلت ورزیده‌ایم...

آقای مدیر؛

گذشته از مراتب جغرافیائی این منطقه، در تمام این جزائر و سواحل، معادن مهمی موجود است که اگر چنانچه دولت عایدات آنرا چندی اختصاص به صرف تعمیرات این نقاط بنماید، کافی و مُستغنی از این میشود که برای تعمیرات سواحل خود، مُحتاج به یک قرضهٔ[٤] بزرگی بشود.

۱ ـ جزیره هرمز که در دهنه تنگه واقع شده، دارای یک معدن عمده است که مصرف آن برای تقریباً تمام دنیا منحصر است. برای استخراج این معدن (چنانچه فعلاً امتیاز آنرا، دولت به امین‌التجار داده است) مخارج خیلی جزئی و بطور آسانی میسر است ولی افسوس که

---

[۱] منظور از (معاونت خیالی) همکاری فکری‌ست.

[۲] جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ میلادی).

[۳] مقصود از تنگه‌ی دانیال، تنگه‌ی داردانِل در شمال غربی ترکیه است که دریای مرمره را به دریای اژه متصل می‌کند.

[٤] قرضه = وام / منظور وام خارجی‌ست.

دولت نفهمیده[۱] این امتیاز را به دیگری محول نموده، یعنی امتیاز کننده در سال ۱۸ هزار تومان مخارج [می‌کند]، و ۱۰۰ هزار تومان سود میبرد... خوب بود این معدن را، دولت خود استفاده مینمود و منافع آن که در سال (اگر جزئی توجهی شود) سیصد الی چهارصد هزار تومان عایدات خالص تحصیل میتوان نمود؛ یعنی دولت میبایست جدیت نموده، مشتریهای عمده پیدا کرده، عده[ی] عمله[۲] را بیش، به این اصول عایدات را زیادتر نماید.

معدن مذکور (گِلَت)[۳] و اوَّل گِلَتِ معروف دنیا است.

۲ ـ جزیره هنجام [هنگام] که امروزه انبار جهازات[۴] انگلستان است و ایستگاه بزرگ جهازات بحری انگلیس در خلیج فارس و دارای تلگراف بیسیم میباشد، دارای معدن نمک میباشد که امتیاز آنهم به آقا میرزا حسینعلی کازرونی، تاجر بوشهری داده شده است و ایشان بین سه نفر مشترک تقسیم نموده‌اند و یک مبلغ جزئی عاید دولت میشود و دولت ما متأسفانه در این جزیره هیچ قِسم اقتدار ندارد.

باوجودیکه شرمم میآید عرض کنم (قلم شکسته باد) میتوان گفت این جزیره مُجزا از ایران است. اگر دولت توجهی نکند کم‌کم به سرنوشت جزیره بحرین دچار خواهد شُد زیرا شیخ عربی هم که در یک قسمت هنجام [هنگام] هست، با دسیسه دیگران (که همیشه این اخلاق لوش [لوس] شعار خود کرده و چشمِ محبت و دوستی از ایرانی‌ها دارد) نمیگذارَد که دولت حتی یک اطاق سه زرعی برای اقامتگاه مدیرِ گمرک بنا نماید...

۳ ـ جزیره قشم هم دارای معدن نفط [نفت] میباشد که متأسفانه امتیازش از دست ما خارج و منافع آن نسیب دیگران است.

۴ ـ بندر خمیر دارای معدن گوگرد معروف و استخراجَش خیلی آسان و کم خرج است.

۵ ـ بندر میناب، صادرات خرما، لیمو و انبه‌اش زیاد و به اندک توجهی ممکن است تالی[۵] بصره شود.

دولت ایران چنانچه بخواهد دارای بحریه قابل شود:

۱ ـ باید تمام مایحتاج خودرا در خلیج تهیه نماید و جهازاتی هم که بنا مینماید باید توسط نفظ[۶] کار کند نه زغال سنگ.

۲ ـ باید اقلاً دارای یک رشته خط آهن از شمال به جنوب باشد که چوبهای لازمه را از جنگلهای مختلف ایران تهیه نماید.

۳ ـ باید در بوشهر و جزیره خارک که نزدیک بوشهر است، و در جزیره قشم که مناسبت دارد،

[۱] (نفهمیده) در اینجا یعنی از روی بی‌خبری / از روی بی‌اطلاعی.

[۲] عمله = کارگر / کارگر ساده / کارگر بنا / کارگر ساختمانی / (در اینجا مقصود، کارگر معدن است).

[۳] (گلک Gelak) / خاک سرخ / خاک مخلوط با اکسید آهن که معدن آن در جزیره‌ی هرمز است.

[۴] جهازات = وسائل / دستگاهها. در سواحل جنوب به کشتی نیز (جهاز) گفته می‌شود.

[۵] تالی = مثل / مانند / دوقلو.

[۶] (نفظ) احتمالاً اشتباه چاپی‌ست و مقصود نویسنده (نفط) یا (نفت سیاه / مازوت) است.

داکهای بزرگی برای کشتی‌سازی تهیه نمایند.

۴ ـ عمله‌جات کشتی‌سازی باید از اهالی بنادر، مخصوصاً از اهالی بوشهر و خارک اختصاص دهد که برای دریانوردی در خلیج، درجه اول را دارند. مدرسه بحری را باید در بوشهر بنا نمایند...

۵ ـ عایدات معادن ومالیات جنوب را اختصاص دهد برای تعمیر سواحل و قُلاع آن...

۶ ـ مأمورین دولت که به این صفحات اعزام میشوند باید جنبه سیاسی آنها بیش از جنبه پول جمع کنی ایشان باشد و نباید حکومت بنادر جنوب را کمتر از حکومت آذربـــایجان قرار دهند. [یعنی حاکمیت بر بنادر جنوب را کمتر از حاکمیت بر آذربایجان ندانند]

۷ ـ کارخانه‌جات لازمه بحریه، باید قسمت عمده آن در بوشهر اختصاص داده شود که برای موقع خطر از همه جا امن‌تر بماند.

۸ ـ برای ذخائر موجود و حاضر باید دو جزیره هنجام [هنگام] و خارک اختصاص داده شود. البته وقتی دولت، حاضر به آبادانی این نقاط گردید، اصلاحات زیادتری هست که موقع عمل باید پیش‌بینی شوند.

به عقیده من، دولت باید سواحل جنوبی خودرا بیش از داخله و حتی تهران اهمیت دهد زیرا اگر این سرحدات در دست نباشند، دولت محصور خواهد شُد.

قدر این سواحل را ما نمیدانیم، باید از دولت افغانستان پرسید که برای داشتن حتی یک بندر بسیار کوچک، منتهای آرزوی اوست... دولتِ ما غافل است از اینکه هرگاه مناطق مرزنشین بی‌توجهی ببینند، سودای جدائی طلبی بر سرشان می‌افتد و ممکن است مثل بحرین از خاک وطن فِکاک[1] شوند... افسوس که ایرانی در خوابست... »

«یکنفر از بندر عباس»

[1] فِکاک = تفکیک شدن / جدا شدن.

۶ ـ نظری به ادارهٔ قشونی بندر لنگه

دوشنبه ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۴ مطابق با ۷ مهرماه ۱۳۰۳ شماره ۱۳ صفحه ۷

« ... حالت اسف آور نظامیان بندرلنگه نه بحدی است که انسان تاب مُشاهده بیاورَد.
آیا چه کسی دیده یا شنیده در مملکتی (قشون)[۱] که روحِ مملکت و حافظ ثغور و جان ومال ملت است، سه ماه، چهارماه بگذرد و حقوق آنها داده نشود ؟
عجبا، این قِسم نظامیان، از رویِ انصاف با چه دلگرمی و دلخوشی خدمات مرجوعه را انجام دهند ؟... ما محض دولت خواهی و حفظ این آب و خاک، توجه دولت را بحال بیچارگی نظامیان بندرلنگه جلب مینمائیم. »

«یکنفر از بندرلنگه»

[۱] مقصود از (ادارهی قشونی) (در اینجا) سازمانی است که وظیفهی شهربانی و مرزبانی را به عهده داشت، نه ارتش.

۷ ـ لارستان و درخواست تاسیس تلگرافخانه

دوشنبه ۲۷ اکتبر ۱۹۲۴ مطابق با ۵ آبانماه ۱۳۰۳ شماره ۱۶ صفحه ۱۵

« ... جنابعالی خوب ملاحظه بفرمائید، نقطه‌ای از نقاط عالَم را سراغ دارید که سیم تلگراف نداشته باشد ؟... شهر لار که مرکز لارستان است، تمام اهالی آن تاجر و پیله‌ور هستند و مهاجرت به اطراف و اکناف عالَم کرده‌اند، بقدری بواسطه نداشتن تلگراف در عسرت[۱] هستند که منتها درجه بدبختی‌شان است. هر تلگرافی که از بمبئی یا سایر ممالک خارجه بشود، از بندرعباس تا لار باید با قاصد بفرستند؛ بعبارت آخر، تلگراف ده روزه به لار میرسد. حالا کاری به سایر امورات لارستان نداریم. روحِ تجارت تلگراف و پُست است جهت چیست که دولت هیچ توجهی به این مُشت ملت بدبخت نمی‌نماید؟ »

«م ـ ظ ـ ل»

[۱] عسرت = سختی / دشواری.

۸ ـ پیرو مقالهٔ «ایران زندگانی ساحلی می‌خواهد»

دوشنبه ۳ نوامبر ۱۹۲۴ مطابق با ۱۲ آبانماه ۱۳۰۳ شماره ۱۷ صفحه ۹

[جواب بوشهری به تهرانی]

« در روزنامه محترم در شماره ۸ [۱] تحت عنوان (ایران زندگی ساحلی میخواهد) شرح مبسوطی یکی از معاونین ساحلی حبل‌المتین نگاشته و تمام تقصیر را بدوشِ اهالی بنادر، مخصوصاً جوانهای خارجه رفته و فُکُلی‌مآب گذارده بود و بالاخره چاره را در انتقال اهالی به ولادستُک[۲] و آوردن اهالی اَمریک [آمریکا] و آلمان به بنادر خلیج فارس برای ترقی و آبادانی این نقطه فرض کرده است...

... اهالی ایران بالخصوص اهالی بنادر هرچه از دولت شکایت کنند کم کرده‌اند. دولت یک بودجه معینی از مجلس گذرانده، از ده تومانِ آن، هشت تومانَش صرف طهران، دو تومان دیگرش توضیع به همه ایران، و حصه بنادر چند شاهی هم بیش نمیشود.

صدیک [۱٪] حقوق مُستخدمین که در تمام ولایات اخذ میشود صرف معارف طهران است. عایدات عُشرِ نواقِل[۳] تمام شهرهای ایران صرف آبله کوبی[۴] طهران میشود و اگر مرض آبله (چنانکه امسال بنده خودم بچشم دیدم آمد و صدها طفل بیگناه دهات اطراف بندرعباس را کشت) در ایران بُروز نماید، جز چهار ـ پنج شهر عمده که دارای طبیب هستند، حالِ دهات و شهرهای کوچک ایران معلوم است...

اگر بنده مجتهد بودم و فتوایم را اهالی ایران قبول میکردند، به این مُشت طهرانی... دادنِ یک شاهی را هم حرام میکردم... حرام باد وجوهاتیکه از دسترنج یکمُشت بیوه‌زن چهره‌ریس[۵] که در طهران صرف میشود. خرابی از مرکز است و بس، آب از سرچشمه خرابست... »

«یکنفر از بوشهر»

---

[۱] متأسفانه علی‌رغم جستجوی فراوان، نسخه‌ی شماره‌ی ۸ نشریه‌ی حبل‌المتین یافت نشد تا امکان درج مقاله مورد اشاره امکان پذیر گردد.

[۲] مقصودش بندر ولادی‌وِستُک روسیه بوده است.

[۳] عوارضی که از ترابری و حمل و نقل می‌گرفتند که ۰/۱ از کرایه بود و آن را (عُشرِ نواقل) می‌نامیدند.

[۴] آبله کوبی = واکسیناسیون آبله.

[۵] (چَهره) مقلوب (چَرخه) = چرخ نخ‌تابی / چرخ نخ‌ریسی. (چهره ریس = نخ ریس)

۹ ـ تأسیس مدرسهٔ دخترانه در بوشهر

دوشنبه ۱۰ نوامبر ۱۹۲۴ مطابق با ۱۹ آبانماه ۱۳۰۳ شماره ۱۸ صفحه ۵

« ... چندی قبل آقای سرهنگ علی‌اصغرخان رئیس گُردانِ مُستقلِ بنادر جنوب، نظر به اهمیت موضوعِ معارف،[۱] به مساعدت یکعده معارف خواه علاقمند، در صدد بر آمدند مدرسه بنات[۲] تأسیس نمایند. مبلغ ۵۹۵ تومان برای اساسیه و غیره بطور اعانه جمع‌آوری و بطور امانت به تجارتخانه گلشن سپرده شد.
توسط آقا سید حسین، رئیس اداره بلدیه[۳] اسباب کار از قبیلِ چرخِ نخ‌تابی، چرخ جوراب‌بافی، مَکینه‌خیاطی[۴] و جلبِ معلمه[۵] قابِل دستور دادند.

اگرچه آقایانیکه تربیت جامعه با مصالح شخصی و مدارج آنان منافی است هنگامه و هیاهو در اطراف آن مسئله فراهم نموده، تا یکدرجه تأخیر کار را باعث شدند، لکن بطوریکه اطلاع دارم، هیچگونه فتوری بعزم مؤسس فوق‌الذکر راه نیافته و حتی محلِ مدرسه هم تعیین شده و یک مقدار اثاثیه ابتدائی را هم فراهم نموده، همینقدر که مابقی تهیه و حاضر شود افتتاح خواهد شد... »

«یکنفر از بوشهر»

[۱] (معارف) به دانش و فرهنگ و آموزش و پرورش گفته می‌شد.
[۲] بنات = دختران. (مدرسه‌ی بنات = مدرسه‌ی دخترانه).
[۳] بلدیه = شهرداری.
[۴] مکینهٔ خیاطی = ماشین خیاطی / چرخ خیاطی.
[۵] آموزگار زن.

۱۰ ـ جزیرهٔ هنگام در تَعاقُب بحرین

دوشنبه ۱۷ نوامبر ۱۹۲۴ مطابق‌با ۲۶ آبانماه ۱۳۰۳ شماره ۱۹ صفحه ۱۲

« دیده شد که بحرین با چه مقدمات و دسائس گوناگون ونیرنگهای پیاپی از خریطهٔ[۱] وطن ما جدا گردید... اکنون نیز دیده میشود که با همان مقدمات، جزیره هنجام تعاقب میشود... همان مقدماتی که برای بلعیدن بحرین چیده شد دارد برای این جزیره پیش میآید.

این جزیره که محلِ عبور کشتیهای تجارتی و پُستی میباشد، تا کنون هیچ نماینده‌ای از ایران در آن دیده نمیشود. چیزیکه از علائم ایران در این جزیره است یک گمرکخانه‌ای است که با (پیش)[۲] ساخته شده؛ لکن از آنطرف دیده میشود از عمارات عالی و منازل رفیع که متعلق است به دولت انگلیس تا قونسلگری و اداره تلگراف و برق و اسکله و انبارهای زغال‌سنگ برای کشتیهای جنگی انگلیسی. ولی ایرانِ بیچاره که مالِ حقه خودش هست، دارای هیچ نشانی در این جزیره نیست.

بیائید و نقشه‌ای را که در بحرین استعمال شده و از آن فایده بردند ببینید. در این جزیره نیز برای انداختن اختلاف، آنرا به دو هنجامِ عرب و هنجامِ عجم قسمت کرده‌اند که اداره گمرک پیشی [کَپری] ایران در هنجام عجم قرار دارد... و هرگاه مأمور گمرک ایران بخواهد در هنجام عرب حرفی بزند، از ریاست گمرکات بندرعباس میخواهند تا این مأمور را منتقل نماید و بجای آن مأمور سلیم‌النفس‌تری بفرستد تا با آنان همراهی کند. رئیس گمرک بندرعباس نیز چون بلژیکی است، بی‌دریغ خواسته آنان را انجام میدهد و ابَداً نمی‌پندارد که مواجِب بگیر ایران است...

ایران مأمور پُست در آنجا ندارد، ایرانی را نمیگذارند رئیس پُست آنجا بشود و نمیگذارند ادارات دولتی ایران در آنجا توسعه یابد. مگر سال گذشته نبود که آقا کوچک فرزند محمدجعفر بوشهری مأمور پُست هنجام شد و تقریباً مدتی هم ماند ولی هرچه تقلی کرد، پُست تحویل مُشارٌالیه نشد... پس اگر پُست مالِ ماست چرا تسلیم نمی‌دهند ؟...

ایران هم‌اکنون بگمرک [هنگام] که ماهی چند تومان میدهد قناعت کرده است (همانگونه که در بحرین قناعت کردیم و لاابالیگری بخرج دادیم و عاقبت هم دیدیم که چه شد و چه بروزگارمان آوردند)...

ای اولیاء دولت، مملکت عزیز و شریف است؛ از دست دادن آن بسیار آسان و بچنگ آوردنَش بسیار زحمت دارد. برای ماهی چند تومان هنجام را فدای لاقیدی نکنید. من کاری به مرکز

---

[۱] خریطه = نقشه‌ی جغرافیائی.

[۲] برگ مرکب درخت خرما که شامل یک شاخبرگ ۲/۵ متری و برگهای منظم روی آن است که در مجموع (پیش) نامیده میشود.

ندارم، به مأمورین ساحلی میگویَم چراکه آنها بایستی این کارهارا انجام دهند. مگر نمی‌بینید الآن نفت از جزیره قشم استخراج میکنند؟ مرکزَش جُز در هنجام جای دیگری خواهد بود؟ آیا هنجام چون عُبادان [آبادان] امروزی نمیشود؟ برای چه پیش از سیل آب بندی نمیکنید و علاج واقعه قبل از وقوع نمی‌نمائید؟...

ای مأمورینی که به جنوب میآئید و در بوشهر به کرسی ریاست کل خلیج فارس می‌نشینید، از شما خواهش میکنم که حدود خلیج و جزایری که در آن هست [را] بیان [مشخص] کنید.
شما [که] از طهران برای حکمرانی کل بنادر و جزایر میآئید، در مدت مأموریت خود، یک مرتبه هم [در] آبهای خلیج فارس گردش کنید و نتایج تفتیش خودرا به مرکز راپورت[1] دهید..
نفرمائید این مقاله بسیار تُند است... امروز ما باید با همسایگان خود، از نزاکت خارج شویم...
حکمرانانیکه بخلیج فارس میآیند [تنها] کاری که میکنند آنست که یک فوج از خویشاوندان خودرا از طهران همراه میآورند و... هر بندری را به یکی از آنان می‌سپارند؛ باقی را به وجدان خوانندگان میگذارم؛ نتیجه از خرابی خلیج، تضییع حقوق ما است... بحرین رقَّت و هنجام تعاقب میکند.[2] »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[1] راپورت = گزارش / خبر.
[2] بحرین رقت، و هنگام تَعاقُب می‌کند = بحرین می‌گریَد و هنگام نیز با او خواهد گریست.

۱۱ ـ اوضاع پُست خلیج فارس

دوشنبه ۲۴ نوامبر ۱۹۲۴ مطابق با ۳ آذرماه ۱۳۰۳ شماره ۲۰ صفحه ۱۲

« قبل از این، در بنادر خلیج دو دفتر پُست دایر بود؛ یکی دفتر پُست ایران و دیگری دفتر پُست انگلیس. اندازه یکسال و نیم قبل، به اقدامات تامّ دولت علیّه ایران، با دولت انگلیس تصفیه یافت که دفتر پُست را تحویل به ایران داده و تنها دفتر پُست ایران مفتوح باشد.

از این بشارت، اهالی ایران بسیار خوشحال بودند تا اینکه موقع تحویل گرفتن پُست رسید یعنی اوائل برج حَمَل[1] نتیجه بعکس شد. تلگرافی از ریاست ایالتی جنوب به رئیس پُست جاشک [بندر جاسک] آقا سید یوسف خان رسید که پُستخانه‌های جاشک، چابهار و هنجام باید واگذار به تلگرافخانه هند و اروپا شود...

این خبر مَزید غم و افسردگی شد که مگر این سه بندر مُجزا از ایران است؟ یا ما ایرانیها نمی‌خواهیم ریاست از جنس خودمان باشد و همیشه باید تحت امر دیگران باشیم ؟

حال، رئیس پُست یکنفر از افراد تلگرافخانه انگلیس است... »

«یکنفر وطنخواه»

[1] مطابق است با فروردین ۱۳۰۲ هجری شمسی.

۱۲ ـ بَستَک و صـــــولت المـــــلک

دوشنبه ۲۴ نوامبر ۱۹۲۴ مطابق با ۳ آذرماه ۱۳۰۳ شماره ۲۰ صفحه ۱۳

« ... متأسفانه هنوز توجه به جهانگیره[۱] که دارای اهمیت است نشده. هنوز صولت‌الملک حاکم جهانگیره، با کمالِ قوّت قلب، بی‌پروا دست و پا می‌بُرَد و چشم بیرون میآوَرَد و اگر کسی، کسی را بکُشَد و ده تومانی خرج کُنَد، آزاد میشود و دیگری، بی تقصیر، بعوض قاتل بقتل میرسد و به انواع دستاویزها، دارائی مردم بیچاره برباد میگردد...

در این چند هفته، محمد علیشاه نامی از اهالی قریه (گوخِرد)[۲] مقتول شد و قاتل معلوم نبود؛ محمود عبدالعزیز نامی از اهالی آنجا را حسب‌الامر صولت‌الملک گرفتند و بدون استنطاق و تحقیق تیرباران نموده و بکلی وارسی در حالَش نشد چندی بعد قاتل معلوم شد و آزادی خودرا به ۱۰ تومان خرید و کسی گفتگوئی با وی نکرد و در قید حیات است...

حال هیچ واسطه بلد نیستیم که از مظالم حکومت بَستَک، اولیای امور را باخبر گردانیم لذا بهترین وسیله [را] این دانستیم که بواسطه روزنامه مقدس حبل‌المتین، شرح بدبختی و بیچارگی ملت جهانگیره را بعرض رسانیم بلکه بخلاف سابق، عطف توجهی بحال این مُشت ملت بدبخت بفرمایند و از تحت مظالم صولت‌الملک نجاتمان دهند. استدعا داریم که حکومت نظامی باشد و بقدر یکصد نفر نظامی جهت امنیت و آسایش اهالی، از راه لنگه روانه فرمایند تا مردم جهانگیره از ورطه طوفان مخاطرات نجات یابند... »

«امضاء ـ چند نفر حقیقت گو و ستمدیده از اهالی جهانگیره»

[۱] جهانگیره به منطقه‌ای گفته می‌شد که از شمال به لارستان و از جنوب به بندرلنگه و از مغرب به فارس و از مشرق به بندرعباس و بندر خمیر محدود بوده است و مرکز آن بَستَک نامیده می‌شد. در حالِ حاضر، کلیه این منطقه (بخش بستک) نامیده میشود.

[۲] گوخِرد Guxerd بمعنی (گوگردِ درشت) آبادی کوچکی‌ست که در بین راه بندرلنگه و بستک قرار دارد. [نوروز امسال وقتی داشتم از (گوخرد) عبور می‌کردم، دیدم که نام برخی موئسسات را (کوخرد) نوشته‌اند. این نشانِ آنست که مسئولین امر، (گوخرد) را (به غیر ادب) ترجمه کرده‌اند.]

۱۳ ـ از میناب می‌نویسند

دوشنبه ۲۴ نوامبر ۱۹۲۴ مطابق‌با ۳ آذرماه ۱۳۰۳ شماره ۲۰ صفحه ۱۹

« اهالی میناب دو ماه بود [که] از بیداد فوق‌العاده نائب حکومت بندرعباس در تلگرافخانه متحصن، تا اینکه به امر آقای رئیس‌الوزراء، میناب از بندرعباس مجزا و آقای وقارالملک، حاکم کل بنادر و جزایر خلیج فارس، آقای سالار احتشام [را] که یکی از مأمورین خوش سلوک و لایق است[بعنوان حاکم میناب] معین فرمود.

دو ماه بود که صفحه میناب منظم و مردم در کمال راحت زندگی میکردند، باز هم [عده‌ای] مشغول آنتریک[1] شدند و بدستیاری آقای دستغیب که وکیل بندرعباس است، مجدداً میناب را تحت حکومت عباسی درآوردند... الآن ده روز است که کلّیه بهم خورده است و سالاراحتشام هم استعفا داده‌اند و هنوز جوابی نرسیده است. نمیدانیم دستغیب که وکیل بندرعباس است، از جان یکمُشت رعیت میناب چه میخواهد؟... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

---

[1] آنتریک = Intrigue = تحریک / تحریک کردن / وادار کردن.

۱۴ ـ خوزستان و کمپانی بریتیش پترولیوم

دوشنبه ۱ دسامبر ۱۹۲۴ مطابق با ۱۰ آذرماه ۱۳۰۳ شماره ۲۱ صفحه ۶

« مدتی است که کمپانی همه روزه عده‌ای از انگلیسیان را وارد عُبادان [آبادان] و محمره [خرمشهر] نموده و به نقاط دیگر خوزستان میفرستد. در این چند ماه اخیر، خیلی بر عده آنها افزوده، روزی نیست که از پانزده الی چهل انگلیسی وارد خوزستان نشود. میگویند تمام آنها نظامی هستند ولی در لباس عادی. بعضی از آنها صاحب‌منصب[۱] بوده‌اند؛ تا کنون گویا دو سه هزار نفر انگلیس، در خوزستان از این قرار وارد نموده و به آنها کارهائی رجوع میشود که سابق ایرانی یا هندی بعهده داشت. همان کاری که یکنفر ایرانی به ماهی ۶۰ روپیه[۲] انجام میداد و اگر هندی بود ۱۲۰ روپیه میگرفت، اکنون به یکنفر انگلیس واگذار میشود که اقلا ۳۰۰ الی ۶۰۰ روپیه ماهانه میگیرد.

گذشته از اینکه باید به این عده اجنبی ظنین بود، این ترتیب به ضرر مالی ملت و دولت ایران هم تمام میشود، چونکه از یک طرف این پولهای هنگفت که به این عنوان به جیب ملت خود میریزند، از سهم دولت ایران کم میشود، همچنین کارهائی که ایرانی انجام میداد، اکنون به انگلیسها واگذار میکنند.

این حرکت کمپانی، مخالف نص صریح امتیازنامه آنهاست. چه، در امتیازنامه مصرح است که (مستخدمین کمپانی بغیر از متخصصین و اهل فن، نبایستی غیر ایرانی باشند). با این وجود، چون زور نداریم، حق هم نداریم؛... حتی اگر تُرکها هم جای ما بودند، مدتی پیش، این امتیاز را لغو کرده بودند. »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[۱] صاحب منصب = افسر / ستوان / سروان / از استوار بالاتر و از سرگرد پائین‌تر.

[۲] در آن تاریخ، هر ۳ روپیه معادل با یک تومان بوده است.

۱۵ ـ افتضاح سالارنظام، حاکـــم بندرعباس

دوشنبه ۱ دسامبر ۱۹۲۴ مطابق با ۱۰ آذرماه ۱۳۰۳ شماره ۲۱ صفحه ۱۲

« شب یکشنبه ۱۰ برج عقرب،[۱] دونفر زن محترمه با نوکر شخصی و چراغ، در ساعت ۳ از شب گذشته،[۲] در راه عبور می‌نموده‌اند؛ مأمور حکومت به آنها رسیده میگوید (آقای سالارنظام [حاکم] شمارا خواسته‌اند)؛ زنها میگویند ما با سالار کاری نداریم؛ مأمور اصرار میکند، زنها از رفتن ابا میکنند و خودرا به مأمور معرفی میکنند [که] شاید اشتباه شده باشد؛ مأمور میگوید شما را میشناسم؛ آقای سالار شمارا خواسته‌اند.

بالاخره... زنها را با ازدحامی که بعد شده بمنزل حاکم میبرند. حاکم[۳] که جمعیت را می‌بیند، فوراً چراغها را خاموش نموده تا بگویند [که] خواب است. [این موضوع] اسباب تعجب مردم شده، معلوم میشود که حاکم مایل نبوده به این قِسم افتضاح زنها را ببرند و مأمور مذکور، مأموریت خودرا بد انجام داده است [یعنی ناشی‌گری کرده است].

زنها فردا متظلم میشوند؛ لکن حاکم به مأمور اعتراضی ننموده [و او] باکمال آزادی به کار خود باقیست... »

پاراف حبل‌المتین:

« ما عطف توجه آقای وقارالملک، حکمران کل بنادر جنوب را بدین واقعه منعطف، چون نگارنده محل اعتماد است، با آنکه اَبَداً مائل نیستیم اینگونه واقعات کثیف در حبل‌المتین درج شود، به نگارش آن ناچار آمدیم. »

---

[۱] یکشنبه ۱۰ برج عقرب، مطابق است با یکم آبانماه ۱۳۰۳ خورشیدی.

[۲] (ساعت ۳ از شب گذشته) به وقت امروزی معادل است با ساعت ۹ شب. [تا ۷۰ سال قبل، زمان‌بندی به این شکل بود که ساعت ۶ صبح، ساعت ۱۲ شب محسوب می‌شد و ساعت ۷ صبح، ساعت ۱ روز بود همینطور تا ظهر که می‌شد ساعت ۶ ـــ بنا بر این، ساعت ۶ عصر، ساعت ۱۲ روز، و ساعت ۷ عصر، ساعت ۱ شب بود. پس ساعت ۱۰ شب را می‌گفتند: (ساعت ۴ شب)، و ساعت ۱۲ شب را می‌گفتند: (ساعت ۶ شب)].

[۳] حاکم در اینجا = فرماندار است.

۱۶ ـ پُست و تلگراف بندر جاسک

دوشنبه ۱ دسامبر ۱۹۲۴ مطابق با ۱۰ آذرماه ۱۳۰۳ شماره ۲۱ صفحه ۱۴

« ... عجب این است که مدتی است از دوره انقلاب مشروطه میگذرد ولی یک رشته سیم تلگراف ایرانی در بندر جاشک[۱] [بندر جاسک] دائر نگردیده.

بندر جاشک خاک ایران است، چرا باید رئیس پُستخانه‌اش یکنفر انگلیس باشد؟... درخاک ایران مصرف تمبر خارجی چه معنی دارد؟...

فقط خوشوقتی ما این است که از بسکه سال گذشته عریضه در تعقیب یکدیگر نوشتیم و احضار نیروی معظمی را خواستار شدیم، این بود که در اوایل سنه ۱۳۰۲ یک قشون صد نفری بریاست آقای سید احمد صفائی، که یک جوان طهرانی جدی و فعال و منوّرالفکر است فرستادند. از موقع ورود قشون و جدیتی که مشارٌالیه در انتظام امور داخلی و خارجی جاشک مینمودند، الحمدلله حوضه داخلی جاشک منظم ولی در اطراف جاشک، بلوچهای وحشی هنوز آدم کشتن را متارکه [تَرک] نکرده‌اند... گمرک جاشک که بریاست یکنفر بوشهری بنام میرزا حاجی‌خان است، فوق‌العاده منظم و از موقع ورود قشون، عایداتش هم در تزاید است... »

«امضاء ــ یکنفر خیرخواه وطن دوست »

---

[۱] کلمه‌ی (جاشک Jaashk) در فارسی باستان بمعنی (گندم) است و (بندر جاشک = بندرگاه گندم). همچنین (گان جاشک) = (گنجشک) نام پرنده‌ی گندم‌زار است. (گندم) از ریشه‌ی (گان آدام) بمعنی خالصه‌ی آدم / میراث آدم است. اما این گندم در ابتدا خیلی ریز بود (تقریباً بقدر نصف جو) و هزاران سال پیش وقتی دچار جهش ژنتیکی شد، بزرگتر شد و هم اندازه‌ی جو شد؛ پس آنرا (جو اشک) نام نهادند (یعنی جویی که مثل قطره‌ی اشک چاق شده باشد) و بمرور زمان، کلمه‌ی (جو اشک) به (جاشک) تبدیل شد؛ اما بتدریج نام قبلی (گندم) دوباره احیا شد و کلمه‌ی (جاشک) از میان رفت. پس این کلمه‌ی متروکه فقط روی نام (گنجشک) و (بندر جاشک) باقی ماند تا اینکه در همین قرن جاری، چون فارسی زبانان معنی (جاشک) را نمی‌دانستند، آن را (جاسک) تلفظ کردند؛ و بندر جاشک تبدیل شد به (بندر جاسک).

۱۷ ـ اعلامیه حکومت نظامی میناب

دوشنبه ۲۲ دسامبر ۱۹۲۴ مطابق با ۱ دیماه ۱۳۰۳ شماره ۲۳ صفحه ۱۵

« چون اینجانب حسب‌الامر حضرت ریاست جلیله قشون ایالتی کرمان[۱] دامت شوکةُ، مأمور امنیت این حدود گردیده و خودرا مسئول امنیت و آسایش اهالی میدانم، و نیز برحسب تقاضاء حکومت جلیله [وقارالملک] نظر به وضعیات بد و عدم امنیت [در] میناب، فعلا چنان مقتضی میدانم که تا حکم ثانوی، میناب را نظامی [حکومت نظامی] نمایم؛ لذا فعلا مواد ذیل را خاطرنشان مینماید:

۱ ـ غیر از نظامیها و تفنگچیان چریک که مأمور اجرای احکام حکومتی و سایر ادارات دولتی میباشند که آنها هم باید حکم کتبی در دست داشته باشند، احدی حق برداشتن اسلحه گرم و سرد را ندارد.

۲ ـ از ساعت ۴ از شب گذشته[۲] تردد بکلی ممنوع و قُرُغ [قرق] است، هرکس به هرنوع، با اسلحه یا بدون اسلحه، از منزل خارج شود بدون اسم شب[۳]، توسط مأمورین گشتی دستگیر و جلب شده حکم قاتل و سارق را دارد (باستثناء قوافلی که از اطراف وارد میشوند) .

۳ ـ تیراندازی اکیداً ممنوع است، به هر اسم یا عنوان که باشد؛ ولو با تفنگهای سرپُر شکاری باشد. در صورت لزوم استعمال آنها جهت عروسی و غیره، باید اجازه کتبی از طرف این اداره داشته باشند.

سه مادّه فوق از تاریخ ذیل بدون استثناء، از اعلی و ادنی[۴] باید بموقع اجرا گذارند. چنانچه برخلاف دستور (از هرکس) مشاهده شود، علاوه بر توقیف اسلحه، شخص مرتکب، به سخت ترین مجازات نظامی تنبیه خواهد شد. بتاریخ یوم دوشنبه ۲۵ برج عقرب سیچقان‌ئیل سنه ۱۳۰۳ »[۵]

«رئیس قشون میناب و مضافات ـ حسین امیری»

---

[۱] (کرمان) = (کرمون) یعنی سرحد نشین / مرز نشین / مرزبان.

[۲] (ساعت ۴ از شب گذشته) = (۴ ساعت پس از غروب) = (ساعت ۱۰ شب به وقت امروزی) ـ برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به پانویس صفحه‌ی ۲۵

[۳] اسم شب، کلمه یا جمله‌ی رمزی بود که بمنظور شناختن افراد خودی تعیین میشد و معمولا هر شب تغییر میکرد یعنی برای هرشب، یک اسم جدید (برای رمز عبور) معین میکردند.

[۴] (اعلی و ادنی) با تلفظ (اعلا و ادنا) یعنی بزرگ و کوچک / خرد و کلان.

[۵] ۲۵ عقرب سیچقان‌ئیل ⟵ دوشنبه ۲۶ آبان (سال موش) سال ۱۳۰۳ خورشیدی.

۱۸ ـ پیرو مقاله «ایران زندگانی ساحلی می‌خواهد»

دوشنبه ۲۹ دسامبر ۱۹۲۴ مطابق‌با ۸ دیماه ۱۳۰۳ شماره ۲۴ صفحه ۹

[جواب تهرانی به بوشهری]

« آقای بوشهری؛ در جواب اعتراض من به اهالی بنادر خلیج فارس، در ذیل مقاله (ایران زندگانی ساحلی میخواهد) در شماره ۱۷ حبل‌المتین، آنچه نگاشته بودند با دقت در آن غور[۱] شد.
اولاً با کمال توقیر[۲] از جنابعالی معذرت میخواهم و جنابعالی را از (آقایانیکه باید نقل مکانشان داد) نمی‌شمارم؛ چه، تعلیمات اثر خودش را کرده و شما را بحرکت درآورده است. برداشتید، در همان جریده حبل‌المتین، دفاع از حمله‌ای که تصور میکردید بشما شده است نمودید. دفاع معقول جنابعالی مرا هم واداشت که از شخص شما معذرت خواسته، از خدا بخواهم امثال شما جوانان تعلیم یافته را در ایران زیاد فرماید و به دل متمولین و تجار بوشهر که از برکت تجارت داخله ایران، این سرمایه‌های هنگفت را گرد آورده‌اند بیاندازد که یکقدم از آوردن چراغ برق در بندر بزرگ ایران که آنهم دارد کورکور میکند بالاتر ورداشته، و در رفع هزار احتیاج دیگر که بندری مثل بوشهر دارد، همتی مینمودند. سپس با کمال ادب عرض میکنم که، بنده حاضر نمیشوم که پیش شما تسلیم شوم؛ حالا حالی میکنم و امیدوارم شما هم تصدیق نموده و همراه بنده شوید تا باهم شبیخون زده، حمله به اهالی بنادر جنوب بیاوریم بلکه اثر زیاده بخشد.
شما میخواهید گناه غفلت اهل بنادر را به گردن طهرانیها وارد بیاورید و بگوئید دولت باید در صدد آبادی برآید. این جواب، ظاهر خوبی دارد ولی در باطن پوک است زیرا تا چند وقت پیش، شمای بوشهری و بنده[ی] طهرانی و تبریزی و قمی، دولتی نداشتیم؛ یک تعزیه بود در طهران، اسمش دولت بود؛ مثل همین تعزیه‌ای که امروزه در طهران به اسم (پارلمان) داریم...
آنوقت حبل‌المتین هم خاموش بود و نه بنده در باره (ایران زندگی ساحلی میخواهد) چیزی مینوشتم و نه شما دفاع میکردید؛ هردوی ما هم، نفس‌های بشماره افتادهٔ استقلال ایران را شنیده و انقراض قاجاریه را بچشم خود می‌دیدیم...
حالا وقت کم [است] و کار زیاد؛ هیچ نداریم [و] همه چیز میخواهیم، زود هم میخواهیم؛ همهٔ ما بدون استثناء، زن و مرد، تاجر و گدا باید از روزهای گذشته عبرت گرفته، تا مهلت هست جاناً و مالاً، مانند غیرتمندان آذربایجان کمک کرده خرابیهای بیشمار خود را اصلاح کنیم.
طهرانی کیست و اصفهانی چیست؟ جنس ایرانی باید شب و روز در تغلی [تقلی] باشد، تا

---

[۱] غور = تفکر و تأمل کردن.
[۲] توقیر = بزرگداشت / تعظیم.

وقت هست باید کار بکند... همهٔ ما ستمدیده‌ایم؛ همهٔ ما ظلم کشیده‌ایم؛ همهٔ ما خرابه‌نشین هستیم؛ مَثَل ما مَثَلِ آن قافله‌ای است که در یک بیابانی دزد زده شده باشد؛ هرچه در آن قافله بوده، دزد برده است. حال در آن بیانیم دور از آبادی، نه آب هست و نه خوراک و نه پوشاک. اگر بنشینیم تا نوکر و همسفر و اولاد، از برای ما آب و نان و آتش تهیه ببینند، باید از گرسنگی و تشنگی بمیریم؛ در چنین وقتی حس حیوانی و عقل انسانی حکم میکند که تمام اهل قافله، بدون پُرسیدن از یکدیگر، همگی خاموشانه بحرکت در آیند؛ یکی زمین را بکاود از برای تحصیل آب، دیگری دمبال شاخه گیاهی باشد از برای افروختن آتش و قس‌علٰهذا[1]...

در چنین حالتی، یکی راه میجوید، آندگر بفکر خوراک است، و بالاخره همهٔ آن جمعیت، بالانفراد، تمام حواسشان صرف رفع حاجت عموم است، و اَحدی نه، میگوید و نه توقع دارد که دیگری کارِ اورا بکند... تا اینکه این جمعیت [نجات یافتند و] بشهرهای خود رسیدند، آنوقت آقا از نوکر (کار) و نوکر از آقا (مزد) می‌طلبد.

بعینه همین است حالت امروزی ما ایرانیها. هستی‌مان رفته است؛ نه آب علم داریم و نه نانِ غیرت، نه پوشاکِ اخلاق، و نه آتش همت؛ همه آنها را هم عاجلاً و بدون فوت وقت لازم داریم؛ پس باید هرکس سر به پیش، [سرش را پائین بیندازد و] کار خود را بکند...

خوب؛ رفیق عزیزی که تُرا نمیشناسم کی هستی، آقای بوشهری؛

اگر از شما جوان بوشهری بپرسند که راه و پُل و بندر شمارا دولت باید آباد و درست کند؟... چرا شما بوشهریها اتومبیل دارید ولی بلدیه[2] ندارید؟... آیا بلدیه را نباید اهل شهر، خودشان داشته باشند؟... خواهید فرمود اصل اساس بلدیه باید از طرف دولت بنا نهاده شود. بنده هم چون چاره‌ای ندارم قبول میکنم. اما باز دست از یخه‌تان ورنداشته می‌پرسم: آقایان متمولین بوشهری که هرکدام شما مبلغ هنگفتی خرج کرده و در خانه‌های خود آب‌انبار ساخته‌اید، ای همسایه‌های کراچی و بمبئی؛ ای تاجرهای منچستر و نیویارک [نیویورک]، چطور میشد اگر آن پولهارا روی هم میگذاشتید و لوله‌های آب در شهر بوشهر بنا میگذاشتید که احتیاج مردم از آب‌انبار عمومی پُر از موی دُم قاطر رفع میشد؟... آیا هیچ عاقل پیدا میشود که گناهِ نداشتن بلدیه صحیح بوشهری را بگردن طهرانی وارد بیاورد و تعفن کنار دریای بوشهر را از ازدیاد استعمال عطرِ فُکُلی‌های طهران بداند؟... باری هموطن عزیزم آقای بوشهری، امتیاز طهرانی و تبریزی و رشتی و شیرازی مال دوره‌ای بود که خورشتشان (فسنجان) بود و تصنیفشان (دلم را بُردی شرف نسا)؛ امروزه، هم خورشت و هم تصنیف و بلکه ساز هم تغییر کرده است؛ ایرانی همه مسئول است؛ تبریزی مسئول بوشهری است و بوشهری مسئول مشهدی و هردو مسئول کرمانشاهی؛ وقت کار است، وقت حرف نیست؛ تقصیر را بگردن یکدیگر نهادن کار بی‌عرضه‌هاست؛ باید جنس ایرانی قبول کند که همه

---

[1] و قس‌علٰهذا ››› با تلفظ (و قِس عَلا هاذا) = (و همچنین به همین شیوه).

[2] بلدیه = شهرداری.

گناهکاریم. حال که مهلتی در دست است، هرکس غفلت کند (ذنب لایغفر)[۱] کرده است و حق حیات ندارد و برای همیشه باید مرده‌اش انگاشت... »

«یکنفر صادق از طهران»

پاراف حبل‌المتین:

« حالا خوب است حبل‌المتین لُنگ در میان انداخته، این مواجهه ادبی را خاتمه دهد تا جناب آقا سید محمدرضا تاجر کازرونی بسلامتی وارد بوشهر گردند، چه، حضوراً بما وعده‌های مساعد فرموده‌اند... امیدواریم کارهای مفیده را در بوشهر از پیش ببرند. ویرحم‌الله عبداً، قالَ آمینا .»

[۱] ذَنب لا یَغفَر = گناه نابخشودنی.

۱۹ ــ نا امنی در حومهٔ بوشهر

دوشنبه ۲۹ دسامبر ۱۹۲۴ مطابق با ۸ دیماه ۱۳۰۳ شماره ۲۴ صفحه ۱۱

« قریب یکماه است که خانه‌های ربع فرسخ دور از شهر به اسم (سنگی) و (نیدی) مورد حمله ۲۰ نفر تفنگچی مسلح واقع گردیده. هر شب بدون استثناء یک خانه را میچاپند و به زن و مرد هم رحم نمیکنند. عارض بحکمران، آقای وقارالملک میشویم، میفرمایند: خارج از شهر ربطی بمن ندارد. به نظمیه میگوئیم، ایشان هم در جواب، حدود برای خودشان معین میکنند و مسئولیت خودشان را فقط در شهر میدانند. به ضابط بیرون شهر میگوئیم، ایشان هم اظهار میدارند که: (تفنگچی[۱] بدون مواجب [دستمزد] تاج سر آقاست)، شش ماه است حقوق آنها نرسیده است...

خوب ملاحظه بفرمائید، تکلیف یکمشت مردم که بیرون شهر منزل دارند چیست؟ آیا پنجاه قدم دور از شهر جزو حکمرانی آقای حکمران کل بنادر و جزائر خلیج فارس نیست؟ این رسم یعنی چه؟... اگر چنین است بهتر است که همان ماهی ۶۰۰ تومان بودجه حکومت را به سارقین بدهند تا مگر مردم را آسوده بگذارند... »

«یکنفر خانه چاپیده شده»

[۱] تفنگچی ← مأمور غیر رسمی (نظمیه) یعنی پلیس در آن تاریخ را تفنگچی می‌گفتند. استخدام چنین افرادی مثل استخدام نگهبانی‌ست که امروزه برای نگهبانی در کوچه یا محله‌تان استخدام می‌کنید. این تفنگچی‌ها تقریباً غیر مسئول بودند؛ اگر دلشان می‌خواست می‌آمدند، وگرنه نمی‌آمدند؛ تفنگ هم اغلب مال خودشان بود نه مال دولت.

۲۰ ـ باز هم دادخواهی مردم بَستَک

دوشنبه ۲۹ دسامبر ۱۹۲۴ مطابق با ۸ دیماه ۱۳۰۳ شماره ۲۴ صفحه ۱۲

« ما مُشتی اهالی فلکزده جهانگیره، چندین سال است که از وطن عزیز خود محرومیم و در عراق و عمانات و بحرین و کویت اقامت داریم... شمارا بخداوند جَلَّ شأنه قسم میدهیم که عطف نظری بحال این مُشت اهالی فلگزدهٔ جهانگیره که تحت مظالم محمدتقی‌خان صولت‌الملک بستکی هستند بنمایند.

آقایان اولیای امور؛ بخدا هیچ نمیدانید که در جهانگیره چه قیامت و چه محشری برپاست. اهالی جهانگیره تماماً بی‌سرپرست هستند و باهزاران تعدیات و اجحافات و ناملایمات میسوزند و میسازند. صد بار یاد از دوره توحش؛ چه بگوئیم؟... تعدیات و اجحافاتیکه این خوانین بستک نسبت بر این مُشت اهالی بدبخت جهانگیره وارد میآورند، مافوق تصور بشری است. اختیار نفس خود نداریم؛ اختیار مال و ناموس خود نداریم؛ به همه قِسم مردم را میدوشند؛ کسی قوّه دَم زدن ندارد و اگر هم یکی بنام عدالت و انسانیت فریادی کند، پناه بخدا که چه معامله‌ای با او میکنند و چه روز سیاه بروزگارش میآورند... حال کار بجائی رسیده که بیش از این قابل تحمل هیچ جامدی نیست... واسطه‌ای غیر از فریاد نداریم. تمدن از ما فاقد است؛ ما از علوم و معارف بی‌بهره مانده‌ایم؛ در اطراف جهانگیره مدارس بکلی ممنوع است، نمیگذارند که کسی چیزی یاد کند [یاد بگیرد]... حالات جهانگیره فوق‌العاده اسف آور و قابل توجه است. جبران غفلت سابق با تأسیس حکومت نظامی جهت جهانگیره میسر است تا مردم از شر استبداد و مظالم صولت الملک بستکی و پسرهایش آزاد شوند که مورد الطاف الهی خواهد بود. »

«محرومین از وطن ـ جمعی از اهالی جهانگیره»

۲۱ ـ « از میناب می‌نویسند »

دوشنبه ۱۲ ژانویه ۱۹۲۵ مطابق با ۲۲ دیماه ۱۳۰۳ شماره ۱ صفحه ۱۳

« ما بیچارگان، چندین سال در پنجه ظلم و فشار بودیم؛ بحمدالله چهار ماه پیش میناب [از بندرعباس] مجزا شد و سالار احتشام که یکی از مأمورین خوش سابقهٔ وزارت جلیلهٔ داخله[۱] است، بر حسب پیشنهاد آقای وقارالملک بحکومت میناب و مضافات[۲] برقرار آمده؛ دوماه قبل بواسطه آنتریک[۳] بعضی‌ها، سالار احتشام استعفا داد؛ نظر بر اینکه دولت، امروزه قدردانی مأمورین خوش‌سابقه را دارد، استعفاء ایشان را مسترد و از آنتریکها جلوگیری شد. بحمدالله صفحهٔ میناب منظم و اهالی در کمال آسایش و راحت زندگانی مینمایند و چند پیشنهاد که آقای سالار احتشام بدولت نموده، تمام بدرجه قبول رسیده؛ یکی از این پیشنهادها دائر نمودن اداره قشونی بود؛ چنانچه در اول برج عقرب [آبان] آقای میرزا حسین خان امیری که رئیس قسمت قشونی میناب‌اند با عده قشون وارد بمیناب شدند...

امروز عصری هم، رئیس قسمت قشونی بندرعباس با یکصد نفر قشون، باطبل و شیپور و بیرق[۴] و لوازمات قشونی وارد میناب شدند و با آقای سالار احتشام مشغول مذاکرات مهم راجع به اشرار هستند. واقعاً از روزیکه آقای وقارالملک حکمران کل بنادر گردیده‌اند، انتظامات کلیه بنادر، روز بروز در ترقی است. »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

---

[۱] وزارت داخله = وزارت کشور.

[۲] (مضافات) در کنار نام شهر به معنی (توابع / روستاها) تغییر می‌کند.

[۳] مأخوذ از واژه فرانسوی Antrigue = تحریک کردن / وادار کردن / اغوا کردن.

[۴] بیرق = پرچم.

۲۲ ـ ورود نخستین ناو جنگی ایرانی به بندرعباس و خلیج فارس

دوشنبه ۱۲ ژانویه ۱۹۲۵ مطابق با ۲۲ دیماه ۱۳۰۳ شماره ۱ صفحه ۲۱

« کشتی پهلوی روز پنجشنبه ۲۶ قوس[۱] یکساعت قبل از ظهر، از آلمان از طریق دریای مدیترانه و بحر احمر وارد بندرعباس گردید. کاپتان [کاپیتان] کشتی موسوم به (خاچی کیانتز)، از ارامنه روسیه است؛ وی پس از لنگر انداختن پیاده و تلگراف ورود و کسب تکلیف را بمرکز مخابره نمود. چون قبل از پیاده شدن کاپتان، حکومت [حاکم] با اشتیاق فوق‌العاده‌ای که بدیدن کشتی داشته عازم به کشتی شده بود، کاپتان نائل به ملاقات حکومت نشد و در منزل رئیس گمرک اقامت نموده سپس بدیدن آقای سدیدالسلطنه[۲] (کارگزار) رفته و کارگذار هم به بازدید ایشان آمدند. مردم دسته دسته در زورقهای بادبانی به تماشای کشتی پهلوی رفته و از این نعمت و موهبت، شاکر و ثناخوان گردیدند.

طول کشتی ۴۶ متر ـ عرض آن ۷ متر و ۸۰۰ قوه اسپ قدرت دارد.

بارگیری ۱۸۰ تن ـ وزن کلیه کشتی ۳۶۰ تن و سرعت آن ۱۵ میل در ساعت است.

این کشتی جنگی که دارای دستگاه چراغ برق (Search Light)[۳] و مجهز به توپ میباشد، از جمله جهازاتی است که حالیه ساخته میشود.

مصرف [سوخت] این کشتی، مطابق آمال ما (نفت سیاه) است و ابداً احتیاج به ذغال ندارد. این کشتی مخصوصاً قِسمی درست شده بوده که از راه روسیه به دریای خزر برود، ولی بواسطه ممانعت روسها مجبور شده بخلیج فارس آمده.

کاپتان کشتی یکنفر تبعه روس بوده که سابق فرمانده کشتیهای جنگی روسیه در دریای خزر بوده و بواسطه انقلاب روسیه از آنجا فرار کرده و حالیه در بحریه ایران مستخدم شده و دارای چند السنه خارجه میباشد [یعنی چند زبان خارجی بلد است] وی شخصی است کار آزموده... همینقدر بس که همچه کشتی که برای رودخانه ساخته شده و دارای ۳ متر آبخور بیش نیست از شمال آلمان، با آن دریای فوق‌العاده مواج و خطرناک (خصوصاً در این فصل) سالماً بخلیج فارس رسانیده.

---

[۱] مطابق با ۲۷ آذر ۱۳۰۳ خورشیدی.

[۲] سدیدالسلطنه کبابی بوشهری، کارگزار بندرعباس . وی نویسنده کتاب بندرعباس و خلیج فارس است که حجیم‌ترین و جامع‌ترین کتابیست که تا کنون راجع به استان هرمزگان نوشته شده است.

[۳] Search Light چراغ جستجو / نورافکن جستجو.

معلم اول این کشتی و ۱۳ نفر عمله آن آلمانی‌اند؛ گویا موقتاً استخدام شده‌اند؛ سطح کشتی تمام فولاد و ابداً تخته و چوب در آن کار نشده است.
اهالی بندرعباس از دیدن این کشتی، فوق‌العاده خوشوقت، دیشب چراغانی مفصلی نمودند. گویا سه شب این چراغانی مداومت خواهد داشت.
کشتی پهلوی پس از حصول اجازه، همین دوسه روزه، بسمت بوشهر خواهد رفت. »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

۲۳ ـ باز هم شکایت از جهانگیره

دوشنبه ۲ فوریه ۱۹۲۵ مطابق با ۱۳ بهمن‌ماه ۱۳۰۳ شماره ۳ صفحه ۱۴

« نگارندگان جمعی هستیم از فلکزدگان اهالی جهانگیره و صحرای باغ. مدتهاست که چند نفر از خوانین مستبد، زمام حکمرانی وطن عزیز مارا در دست دارند که اصلاً بغیر از استبداد و سلب آسایش مردم کار دیگری ندارند...

امیدواریم که بفرستادن یک اداره حکومت‌نظامی جهت لارستان و جهانگیره نجاتمان دهند که اگر از سوء بختمان، یکسال دیگر در این حال بمانیم، کسی در لارستان و صحرای‌باغ باقی نخواهد ماند چراکه حکمرانان مستبد حالیه، چند علاوه از سابق بر مظالم خود افزوده‌اند زیرا که میترسند، عنقریب دستشان کوتاه شود؛ پس تا زمام امور در دستشان باقی است، میخواهند کیسه خودرا پُر کنند.

دیوان مالیاتی‌شان از این قرار است:

بُزی ۳ قِران، کهره‌ای ۱ قِران و عوامل ثلث ۱۰ قِران، الاغ ۲ تومان، بُنچه[1] که مال نخل باشد ۲/۵ قِران و دَه ۲ [یعنی ۰/۲] هم علاوه میگیرند.

و امّا (سَری بده‌ها)[2] کسانی هستند که خودشان از گرسنگی می‌میرند و روزی یکشاهی عایدشان نمیشود، از اینها سالی ۲۰ تومان میخواهند؛ این مُشت ملت بدبخت هم راه بجائی ندارند و باید لباس عیالشان را بجای (سَری) بدهند و شبانه دست عیالشان را بگیرند، به شب تار، از راه گردنه (پاسخند) گذشته تا بیایند به بندر چارَک [Chaarak] و بهر بدبختی شده خودشان را به بندر دُبی و شارگه برسانند.

دیگر سوای معاش و سناق و بُنچه و خراج و دَه ۲ و مخارج مأمور و انعام، در قسط پنج تومان دیگر مال سَری میگیرند؛ بهمین جهات و جهات دیگر، لابُد[3] هستیم که از وطن عزیز خود فرار نمائیم... کسانیکه صاحب مال و مکنتی هستند، از پهلوی حکومت محلی میچرند و چهار نفر بدبخت در زیر بارند... »

«امضاء ـ چند نفر از صحرای باغ»

[1] بُنچه = اصله / اصله‌ی درخت خرما.

[2] سَری بده‌ها = کسانیکه احشام و باغ نداشتند و فقط مالیات سرانه می‌پرداختند.

[3] لابُد = مجبور / ناچار.

۲۴ ـ دفاع تجار بستکی مقیم بمبئی از صولت‌الملک بَستَکی

دوشنبه ۲ فوریه ۱۹۲۵ مطابق‌با ۱۳ بهمن‌ماه ۱۳۰۳ شماره ۳ صفحه ۱۵

« در خصوص ظلم و اجحافات آقای محمدتقی‌خان صولت‌الملک حکومت [حاکم] بستک، در شماره ۲۰ و ۲۴ حبل‌المتین درج بود؛ چون دانستیم نگارندگان بیانات، مغرضین‌اند، و ما مائل نیستیم که جریده حبل‌المتین که براستی و خیرخواهی موصوف است، آلوده به اینگونه کذب و افترا گردیده باعث تنفر اشخاصی که مطلعند گردد، اطلاعات خودرا بجهت آن جریده محترم ارسال مینمائیم:

اولا در خصوص هجرت نمودن اهالی جهانگیره به بصره و کویت و بحرین و عمان که از ظلم صولت‌الملک درج شده بود، اگر بحقیقت رسیدگی شود، اهالی جهانگیره نسبت به اهالی سائر نقاط ایران، خیلی کمتر هجرت کرده‌اند؛ با وصفی که خشکترین قطعات ایران جهانگیره است و هیچگونه نهری یا رودی از آب شیرین موجود نیست، معهٰذا[۱] مسافرتشان از ششماه الی یکسال بیشتر طول نمی‌کشد؛ سپس با یک عالَم بشّاشت و فرح، مراجعت بوطن مألوف خود میکنند. آیا میتوان گفت شخصی که در وطن خود ظلم و تعدی دیده باشد، پس از زحمت غربت که وجهی دستیاب[۲] نموده برای صرف آن بوطن خود مراجعت کند؟ خیر، مگر از وطن خود راحت دیده و هیچگونه تعدی و ظلم نچشیده، مائل است که برای معیشت، در جای دیگر زحمت بکشد و برای راحت[۳] [کردن] بوطن مراجعت نماید.

برای ترویج کار دنیا، مُسَلَّم است که اهالی هر مملکتی به ممالک دیگر مسافرت مینمایند؛ خصوصاً شهرهای معتبر ایران؛ پس حکومت جهانگیره چه گناه دارد؟ علاوه بر این، از ظلم محمدتقی‌خان، چند خانواده بستکی فرار نموده و در نقاط دیگر مثل اِوَز و اطراف بلوک را اختیار کرده‌اند؟ ولی برعکس، عائله متعددی از لاری و بلوکی و جاهای دیگر در بستک مُقیم بوده و هستند، اگر چنانچه ظلمی از حکومت بستک دیده‌اند، چگونه بوطن خودشان عودت نمی‌نمایند؟

نیز درج بود که حکومت بستک از مدارس جلوگیری کرده؛ این بزرگترین اشتباهکاریست که مغرضین کرده‌اند، چون مدارس دیانتی[۴] مدتهاست در کوهَج [کوهگ] و بستک دایر

---

[۱] مَعهاذا = با این وجود / در عین حال / با این وصف.

[۲] دستیاب نموده = بدست آورده / تحصیل نموده / کاسبی کرده.

[۳] برای راحت کردن = برای استراحت کردن / برای تجدید قوا کردن.

[۴] مدارس دیانتی = مدارس دینی / مدارس طلبگی / حوضه‌ی علمیه.

بوده و هست؛ عُلمائیکه در این مدارس تحصیل فرموده‌اند و میفرمایند، در بصره، بحرین، کویت، عمان و سایر خلیج فارس موجودند. مدارس مذکور، اضافه از تعلیم مجانی، مخارج خوراک و تمام لوازمات طُلاب را تادیه نموده و تاکنون بدین منوال جاری است...

در خصوص مدارس اطفال، مانند تمام ایران بوضع قدیم، مُلاهای متعدد در بستک و هر قُراء جهانگیره موجود و مشغول تعلیمات بوده و هستند؛ علاوه براین در بستک جناب حاجی شیخ مصطفی ابن شیخ عبداللطیف بستکی مقیم بمبئی، مدرسه‌ای بطرز جدید دائر فرموده است که اگرچه تاکنون تعمیراتش خاتمه نیافته ولی از حسن اقدامات و کارآئی آقای محمدرضاخان سطوت‌الملک، تقریباً ۱۵۰ شاگرد در مدرسه مذکور جمع آمده و مشغول تعلیم هستند. از فرزندان آقای صولت‌الملک، محض ترغیب و تشویق رعایا، در مدرسه شامل و به تعلیم اشتغال دارند. یکی از پسران آقای سطوت‌الملک، متعهد انتظامات شاگردان مدرسه گردیده و امید است که عماًقریب[۱] از حُسن همت و اجتهاد[۲] آقای سطوت‌الملک، عموم فرزندان اهالی بستک و جهانگیره مستفید[۳] شوند و با کمال خوبی رونق پذیر گردد. همچنین به کوشش آقای سطوت‌الملک و اصحاب خیر، در صدد هستند که مدرسه دیگری در ولایت (جِناح)[٤]، که قریب بستک است دایر فرمایند. این مدرسه شامل از علوم دینیه و فنون‌آلات و تعلیمات جدیده مرتب باشد...

ما امضا کنندگان ذیل مقیم بمبئی میباشیم ولی طایفه و اقربا و جماعت[٥] و املاک و عماراتمان در بستک و جهانگیره میباشد، بر این واسطه اطلاعات کامل داریم و این بیانات چون خالی از غرض است، امضاهای ذیل را در جریده محترم درج فرمائید:

صحیح[٦] ـ الحاج عباس و الحاج محمد، ابناء عبدالله عباس مقیمان بمبئی؛ و مصطفی ابن[۷] عبداللطیف؛ محمد صدیق حاجی محمدعقیل بستکی مقیم بمبئی.

صحیح ـ سلیمان ابن محمد؛ عبدالله حاجی محمد عقیل کاظم بستکی. »

[۱] عَمًّاً قریب = بزودی / در ظرف زمانی کوتاه.

[۲] اجتهاد = کوششها / تلاشها / (به درجه‌ی علمای بلند مرتبه دینی نیز گفته می‌شود).

[۳] مُستفید = استفاده برده / سود برده.

[٤] (جناح Jenaah) آبادی واقع در ۳۰ کیلومتری جنوب بستک. (جناح) از ریشه‌ی (گِناه) فارسی و بمعنی پهلو / سمت / جنب / کنار / چیزی که در کنار چیزی دیگر قرار داشته باشد. همچنین به زمینی گفته می‌شود که از زمینهای اطراف خود پست‌تر و گودتر باشد.

[٥] (جماعت) در اینجا بمعنی فامیل و بستگان است.

[٦] سابقاً پیش از امضاء خود می‌نوشتند (صحیح) و این کلمه را برای تأکید بر صحت امضاء بود.

[۷] تا ۶۰ سال قبل شناسنامه نبود و مردم هم نام فامیل نداشتند؛ این بود که برای شناسائی از نام پدر و حتی اجداد استفاده می‌شد. مثلاً (محمدِ یوسفعلی) یعنی محمدی که پسر یوسف و نوه علی‌ست.

۲۵ ـ جواب حبل‌المتین به دفاعیه تجار بَستَکی

دوشنبه ۲ فوریه ۱۹۲۵ مطابق با ۱۳ بهمن‌ماه ۱۳۰۳ شماره ۳ صفحه ۱۵

« معلوم است که غرض با اشخاص نیست؛ آنچه نوشته میشود برای استفاده عموم است؛ آقایان تجار بمبئی آنچه نوشته‌اند ما تصدیق میکنیم ولی آنان نیز انکار نتوانند نمود که خطه لارستان و سبعه[۱] با آن اهمیتی که در جنوب دارد، از جمیع مزایای تمدن و ترقی محروم، و یکقدم بطرف ارتقاء برنداشته، هنوز در این خطه وسیع و پر جمعیت و زرخیز، یک اداره بلدیه، عدلیه و نظمیه[۲] نیست؛ مانند صد سال قبل آنچه حکام میخواهند مینمایند.

معلوم است در دوره استبداد هم جمعی از حکام مستبد خوشوقت بودند بلکه استفاده هم میکردند؛ اما زیان حکومت استبدادی بیشتر به طبقه رنجبر و فقراء و ضُعفاء عاید میگردد.

چیزی که ما میتوانیم تصدیق کنیم این است که بدترین وضع حکومتها (در ایران) که یکقدم نیز بجانب ترقی برنداشته و بوئی هم از مشروطیت نبرده، حکمرانی در لارستان و سبعه‌جات است.

در خصوص صولت‌الملک و سطوت‌الملک، امیدواریم آنچه آقایان تجار بمبئی نوشته‌اند راست باشد ولی غرض اصلی اصلاحات است و ما با شاکیان همراهیم.

تا وقتیکه خطه لارستان و سبعه‌جات از ایالت فارس مجزا نشود و حکومتهای موروثی منقرض نگردد و یک والی مخصوص از مرکز نیاید، این خطه، روی بهبود و عمران نخواهد دید و اهالیَش از مظالم دیرینه حکام نخواهند آسود...

ما از ارباب اطلاع خواهشمندیم که بیغرضانه در این موضوع قلمفرسائی نموده، چند امر را بدون کم وکاست به اولیاء دولت ظاهر سازند:

۱ ـ عائدات امروز لارستان و سبعه که حکام جزء و کل حاصل مینمایند چقدر است؟

۲ ـ اختیار کدام راه برای دولت در تجزیه لارستان و سبعه بصرفه مقرون خواهد بود؟

۳ ـ تقسیمات حکومتی لار و سبعه چگونه اِعمال شود؟

۴ ـ چه مقدار قشون برای ساخلوی[۳] این خطه کافی خواهد بود؟ »

«حبل‌المتین»

[۱] (سبعه) = (هفتگانه) شامل آبادیهای: ایسین، بیونج، خشن‌آباد، تازم، فارغان، فین و گله‌گاه بوده است.

[۲] بلدیه = شهرداری / عدلیه = دادگستری / نظمیه = پلیس.

[۳] ساخلو = پادگان.

۲۶ ـ گمـــــرک بنـــدرعباس

دوشنبه ۲ فوریه ۱۹۲۵ مطابق با ۱۳ بهمن‌ماه ۱۳۰۳ شماره ۳ صفحه ۱۶

« لازم گردید قدری از وضعیات گمرک بندرعباس، درخصوص حفظ مال‌التجاره مردم آگهی دهم تا گوشزد ذمه‌واران آن گردیده، شاید به تجار رحم آورده، در دفع خسارات فوق‌العاده که در ایام زمستان به تجار وارد میشود بکوشند.

از وضعیت بندر تجارتی مذکور مسبوقید[۱]، لازم به بیان نیست، همینقدر عرض میکنم که امروز در خلیج فارس، ثانی بوشهر و محمره[۲] است .

در بندرعباس، عرض یکماه ۴ جهاز پُستی مال کمپنی بریتیش اندیا[۳] و علاوه ۲ الی ۳ جهاز دیگر مال غیر، از بمبئی و ۶ الی ۸ جهاز نیز از اروپ [اروپا] مثل آلمان و اَمریک و سوید و انگلند وارد میشود. آیا اینها برای چه میآیند؟ مسّلم است، برای آنکه حمال اموال تجار میباشند. آیا انباری جهت حفظ این اموال موجود است؟ بلی ۵ الی ۶ انبار هست که مال زمان قدیم و خرابست. در حقیقت نابودشان از بودشان بهتر است زیرا وقتی مال داخل میگذارند، در وقت باران، از بالا آب سقف و از پائین با آب دریا خراب و ضایع میشود. و ایضاً تقریباً ۳۴ انبار مال سنه ۱۲۸۱ که به غصب و زور از مردم گرفته‌اند موجود است که قدری از اسکله دور است... پس از ختم باران، صاحب مال میآید ملاحظه میکند که مالش ضایع شده است...

بندری که سالانه چندین لَک[۴] تومان عایدات گمرک آنست و تمام پولش بطهران میرود و خرج میشود، آیا انصاف است که سالی چند هزارتومان خرج خود محل نشود؟

در خصوص اسکله نیز در زمان (سعدالملک)، تجار بندرعباس تعمیر نموده‌اند ولی چون سقف ندارد، در تابستان بواسطه شدت آفتاب، و در زمستان بواسطه باران و امواج دریا، مال مردم ضایع میشود. اقلا چند پارچه مشمع در گمرکخانه برای حفظ مال مردم نیست. اگربخواهند سقف این را تعمیر کنند، تخمیناً مصارف آن، چهارهزار الی شش هزار تومان بیش نمیشود... »

«امضاء: م ـ س ـ الف»

[۱] (مَسبوقید) یعنی سابقه‌اش را دارید / از سابقه‌اش اطلاع دارید.

[۲] در آن دوره خرمشهر (مُحَمَّره) نامیده می‌شد.

[۳] بریتیش ایندیا = هند و انگلیس.

[۴] لَک = صد هزار.

۲۷ ـ تأسیس شهرداری در آبادان

دوشنبه ۹ فوریه ۱۹۲۵ مطابق با ۲۰ بهمن ۱۳۰۳ شماره ۴ صفحه ۱۳

« حکمران نظامی عُبادان [آبادان] مشغول به اقدامات عملی است و در این هفته یکی از مسائل مُهمه عُبادان که بلدیه بود به اتمام رسید. جناب آقا میرزا احمد گیلانی که مدتی است به جهت [برای] آزادی اهالی عُبادان مشغول اقدامات است، بریاست بلدی انتخاب گردید؛ ایشان یکی از احرار[۱] و باوجدانهای عُبادان است. امید است توجه تام به بلدیه نموده، کار را پیشرفت دهند؛ ما نیز موفقیت ایشان را خواستاریم... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[۱] (احرار) جمع (حُر) یعنی آزادگان / آزادی‌خواهان.

۲۸ ـ پیرو مقاله «ایران زندگانی ساحلی می‌خواهد»

دوشنبه ۹ فوریه ۱۹۲۵ مطابق با ۲۰ بهمن‌ماه ۱۳۰۳ شماره ۴ صفحه ۱۵

[مجدداً جواب بوشهری به تهرانی]

« افسوس میخورم که جریده محترمه حبل‌المتین زود لُنگ اصلاح در میان انداخت و عمران بوشهر را حواله بمراجعت جناب آقای حاج سید محمدرضا، تاجر کازرونی فرمودند؛ ولی این لُنگ انداختن، سلب وظیفه از بنده نمی‌نماید و بالاخره مجبورم فرمایشات آقای (طهرانی) را جواب عرض کنم: آقای طهرانی؛

اولاً از اظهار لطف و حسن ظن سرکار نسبت بخود متشکرم، ثانیاً مُستدعی است عرایض چاکر را برای آخرین مرتبه استماع فرموده، نزد خود قضاوت فرمائید:

مقاله اول سرکار، حمله بر اهالی بوشهر بود و آهنگ حق‌کُشی داشت که بنده‌را مجبور به دفاع نمود. ولی مقاله دوم تفاوت کلی با مقاله اول دارد و یک سلسله حقایقی است که هیچکس نمیتواند منکر شود؛ از این جهت بنده را وادار نمود مجدداً کارکنان جریده محترم حبل‌المتین را تصدیع دهم.[1]

البته بوشهر یا هر شهری از ایران باید آباد شود و آبادانی هر شهری نیز باید بدست مردمان همان شهر باشد، ولی شرط دارد؛ شرط عمده بناء هر شیء، داشتن معلومات نسبت بحدود بناء آن شیء است. مثلا جنابعالی هر قدر دارای پول باشید، نمیتوانید بشخصه و بدست خودتان یک پیراهن برای خود بدوزید مگر اینکه دارای علم خیاطی باشید...

اگر چنانچه به قسمت اول دفاعیه بنده رجوع فرمائید، بنده بوشهری را برای نداشتن معلومات از عمران بنادر تبرئه کردم... مقصودم این بود که عمران و آبادانی هر شهر یا مملکت، بسته به تمدن و معلومات مردم آن است. تمدن اهالی یک مملکت تأمین نمیشود جُز به عالِم شدن مردم. یک مملکت بخودی خود دارای عِلم نخواهد شد جُز به توجهات دولت؛ اما اساس عمران هر مملکت بسته به عِلم است و تا این اساس از طرف ملتی پیروی نشود، آن ملت شاهد ترقی و سیادت را در آغوش نخواهد گرفت...

صحبت بنده فعلا راجع به نقطه بوشهر نیست و در اساس صحبت میشود. بنده با عقیده حبل‌المتین، در این قسمت که میفرماید (بامراجعت جناب آقای حاج سید محمد رضا تاجر کازرونی، آبادانی و عمران بوشهر آغاز خواهد شد) بکلی مخالفم. نه‌اینکه خدای نخواسته

[1] تصدیع دهم = دردسر دهم.

نظر سوئی به مُشارٌالیه دارم، میگویم چنانچه تمام دارائی ایشان صرف آبادانی بوشهر شود، چون از روی اساس عِلم نیست عاطل و باطل میماند. اگر کارخانه وارد کند، مثل کارخانه‌های حاج امین‌الضرب در طهران میشود؛ اگر بخواهد در عمل [شغل] تجارت و صرافی داخل شود، مثل تجارتخانه جمشیدیان خواهد شد... بوشهری یا غیر بوشهری از بوی گند دریا و عدم وسائل آسایش خوشش نمی‌آید ولی چون علم ندارد کارَش ننگ است. فریضه دولت این است که امروزه تعلیم اجباری در مملکت اجرا کند و مردم را از جامهٔ ذلّت جهل بیرون آورده براه ترقی سوق دهد. وقتی مردم دارای معلومات شدند، وظیفه خود دانسته، شهر خودرا آباد نموده، از این کثافات راحت خواهند شد و اگر غیر از این باشد، باید همه را حرف دانست و عمل نشمرد.

آقای طهرانی؛

فرمایشات حضرتعالی راجع به وضعیات بوشهر، بلدیه بوشهر، آب کثیف بوشهر و غیره قبول دارم و در عین حال میگویم که بوشهری مائل به همه چیز خوب هست ولی باید آنها را عِلم آموخت تا بدانند وظیفه‌شان چیست. حالا این اقدام را چه کسی باید بکند؟ آیا نخواهید فرمود (دولت)؟ آیا نخواهید گفت (همانهائی که سِمَت ریاست بر این مُشت مردم دارند)؟ آیا نخواهید گفت (اشخاصیکه دسترنج این مردم بیچاره را صرف زندگانی و تعیُش خود میکنند)؟ و بالاخره نخواهید فرمود (طهران و طهرانی)؟ آیا به این نتیجه نخواهید رسید که تاکنون غفلت شده و مقصر طهرانی است؟... »

«بوشهــری»

۲۹ ـ پیرو خبر افتضاح سالار نظام (حاکم بندرعباس)

دوشنبه ۹ فوریه ۱۹۲۵ مطابق با ۲۰ بهمن‌ماه ۱۳۰۳ شماره ۴ صفحه ۱۷

[دفاعیه بیضاوی از سالار نظام]

« در شماره ۲۱ ذیل عنوان (واقعه غیر منتظره در بندرعباس) شرحی در خصوص شب یکشنبه ۱۰ عقرب مندرج بود که اسباب حیرت وتأسف هر ایرانی که آشنا با اخلاق شخص سالارنظام حاکم بندرعباس است میگردد. بیشتر مایه تعجب این بود که نگارنده آن خبر، محل اعتماد آن جریده شریفه واقع بوده و بدان سبب درج شده بود.

اگرچه آن خبر قابل درج در حبل‌المتین نبود، اما بر هر خواننده، بخوبی اغراض مغرضین را نسبت به سالارنظام ثابت مینماید. بنده مایل نیستم که معرفی از سابقه خدمات ملی و اخلاق سالارنظام نمایم و اینکه عرض میکنم، قولی است که جملگی برآنند.

مشارٌالیه یکی از پیشقدمان حُریت و آزادی و از ابتداء مشروطیت تا کنون از بذل هیچگونه فداکاری مضایقه ننموده. سالها جزء مجاهدین ملت و متواری و در زحمت بوده است. در طهران در جُرگه احرار بشمار بوده و ابداً مقام این شخص به این پیرایه‌ها ملوث نبوده است. بدواً خاطر قارئین[۱] محترم را مستحضر مینماید که قرب[۲] دو سال به این طرف، حکومت بندرعباس از حکومت بوشهر مجزا و مستقیماً در تحت اوامر مرکز است. نظر به توجهات دولت، اولیاء حکومت مرکزی در صدد برآمدند که حکام بنادر جنوب و نقاطی که بیشتر با نفوذ خارجه آمیزش دارند، اشخاص وطنخواه و صحیح‌العملی را به آن نقاط بگمارند که اسباب آبرومندی دولت فراهم آید.

با عطف توجه وزارت جلیله داخله به بندرعباس و موقعیت محلی آن، آقای سالارنظام که شخصاً وطنخواه و لایق و کارآزموده بود، برای حکومت[۳] عباسی و میناب معین و اعزام گردید... متأسفانه نظر بر اینکه اهالی بندر عباس بواسطه فساد اخلاق آقای ابراهیم گله‌داری[۴] که وابسته به اجانب و سالها نمک پرورده آنهاست، بواسطه نفوذیکه در حال و مال و جان کلیه رعایای بندرعباس داشت و بدین سبب متمول شده بود، همیشه نفاق این آدم، بندرعباس را به دو دستگی کشانیده و بر علیه حکومت و قشون و مالیه، مخابرات جعلی شکایت آمیز بمجلس مقدس و هیئت وزراء مینمود و

[۱] قارئین = قرائت کنندگان / خوانندگان.

[۲] قرب دو سال = نزدیک به دو سال.

[۳] حکومت در اینجا بمعنی (فرماندار) است.

[۴] مرحوم (ابراهیم گله‌داری) و همچنین (احمد گله‌داری) از اهالی گله‌دار لارستان و از تجار خوشنام بندرعباس بودند و آثاری مثل (حمام گله‌داری) و (مسجد گله‌داری) و نامی نیک از ایشان باقیست.

ظاهراً خود را حامی رنجبران، و در باطن بر خلاف مصالح و پیشرفت مأمورین دولت و حکومت و مالیه اقدام میکرد؛ ولی در حکومت سالارنظام برای آنکه خدمتی به نفوذ اجانب بکند، بیشتر بنای نفاق و شکایت بیجا مینمود. نظر به اعتماد مرکز از سالارنظام و اطلاعات کاملی که از دو دستگی و نفاق در بندرعباس داشتند، شکایات مغرضانه ایشان مورد توجه مجلس و وزراء واقع نگردید و بمرکز ثابت شده بود که در بندرعباس، چند نفر ریاست طلب که رئیس آنها ابراهیم گله‌داری است، موجود، حتی وزارت جلیله مالیه و هیئت محترم مستشاران امریکائی هم میدانند که در امورات دولتی خصوصاً مالیه همیشه دخالت داشته‌اند. عزل و نصب ضباط[۱] و حکام محلی و عمال مالیاتی بدست آنها بوده و در هذالسنه[۲] بواسطه درستکاری آقای میرزا عبدالرضاخان (امین مالیه)[۳] و مساعدتهای مادّی و معنوی سالارنظام در دخالت ندادن به آنها، جمیعاً متفق آمدند که باید بوسیله دسته‌بندی یا هرگونه اتهامات، ابتدا سالارنظام و سپس امین مالیه را که محل اعتماد و حافظ حقوق رنجبران و دولت هستند از میان برداشت.

خاطر محترم مسبوق است که مرکز کمتر به این اتهامات مغرضانه توجه مینماید و مأمورین درستکار، مورد حمایت هیئت دولت واقع میشوند. تلگرافات ساختگی مجعول که به اسم اهالی بیچاره که روحشان خبر ندارد، در مجلس مقدس و مرکز موجود است و همه میدانند که هر ریاست طلبی در بندرعباس، یکدسته مُهر در جیب بغل خود نگاهداشته که در موقع حمله به مأمورین بکار ببرد و اینگونه شکایات فقط مشوش کردن اذهان بوسیله جرائد است که زبان ملت هستند. اما نسبت به یک مأمور پاکدامن دولت که آقای سالارنظام باشد، نگارنده قریب یکسال در حکومت ایشان در عباسی و قبل از آنهم دو سال مأموریت در آنجا داشتم. دسته‌بندیهائی که اهالی برضد پیشرفت دولت مینمودند بر هیچکس پوشیده نیست... در عباسی یک سلسله ایادی اجانب هستند که مخالف مصالح دولت قیام دارند. وجدان را شاهد میگیرم که در مدت سه سال مأموریتم در عباسی، جُز شقاق و نفاق اهالی بر خلاف مأمورین، چیز دیگری مشاهده نکرده و شخص سالارنظام را هم از اینگونه اتهامات مُبرا میدانم... »[۴]

«بیضاوی»

[۱] ضُبّاط = ضبط کنندگان / جمع ضابط بمعنی کارگزار / رئیس پلیس / مأمور مالیات / در این مقاله بمعنی مأموران پلیس است.

[۲] هاذالسنه = امسال / سال جاری.

[۳] امین مالیه = رئیس دارائی.

[۴] بیضاوی چنان از سالارنظام دفاع می‌کند که گوئی او امام معصوم است و از هر خطائی مبراست.

۳۰ ـ پیرو خبر افتضاح سالارنظام (حاکم بندرعباس)

دوشنبه ۹ فوریه ۱۹۲۵ مطابق با ۲۰ بهمن‌ماه ۱۳۰۳ شماره ۴ صفحه ۱۸

[جواب حبل‌المتین به آقای بیضاوی]

« ما به جواب آقای بیضاوی که کاملا محل اعتماد مایند مینویسیم:
واقعه‌ای که در حبل‌المتین نگارش یافته، بدون شبهه در حکومت سالارنظام پیش آمده است. ممکن است که حکومت [یعنی سالارنظام] از این واقعه بی‌خبر بوده، ولی وظیفه ایشان این بوده که مرتکب را سزا داده، نمیگذاردند که کار به این درازی بکشد...
در هر صورت، باید دانست که حبل‌المتین از اشخاص مُبرا است. آنچه مینویسد، خیر ملت و دولت را خواسته است... »

«حبل‌المتین»

۳۱ ـ پیرو خبر افتضاح سالارنظام (حاکم بندرعباس)

دوشنبه ۹ فوریه ۱۹۲۵ مطابق با ۲۰ بهمن‌ماه ۱۳۰۳ شماره ۴ صفحه ۱۸

[انفصال سالارنظام]

« سالارنظام حاکم بندرعباس در اثر بی‌احترامی که به دو خانم محترمه (که در شماره ۲۱ حبل‌المتین درج بود) بواسطه اقدامات مُجدانه آقای وقارالملک (حکمران کل بنادر) از خدمت دولت منفصل و با کشتی (بارالا) بطرف بصره حرکت نمود. اهالی بندرعباس از این اقدام خداپسندانه آقای وقارالملک شکرگذار گردیدند.
آقای وثیق حضور، نایب‌الحکومه سابق بندرلنگه، بجای سالارنظام به سِمَت حکومت بندرعباس برقرار آمدند . »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

۳۲ ـ قـــریه شَمیل اجاره داده می‌شود

دوشنبه ۹ فوریه ۱۹۲۵ مطابق با ۲۰ بهمن‌ماه ۱۳۰۳ شماره ۴ صفحه ۱۸

« اداره مالیه بندرعباس اعلانی انتشار داده که بموجب حکم وزارت جلیله مالیه، قریه شمیل اجاره داده میشود...

قریه شمیل[۱] که ابواب‌جمعی شمیلات و از توابع عباسی[۲] است و ثلث آن خالصهٔ حاج شیخ احمد گله‌داری تاجر معروف و از اشخاص صالح و خیرخواه است و بقیه مربوط به سایر سکنه آنجا است و سالیان متمادی هر میزان مالیات و مستمری که از جانب دولت معین میشده پرداخته و قبوضات دولت را در دست دارند، تدریجاً از دستی به دست دیگر معامله شده و ملت بدبخت با هزاران خون جگر ملک خود را آباد کرده‌اند و از نتایج زحمات خود امرار معاش نموده‌اند چگونه اجاره میدهند؟ یک چنین خبر یأس آوری که سابقه دولتی در دفاتر دولت نداشته و بگوش احدی از افراد ملت نخورده، خیلی بعید و از عجایب است. تصور میکنیم که این حکم صادره از وزارت جلیله مالیه ناشی از یک اشتباهکاری است. اشخاص مُغرض که مقصودشان بستوه آوردن ملت است، از این راه میخواهند خیانت به مملکت و ملت نمایند... اقدام به چنین امر خانه‌براندازی نسبت به رعایای شمیل که غالباً از هستی ساقط میشوند، ابداً شایسته و سزاوار نبوده و خالق را خوشایند نیست...»

«عمـــوم تجـــار»

---

[۱] (شمیل Shamil) روستائی واقع در ۶۰ کیلومتری شمال شرقی بندرعباس و ۴۰ کیلومتری شمال غربی میناب است؛ این روستا در جوار کوه شمیل قرار دارد.

[۲] (عباسی) نام اختصاری (بندرعباس) است.

۳۳ ـ اظهار نظر حبل‌المتین راجع به اجاره قریه شمیل

دوشنبه ۹ فوریه ۱۹۲۵ مطابق با ۲۰ بهمن‌ماه ۱۳۰۳ شماره ۴ صفحه ۱۹

« قریه شمیل از زمان میرزا عبدالله خان کارگذار، که متجاوز از شصت سال است، به قبضه ملت بوده و غالب مالکین حالیه از مرحوم مؤقرالدوله (برادرزاده میرزاعبدالله خان) شرعاً و قانوناً ابتیاء کرده‌اند و چند دست گشته است.

بر فرض هم اگر قریه شمیل خالصه دولت بوده، فروشندگان آن نمایندگان دولت بوده‌اند.

امیدواریم اولیاء امور دقت فرمایند که هیچگونه حقی از رعایا تلف نشود و ما اگر ضرورت پیش آید، معلومات کافی خودمان را به اولیاء امور تقدیم خواهیم کرد. »[۱]

«حبـل‌المتین»

[۱] جالب توجه است که این آقای (مؤید الاسلام) یعنی مدیر نشریه حبل‌المتین اطلاعات جامعی از اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جنوب ایران دارد!

۳۴ ـ بندرلنگه و ماجرائی دیگر

دوشنبه ۹ فوریه ۱۹۲۵ مطابق با ۲۰ بهمن‌ماه ۱۳۰۳ شماره ۴ صفحه ۱۹

«هرچند اهالی بدبخت بندرلنگه کوشش میکنند که برای قطع‌الدعوی (چون قابل عدلیه نیست) دارای یک حکومت قانونی باشند موفق نمیشوند...[۱]

روز یکشنبه ۱۰ برج عقرب[۲] آقای مؤقرالملک[۳] حاکم لنگه وارد شد؛ حاکم جدید چند روز بعد از ورودَش بمدرسه (محمدیه) رفته... باوجود آنکه ترتیبات مدرسه لنگه از مدارس بنادر بهتر است، بجای تشویق انتقاد نمود.

پس از چند روز، تنها بمدرسه رفته چند شاگرد مخصوص را امتحان نموده و یکی از آنها را برای استخدام در اداره خود خواسته؛ باوجود آنکه یک منشی قابل نزد او مستخدم است که هزار درجه از شاگرد مدرسه قابل‌تر است. از این تقاضای حاکم، تمام معلمین مدرسه متنفر شده و از فرستادن آن شاگرد ابا نمودند. چند مرتبه عقب کرده[۴] فایده نبخشید. »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[۱] مقصود نویسنده این است که اهالی بندر لنگه انتظار تأسیس دادگاه را در آنجا را ندارند، اما کوشش می‌کنند که برای حل اختلافاتشان یک فرمانداری داشته باشند، ولی موفق نمی‌شوند.

[۲] مطابق است با یکم آبانماه ۱۳۰۳ خورشیدی.

[۳] با (وقارالملک) اشتباه نشود!

[۴] عقب کرده = پیگیری کرده.

۳۵ ـ اعلامیه رئیس قشون بندرجاسک

دوشنبه ۱۶ فوریه ۱۹۲۵ مطابق با ۲۷ بهمن‌ماه ۱۳۰۳ شماره ۵ صفحه ۱۴

« **عموم اهالی جاشک را لزوماً اخطار مینماید؛ در جواب دو مراسله شکایت آمیز نمبر[۱] یک و نمبر دو که از طرف بعضی ساکنین به اینجانب رسیده، بدین وسیله عموم اهالی را مطلع مینماید:**

اولاً ـ اشخاص کاسب موظف و مکلف‌اند به اینکه باکمال میل و رغبت، خرید نظامیان اداره قشونی بندرجاشک را تأئید و بلکه بیش از پیش نهایت مهربانی و مساعدت را درباره نظامیان بنمایند.

دوم ـ کسبه‌ای که در مقابل تقاضای خرید پرسونل اداره قشونی امتناع و مسامحه نمایند، اداره قشونی آنهارا بوسیله دایره قلعه‌بیگی جلب و به مجازات خواهد رساند.

سوم ـ اینکه در دو مراسله اخیر که به اینجانب نوشته شده، مشاهده میشود که یک دسته بندی بنام تجار و کسبه جاشک تشکیل شده و در ورق پاره‌ای امضاءهائی شده است که نشان میدهد اهالی جاشک از قافله تمدن عقب‌اند.

چهارم ـ آنکه شکایت کننده باید یکنفر باشد و چناچه شکایتی دارد، شخصا باید شکایت را نوشته به اداره قشونی آمده و شکایت بنماید تا رسیدگی شود...

پنجم ـ چنانچه این نوع مجالس و اجتماعات و دسته‌بندیها و تحریکات از اهالی ابراز شود، اداره قشونی با قوای جبریه قویاً اقدام و مخالفین و مقاومین را بدون استثناء به اداره قشونی جلب و تحت‌الحفظ به مرکز اعزام خواهد نمود .

ششم ـ مستخدمین ادارات دولتی چنانچه در امورات اجتماعی و سیاسی و دسته‌بندی با اهالی همدست شده باشند، اینجانب بر طبق مقررات آنان را جلب خواهم نمود.

هفتم ـ مجازات مستخدمین دولت علّیّه مضاعف است و بلکه دولت علّیّه از مجازات شدید آنان صرف‌نظر نخواهد نمود. »

«رئیس قشون جاشک ـ سید احمد صفائی»

[۱] Number = شماره.

۳۶ ـ بنـدر دیلم و مسئلهٔ قـاچاق

دوشنبه ۱۶ فوریه ۱۹۲۵ مطابق با ۲۷ بهمن‌ماه ۱۳۰۳ شماره ۵ صفحه ۲۲

« ... جبار ناخدا یوسف، ۱۹ جدی[۱] از کویت وارد دیلم شده، [همزمان] مدیر گمرک برای مشایعت حاکم نظامی دیلم (حاجی کریمخان) که از طرف آقای سرتیپ فضل‌الله خان به ناصری[۲] احضار شده بود، تا شاه‌عبدالله رفته، حاجی محمد که صاحب جهاز ناخدا یوسف میباشد و از قاچاقچیان دیلم است، شبانه ۵۰ گونی قند و ۴۰ گونی شکر و ۱۰ عدل قماش و ۲۰ صندوق چای از جهاز[۳] پیاده مینماید. گمان میرود که بدون دستور مدیر گمرک، این مسئله واقع نشده؛ گویا قبلا چنین دستور داده که در غیبت او این قاچاق بشود. برای رفع این الزام گویا حاجی محمد در اظهار خود که بگمرک میدهد، هشت گونی شکر همراه برنج بوده؛ این ۸ گونی شکر را که ظاهر بوده، در گمرک توقیف و مدیر گمرک دیلم به بوشهر راپرت[۴] میدهد.

چنانچه تعقیب این الزام نشود، گمان نداریم عایداتی برای گمرک دیلم باقی بماند.

در گناوه و بندر ریگ، قند و شکر و چای از هند ارزانتر است؛ در گناوه و ریگ، ماهانه هزار گونی قند و شکر و چای از کویت بطور قاچاق وارد، و با مدیران گمرک همدست میباشند. »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

---

[۱] این تاریخ مطابق است با ۲۰ دیماه ۱۳۰۳ خورشیدی.

[۲] (ناصریه) یا (ناصری) نام سابق اهواز بود.

[۳] جهاز ← هر نو کشتی / کشتی چوبی / عموماً به لنج گفته می‌شد.

[۴] راپرت ← Report = خبر.

۳۷ ـ وضعیت تنها مدرسه بندرعباس

دوشنبه ۲ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۱۱ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۶ صفحه ۱۱

« ... مثلاً ۱۸ سال[۱] است که یکباب مدرسه در عباسی مفتوح، و هرماهه ۱۸۰ تومان از پول دسترنج فقراء به کیسه معلمین بیکاره رفته[۲] اما در این مدت [حتی] یکنفر شاگرد از این مدرسه بیرون نیامده که بتواند از عهده شاگردی یک دکان بقالی برآید.

از همه بدتر [اینکه] در سه سال قبل شاگردان این مدرسه ۱۲۸ نفر، و در سنه ماضی[۳] ۱۱۵ نفر، و امسال به ۹۸ نفر رسیده و آنهم نه توجهی از آنها میشود و نه هم کسی میداند کی میروند و کی میآیند.

مابقی اطفال، از وضیع و شریف[۴]، در کوچه و بازار مشغول بیکاری و بیعاری هستند. هرقدر اولیاء آن بیچاره‌ها داد و فریاد مینمایند، دادرسی هم ندارند و علت خرابی آن هم از عدم توجه چند نفر تجار و متنفذین عباسی است که نه فرصت بمدرسه آمدن دارند و نه دست از کار کوتاه میکنند[۵] که چند نفر دیگر از آدمهای کارکُن و دانا متقبل شوند [تا] بلکه از فضل خداوند، معارف[۶] عباسی رواجی بردارد.

استدعا دارم محض رضای خدا، نگاهی به اوضاع معارف عباسی بفرمائید... »

«محمد صالح»

---

[۱] اولین مدرسه در بندرعباس در سال ۱۲۸۵ خورشیدی تأسیس شده.

[۲] حقوق ماهیانه‌ی هر معلم ۲۰ تومان و مدیر ۲۵ تومان بود و الباقی صرف مخارج جانبی می‌شد.

[۳] سنهٔ ماضی = سال گذشته.

[۴] وضیع و شریف = پست و بلند / (در اینجا مقصود فقیر و غنی است).

[۵] دست از کار کوتاه نمی‌کنند ← استعفاء نمی‌دهند.

[۶] معارف = اداره‌ی فرهنگ / اداره‌ی آموزش و پرورش.

۳۸ ـ اظهار رضایت اهالی از حکومت میناب

دوشنبه ۲ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۱۱ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۶ صفحه ۱۲

« بعد از مقتول شدن یک نظامی بدستیاری بهادرسلطان بلوچ، و اظهار بهادرسلطان که (بتحریک بنده نبوده)، این بود که از طرف دولت امر شد به آقای ابوالقاسم‌خان سالاراحتشام (حاکم میناب) و آقای میرزاعلی‌اصغرخان (رئیس قشون بندرعباس، میناب و جاشک) که ملاقاتی در این خصوص با بهادرسلطان بنمایند؛ این بود که آقای سالاراحتشام و آقای میرزاعلی‌اصغرخان در (کُنار اسماعیل)[۱] با بهادرسلطان و رؤساء بلوچ ملاقات نمودند؛ بعد از مذاکرات زیاد، آقای سالاراحتشام و آقای میرزاعلی‌اصغرخان به او گفتند اگر شما مرتکب نیستید، قاتلین یا مرتکبین را تسلیم نمائید، بهادرسلطان امتناء نمود...

از ابتداء ورود سالاراحتشام و میرزاعلی‌اصغرخان بمیناب، اشرار این صفحه، بعضی دستگیر و بعضی پراکنده شده‌اند. درصورتیکه قبل از ورودشان (تاشش ماه پیش)، شبی نبود که سرقتی یا قتلی واقع نشود...

امیدواریم که اولیاء دولت بذل توجهی به این مأمورین لایق و کارآمد بنمایند تا باعث دلگرمی و پیشرفت کارها باشد.

ما اهالی میناب عموماً کمال تشکر را از مأمورین حالیه میناب داریم... پیش از ورود ایشان، کلیه اهالی در شکنجه و ستم و فشار و ظلم بودیم؛ چنانکه در هشت ماه قبل، حاجی حبیب مینابی[۲] را در زندان میناب از اول شب تا صبح شکنجه دادند و بدن آن بیچاره را داغ کردند و قریب ۳۰۰ تومان از وی اخذ کرده بودند و هنوز اثر آن داغها در بدن او باقی مانده است و حالیه از بدو ورود آقای حکمران کل [یعنی وقارالملک] **آقای سالاراحتشام هم بمیناب آمده‌اند و بواسطه توجهات ایشان، کلیه اهالی میناب در کمال راحت میگذرانند... »**

«جمعی از اهالی میناب»

---

[۱] (کُنار اسماعیل) آبادی کوچکی نزدیک بندر کَرگان Kargaan از توابع میناب است.

[۲] حاجی حبیب مینابی (فرزند قنبر) از ملاکین قریه‌ی (سُبُهتی Sobohti) میناب بود. یک حاجی حبیب لاری هم در همان دوره بود که از تجار و ملاکین میناب و ساکن محله‌ی لاریها بود؛ توجه داشته باشید که این دو با هم اشتباه نشوند.

۳۹ ـ اثبات مظالم ضابط قریهٔ (زیارت) بُرازجان

دوشنبه ۲ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۱۱ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۶ صفحه ۱۳

« در جریده (عصرآزادی شماره ۱۸ صفحه ۱۹) تحت عنوان (مکتوب از برازجان) اقدام به تکذیب عرایض مظلومانه حضرت حجه‌الاسلام آقای شیخ محمد زیارتی سلمه‌الله تعالی کرده بودند.
نظر به اینکه آن مکتوب بر حسب درخواست ضابط[۱] زیارت (آقاخان ضرغام‌السلطنه) و برادرش (رضاقلیخان) در جریده عصر آزادی درج گردیده بود، برای اثبات ادعای خودمان، سواد[۲] التزام‌نامه رضاقلیخان را که شامل اقرار بر مظالم ایشان است، و متعهد شده‌اند که عملیات غیر قانونی خودرا موقوف بدارند، و ممهور به مُهر بعض از آقایان علماء اعلام بوشهر است، ارسال داشتیم که جریده محترم حبل‌المتین آنرا درج فرموده تا رفع اشتباه شود که چگونه این خوانین ظالم برای ادامه دادن مظالم خودشان اشتباهکاری[۳] مینمایند و میخواهند مُشتی رعایا را کمافی‌السابق[٤] در تحت ظلم و شکنجه خود باقی بدارند.
توضیحاً عرض میشود که ایشان، بابت قریه زیارت و مضافات آن، سالی ۱۴۰۰ تومان مالیات بدولت میدهند و نفعشان متجاوز از سالی ۳۰۰۰ تومان، سوای اجحافات است. »
«چون امضاء زیاد بود، گنجایش درج نیست»

(متـــن التـــزام نـــامــه)

« مُلزَم و مُتعهد شدم اینجانب رضاقلیخان ضابط زیارت، از امروز که مورخه هشتم صفرالمظفر سنه یکهزار و سیصد و چهل و سه هجری[٥] است، نسبت به جناب کربلائی حسن زیارتی و بستگان ایشان رفع ظلم و تعدیات و اجحافات از قبیل آبی یعنی جهت سقّا که از هر فرد زراعتی، دو من تبریز جو و گندم گرفته میشود موقوف. اگر پاکاری یعنی جهت فرّاش قِران[٦] که از هر فرد زراعتی سه من تبریز جو و گندم گرفته میشود موقوف.

[۱] ضابط = ضبط کننده / پلیس / رئیس پلیس / مأمور مالیات. در اینجا مراد همان (خان) است.
[۲] سواد = سایه / سیاهی / شبیه. در اینجا بمعنی (رونوشت) است.
[۳] اشتباهکاری = خطاکاری. در اینجا بمعنی (به غلط انداختن / مطلبی را وارونه جلوه دادن) است.
[٤] کما فی‌السابق = مانند سابق / مثل گذشته.
[٥] هشتم صفر ۱۳۴۳ هجری = ۱۲ شهریور ۱۳۰۳ شمسی.
[٦] فراش قِران = مزد فراشان خان / مزد خدمتکاران خان.

اگر چنانچه بخواهند زنی عقد کنند، وجهی از آنان گرفته نشود. قاصدی[۱] و مال‌بیغاری[۲] گرفتن از آنها موقوف. اگر چنانچه بخواهند دلاک[۳] برای خود اختیار کنند مختارند که فقط حقوق دلاک را بپردازند. جُرمهای بدون مدرک و غیر قانونی از ایشان موقوف. اگر چنانچه از این قرارداد تخلف نمایم مسئول خواهم بود. »

«امضاء: رضاقلیخان ـ ضابط زیارت»

« به استحضار این اقل خلق‌الله، محمد برازجانی این قرارداد شده و انشاءالله نورچشمی رضاقلیخان برخلاف این شروط خداپسندانه رفتار نخواهد کرد. »

«امضاء: محمد برازجانی»

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ البته جناب رضاقلیخان پایبندی به شروط مشروحه خواهند نمود. چنانچه مخالف این امور مسطوره نمایند، مسئول خواهند شد. »

«امضاء ـ الاحقر، مرتضی الحسینی اعلم‌الهدی اهرمی»

---

[۱] قاصدی ← وقتی کسی را برای انجام کاری یا رسانیدن پیامی از جائی به جای دور بفرستند.

[۲] بیغاری = بیگاری = کار بی‌مزد. و مال = چارپایانی مثل خر و گاو و گوسفند | مال‌بیغاری = بیگار گرفتن خر و گاوی که ملک دیگران باشد.

[۳] دلاک = کسی که به شغل دلاکی مشغول باشد. | دلاکی شامل این مجموعه شغل بود: سلمانی، ختنه‌کردن اطفال، کشیدن دندان، حجامت گرفتن و کیسه کشیدن درحمام.

۴۰ ـ انتقال دادگستری از شوشتر به اهواز

دوشنبه ۲ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۱۱ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۶ صفحه ۲۱

« برحسب امر دولت و وزارت عدلیه، عدلیه شوشتر به ناصری[۱] انتقال مییابد و عنقریب عدلیه تشکیل، و اهالی ستم کشیده ناصری... باکمال آزادی مطالبه حقوق حقه خودرا کرده [و] احقاق حق مظلومین خواهد گردید. »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

۴۱ ـ نارضایتی مردم شوشتر از انتقال دادگستری

دوشنبه ۲ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۱۱ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۶ صفحه ۲۱

« اهالی شوشتر بواسطه انتقال عدلیه به ناصری شاکی [شده‌اند] که امورات حقوقی آنها در هرج و مرج خواهد افتاد. بواسطه همین پیش‌آمد، میرزا خلیل، خودسرانه دکاکین [دکانهای] آقای شیخ محمد کاظم را تصرف نموده. اهالی تلگرافاتی بمرکز مخابره کرده که اقلا صُلحیه[۲] برای شوشتر بگیرند .

گمان نمیرود [که] با کسر ۸۰۰۰۰ تومان بودجه وزارت عدلیه، تقاضای مردم شوشتر به اجابت برسد...

نقاط مهمه خوزستان که باید صُلحیه تشکیل شود عبارت از: محمره،[۳] عبادان،[۴] مسجدسلیمان، رامهرمز و فلاحیه[۵] است. »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

---

[۱] (ناصریه) یا (ناصری) نام سابق اهواز است.

[۲] صُلحیه = دادگاه بخش.

[۳] (مُحَمَّره) نام قدیم خرمشهر است.

[۴] عُبادان ← آبادان.

[۵] (فلاّحیه) نام سابق شادگان است.

۴۲ ـ تنگدستی شهرداری بوشهر بواسطه اجحاف اداره دارائی

جمعه ۱۳ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۲۲ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۷ صفحه ۱۲

« ... در حبل‌المتین ذکر شده بود که (لارد کرزن)[۱] در یکی از مجالس بلدیه در هند، در نطق خود اظهار داشته (میل داشتم که پس از ختم نایب‌السلطنگی خود، چند سالی رئیس بلدیه کلکته میشدم) از این عنوان، اعتبار و عظمت اداره بلدیه معلوم میشود...

بدبختانه اداره بلدی بوشهر که از پرتو احساسات اهالی، برای پیشرفت وضعیات بلدی و فراهم آوردن وسائل آسایش مردم، تقریباً ۱۴ سال است که تشکیل یافته، بواسطه تصادمات و سلوک غیر منصفانه و تعدیات متجاوزانه رئیس مالیه بنادر جنوب[۲] که دامنگیر

اداره بلدی بوشهر شده، اساس آن متزلزل و رو به انحطاط گذارده است؛ مقدمتاً شرحی از وضعیت تشکیلات این اداره را بعرض میرسانم:

این اداره از بدو تشکیل، به طیب خاطر اهالی، در تحت ریاست آقا سید حسین تاجر بهبهانی که متدین و فعال است اداره شده و در حقیقت در سهم خود خدمتی به عالَم ملیت نموده، افتخاراً بدون اخذ هیچ حقی با کمال جدیت خدمت میکند؛ سال گذشته هم حکومت محلی بر وفق حکم دولت در مورد انتخابات بلدی اقدام نمود؛ باز ریاست بلدی بموجب انتخابات رسمی به آقا سید حسین بهبهانی برقرار گردید. اداره بلدی بوشهر حتی‌المقدور آنچه رضایت اهالی بوشهر بوده به وضائف بلدی پرداخته که شمه‌ای از اقدامات و عملیات عام‌المنفعه آنرا می‌نگارم:

جلوگیری از فروش ارزاق و مأکولات[۳] مضره؛ اصلاح معابد؛ تنضیف شهر و خیابانها؛ تنویر شهر و خیابانها[٤]؛ اداره کردن یکباب دارالعجز[٥] و علاج فقراء؛ کفن و دفن فقراء؛ ساختن سد در ضلع شرقی شهر؛ ساختن سد در ضلع غربی شهر؛ ساختن سد در ضلع شمالی شهر... ساختن خیابان خارج از شهر بفاصله دو میل برای عبور و مرور اتومبیل و کالسکه و پیاده‌رو؛ ساختن غسالخانه در خارج از شهر؛ ساختن عمارت بلدیه؛ ابتیاع[٦] پل احمدی پس از برداشتن ریل (که آسایش مکاریان[٧] و حفظ مال‌التجاره را فراهم آورده است)، تقریباً مخارج این مؤسسات بالغ بر ۳۵۰۰۰ تومان شده است...

[۱] لُرد کروزون نایب‌السلطنه وقت بریتانیا در هند.
[۲] مقصود (آقای حکیم‌الممالک) رئیس مالیه (دارائی) وقت است.
[۳] مأکولات = خوراکی‌ها.
[٤] تنویر شهر و خیابانها = روشنائی شهر و خیابانها.
[٥] داراعجز = نواخانه / خانه‌ی سالمندان.
[٦] ابتیاع = خرید.
[٧] مُکاری = چاروادار / خرکچی / خربنده / مسئول چهارپایان باربر.

خیابانی که بلدیه اساساً مبلغ پنج الی شش هزار تومان مخارج ساختمان آن نموده که آسایش عمومی را در عبور و مرور و حرکت اتومبیل و کالسکه فراهم آورد.

رئیس مالیه بنادر، که جُز اختناق روح ملیت در نظر ندارد، خیابان اداره بلدی را تصرف نموده و خود شخصاً متصدی وصول اعانه[۱] که وصول آن مختص بلدیه است گردیده و در عرض هر ماه یک جُزئی از اعانه مزبور بدون صورتحساب به بلدیه ایصال[۲] میداشت و فعلا چهارماه است که از اعانه ۵۹ اتومبیل که هرماهه ۲۹۵ تومان باید بشود[۳]، یکدینار به بلدیه نرسانیده...

آخر بکدام مواد و شرایط قانونی، رئیس مالیه میتواند خیابان احداثیه بلدیه را تصرف و اعانه ملی که فقط انحصار به بلدیه داده‌اند ضبط نماید؟... بالاتر از این، عواید نواقل[۴] را که

دولت اختصاص به بلدیه داده و بنا به احکام وزارت داخله، (مازاد نواقل پس از وضع عُشریه[۵] آبله‌کوبی باید به بلدیه برسد که به اصلاحات بلدی صرف شود...) با این دستور، اداره مالیه از اول برج حَمَل تنکوزوئیل[۶] که متصدی وصول عواید آن شده، یک جُزئی مبلغ که قابل ذکر نیست بدون صورتحساب به بلدیه میفرستاد. هر وقت از طرف بلدیه مطالبه وجه و صورتحساب میشود، اداره مالیه جواب میدهد که اداره بلدیه باید تصور نماید که هر مبلغی که از مالیه فرستاده میشود، همان مازاد نواقل است...

فعلاً چهار ماه است که یکدینار از حقوق نواقل هم به بلدی نرسیده و در اثر این پیش‌آمدها، بلدیه قریب [به] انحلال گردیده است.

از اثر تعدیات و تجاوزات اداره مالیه، اساس ملی ما متزلزل و به قهقرا برگشته و به سبب کسر دخل[۷] بلدیه که تا آخر جدی[۸] متجاوز از ۱۱۵۹ تومان شده، هیچ تصوری جُز انحلال آن نمیرود. از روی چه و بموجب کدام قانون، یکنفر مأمور مالیه مایه خرابی و تزلزل بلدی گردیده؟...

ملت بوشهر در همه حال در مقابل عملیات رئیس مالیه درجه اعتدال را مراعات نموده و از افراط و تفریط کناره میجوید. علاجی جز اقدام دولت در واگذار کردن عواید مذکور به اداره بلدیه نیست و توقع دارند که بتوانند از پرتو کمک دولت، که مساعدت عمومی را جالب[۹] است، اصلاحاتی بوضعیات اداره بلدیه داده تا موفقانه در جریان آید. چنانچه حضوراً مجلسی از هیئت تجار و اشراف و اعیان شهر در منزل رئیس بلدیه تحت ریاست وقارالملک (حکمران بنادر) در

---

[۱] اعانه = پولی که به عنوان کمک و مساعدت داده شود | در اینجا بمعنی (عوارض) است.

[۲] ایصال = رسانیدن.

[۳] عوارض هر اتومبیل ۵ تومان در ماه بوده.

[۴] عواید نواقل ← عوارض حمل و نقل که در آن دوران صرف واکسیناسیون آبله می‌شد.

[۵] عُشریه = ۰/۱

[۶] اول برج حَمَل تنکوزوئیل ← اول فروردین ۱۳۰۲ خورشیدی.

[۷] کسر دخل = کسر بودجه.

[۸] آخر برج جدی ← آخر دیماه ۱۳۰۳ خورشیدی.

[۹] جالب = جلب کننده.

بیست و یکم برج قوس[1] راجع به اصلاحات اداره بلدی تشکیل یافته بود، همه نوع اظهار مساعدت از طرف اهالی شد ولی مساعدت خودشان را بسته به واگذار کردن عواید نواقل به بلدیه دانستند که بلدیه خود متصدی وصول اعانه خیابان احداث کرده خود و عواید نواقل گردیده و دخالت اداره مالیه بر تصرفات اداره بلدی بکلی قطع شود که در آخر هر برج، اداره بلدیه بنا بحکم دولت، عُشر نواقل را برای آبله کوبی به مالیه ارسال دارد. در این حال، ما اهالی هم به نسبت وظایفی که داریم، بیش از پیش همه نوع اعانت و کمک به اداره بلدی خودمان مرعی خواهیم داشت... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[1] ۲۱ برج قوس ← ۲۲ آذرماه ۱۳۰۳ خورشیدی.

۴۳ ـ پیرو تظلمات اهالی جهانگیره

جمعه ۱۳ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۲۲ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۷ صفحه ۱۴

[در جواب دفاعیه تجار بَستَکی مقیم بمبئی از صولت‌الملک]

« در شماره سوم صفحه ۱۵ جریده حبل‌المتین در تحت عنوان (مکتوب از بمبئی) شرحی راجع به دفاع از آقای صولت‌الملک و حکومت بستک، به امضاء حاج محمد و عباس (ابناء عبدالله عباس) و چند نفر دیگر از تجار بستکی مقیم بمبئی نگاشته بود، مطالعه شد.

از بابت اینکه آقایان تجار میفرمایند (هیچگونه ظلم و اجحافی از طرف آقای صولت‌الملک بما نشده)، بنده تصدیق میدهم که کمترین ظلمی از طرف حکومت بستک به آقایان تجار نشده و همیشه مورد مراهم و الطاف حکومت بوده‌اند (چون پول دارند). ولی منصفانه و عادلانه، چند کلمه از حالات فقراء و ضعفاء آن ناحیه باید بسمع اولیاء و اُمناء مملکت رسانید که در چه حال فلاکت و بدبختی، روز را به شب و شب را به روز میکنند...

همینقدر عرض میکنم که تمام مکاتیب و تظلماتیکه تا کنون از ولایات به اداره حبل‌المتین فرستاده شده و کراراً درج گردیده، کلاً صحیح و خالی از اغراض شخصی است. بنده نمیخواهم آقای صولت‌الملک حاکم بستک را مورد حمله قرار دهم بلکه حرف برسر تمام قطعات مهمه لارستان است... نبودن اداره معارف، بلدیه، مالیه، عدلیه، نظمیه، قشونی[1] و غیره بهترین دلیل و شاهد این مدعا است. بحمدالله نگارنده هیچگونه ظلمی از صولت‌الملک ندیده‌ام تا در صدد دفاع از خود برآیم زیرا متوطن بندرعباس هستم و فقط از نظر نوعدوستی قلم بدست گرفته‌ام...

بالاخره هیچ راه علاج و نجاتی برای ملت فلکزده لارستان نیست بغیر از اینکه بموجب نظریات آقای (ک ـ ز ـ لارستانی) باید هرچه زودتر لارستان از فارس مجزا و ایالتی مستقل گردد و مستقیماً متصل بمرکز باشد... »

«امضاء: م ـ ز ـ محمد اِوزی»

[1] معارف = آموزش و پرورش | بلدیه = شهرداری | عدلیه = دادگستری | نظمیه = پلیس | قشونی = ارتش.

۴۴ ـ بازهم شکایت اهالی روستای زیارت برازجان از ضرغام‌السلطنه

جمعه ۱۳ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۲۲ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۷ صفحه ۱۵

« آقای ضرغام‌السلطنه و برادرش رضاقلیخان ضابط قریه زیارت، از هیچگونه ظلمی نسبت بما رعایا فروگذار نمی نمایند. مثلا از جمله ظلمهائی که بما رعایا می‌نمایند یکی مسئله تأهل است؛ یعنی اگر کسی بخواهد زنی [را] عقد نماید، اولاً باید مبلغ ۱۰ الی ۳۰ تومان به اسم شیرینی به خان تسلیم نماید و بعد از دادن این جریمه مجاز است زن را به حباله نکاح درآورد.

قریه زیارت که دارای ۳۰ فرد زراعت، که عبارت است از هر فرد ۵ من از جو و گندم، خان جهت فَرّاش و سقای خود، (سوای مالیات دولتی) مبلغی بطور اجبار وصول مینماید. هر روزه آدم[۱] و مال[۲] بیغار[۳] میبرند. سالی ۲۷۲ تومان جهت هیزم مطبخ خود میگیرد. حقوق دلاک[۴] خودرا هم از ما بطور اجبار وصول مینماید. جریمه‌های بدون سبب و مدرک، از ۵ تومان تا ۱۵۰ تومان از رعایا اخذ مینماید؛ شیر، روغن، ماست، کره، لورک،[۵] خیار،[۶] خارَک،[۷] هندوانه و آنچه که قابل خوردن باشد، از ما فلکزدگان به مُفت و اجبار میگیرند. آخرالامر لاعلاج شده دست بدامان حضرت آقای شیخ محمد زیارتی مقیم بوشهر شدیم، معظم‌له با این پیری و علت مزاج، خود شخصاً بجهت رفع مظالم مسطوره روانه بُرازجون شده، رضاقلیخان را احضار کرده، رضاقلیخان مُلزَم و متعهد شده که رفع مظالم مرقومه نماید و التزام نامه هم هفته قبل فرستادیم داد.

پس از دادن التزام‌نامه چند روزی با ما بطور ملایمت رفتار نمود تا اینکه برادرش آقای ضرغام‌السلطنه از شیراز عودت کرد؛ گویا ضرغام‌السلطنه با برادرش رضاقلیخان مشاجره نموده که چرا التزام‌نامه داده است؛ به همین سبب این دفعه بیش از پیش لوای ظلم برافراشته، علاوه بر آن مظالم معروضه، ۲۰ نفر تفنگچی چریک از ما رعایا گرفته و بسمت خوزستان به امداد فرستاده. اینرا برای خودشان دستاویز قرار داده، قریب ۵۰۰ تومان هم به اسم حقوق تفنگچی، از ما بطور

---

[۱] آدم = نوکر / کارگر.

[۲] منظورش از (مال) خر و گاو و اسب و شتر است که می‌توان به بیگاری گرفت.

[۳] بیغار = بیگار / کار کردن بدون مزد.

[۴] (دلاک) در اینجا بمعنی آرایشگر و کیسه‌کش حمام است.

[۵] لورَک = پنر

[۶] خیار = خربزه. (سابق به خربزه می‌گفتند خیار).

[۷] خارَک ← خوارک = خرمائی که هنوز نرسیده اما رنگ گرفته و قابل خوردن باشد. خوارک را اگر بجوشانند و خشک کنند، تا چند سال قابل نگهداری و مصرف خواهد ماند؛ چنین خرمائی را خوارک و در برخی نقاط (کُنگ) می‌نامند.

اجبار گرفتند؛ باز شکایت نزد حضرت شیخ محمد بردیم و ایشان به آقای عاصف‌الملک (حکمران دشتی و دشتستان) و همچنین به آقای سرهنگ علی‌اصغرخان شکایت نمود؛ پس از شکایت، به خوانین حکم شد که پولهارا مسترد بدارید؛ پس تمام پولها را بما مسترد نمودند؛ پس از استرداد وجه مأخوذی، چنان با ما یکمشت رعایای بیچاره رفتار کردند و مارا تحت شکنجه قرار دادند که نصیب گرگ بیابان نشود؛ در آنحال تا سه چهار روز اطراف قریه زیارت را سانسور نمودند تا خبر بجائی نرسد و مشغول به اذیت و زدن بعضی از ماها شدند تا آخرالامر بواسطه پولتیکاتی[۱] از دست آنها فرار نموده، بعضی متواری و برخی هم مراجعت به ده؛ حال حضرت شیخ برای رفع ظلم به مساعدت علماءاعلام بوشهر مثل حجج اسلام آقای حاجی سید عبدالله و آقای اعلم‌الهدی اهرمی و آقای شیخ علی دشتی و آقای امام جمعه، شکایاتی به مقامات عالیه نموده‌اند... »

«امضاء ۲۴ نفر از رعایای قریه زیارت»

[۱] پولتیک Politique = سیاست / نیرنگ.

۴۵ ـ بخشنامه تبدیل نامهای سالهای تُرکی بفارسی

جمعه ۱۳ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۲۲ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۷ صفحه ۱۷

« **حسب‌الامر دولت ایران، متحدالمالی[۱] بعموم وزارتخانه‌ها صادر گردیده که از این به بعد، اسامی سالهای ترکی[۲] را متروک داشته و فقط به ذکر اسامی شمسی قناعت شود.** »

«حبل‌المتین»

[۱] متحدالمال = پخش‌نامه / بخشنامه.

[۲] اسامی سالهای ترکی ← در گاه‌شماری ترکی، همچنانکه هر سال ۱۲ ماه دارد، هر دوره نیز ۱۲ سال داشت؛ یعنی هر ۱۲ سال، یک دوره محسوب می‌شد و نام سالهای این دوران ۱۲ ساله به این ترتیب بود: | ۱ ـ تنکوزئیل = سال خوک | ۲ ـ سیچقان‌ئیل = سال موش | ۳ ـ اودئیل = سال گاو | ۴ ـ بارس‌ئیل = سال پلنگ | ۵ ـ توشقان‌ئیل = سال خرگوش | ۶ ـ لوی‌ئیل = سال نهنگ | ۷ ـ ئیلان‌ئیل = سال مار | ۸ ـ یونت‌ئیل = سال اسب | ۹ ـ قوی‌ئیل = سال گوسفند | ۱۰ ـ پیچی‌ئیل = سال میمون | ۱۱ ـ تخاقوی‌ئیل = سال مرغ | ۱۲ ـ ایت‌ئیل = سال سگ |.

۴۶ ـ نابسامانی در واردات بنادر خوزستان

جمعه ۱۳ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۲۲ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۷ صفحه ۲۰

« ... چندی است جهاز[۱] موسوم به (کیوان) تحت ریاست ناخدا عباس معین گردیده تا در (خورعبدالله) که محل عبور جهازات قاچاق بنادر دیلم، معشور، گناوه، هندیجان، ریگ و قصبه است بایستد.

بدواً ناخدا عباس چند جهازی که قاچاق کرده بودند گرفته و به محمره به آقای حبیب‌الله خان سپرد تا اینکه پاکدامنی او معلوم دولت شود؛ چون قلبش از جانب دولت مطمئن گردید و فهمید که دولت اورا امین میداند، اول کاری که کرد، رفت در بندر معشور با میرزا محمد زائر حاجی که حالیه نائب حبیب‌الله خان رئیس گمرک محمره است قطع و قراری نمود و اهالی معشور هم مبلغ ۱۰۰۰ تومان مع [همراه با] چند رأس گوسفند به ناخدا عباس هدیه کردند.

قبل از آن، زائرحاجی یک خطی[۲] جهت ناخدا عباس نوشته بود که (تو پیر شده‌ای و دولت بکار تو نمی‌خورد؛ پول بکار تو میخورد؛ فکر خود بنما و مثل من در خیال دولت مباش)؛ از آنطرف ناخدا عباس طمعکار، با مدیر و تجار بندر معشور و همچنین قصبه که واردات آن از قبیل قند و شکر و چائی [چای] است، قرار دادند که بابت هر گونی مبلغی بدهند تا فقط عقب[۳] جواز آن بنویسند {ملاحظه گردید}.

همه روزه یکی دو بَلَم[۴] از کویت، قند و شکر و چائی برای بندر قصبه از طریق بهمنشیر که راه قاچاق قصبه و عُبادان است میرود.

با وجود این برادران نظامی، تصور میکردیم که دیگر قاچاق نخواهد شد؛ حالا معلوم میشود که سالی چندین هزار تومان مال دولت تلف میشود.

اگر دولت خانهٔ مدیر گمرک را غارت کند و اورا نَسَق نماید، عبرت برای دیگران میشود و دستِ همه از دزدی منقطع خواهد شد... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[۱] جهاز = لنج / کشتی / کشی چوبی/ (در اینجا مقصود ناوچه است).
[۲] خط = نامه.
[۳] عقب = پشت / پشت نویسی.
[۴] بَلَم = نوعی قایق بزرگ.

۴۷ ـ استقرار دادگستری در اهواز

جمعه ۱۳ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۲۲ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۷ صفحه ۲۲

« بر حسب امر فوری تلگرافی وزارت جلیله عدلیه، عدلیه شوشتر در تاریخ دوم برج دلو[۱] مرکزیت خود را به ناصری[۲] انتقال داد و اعلانات خودرا منتشر کرد و با یک اسلوب صحیح
قانونی، محاکم خودرا از: بدایت[۳] و پارکه[۴] و صُلحیه[۵] و دایره استنطاق[۶] مرتب نموده و مشغول گرفتن عرضحال و رسیدگی گردید.
معلوم است، در یک چنین محیطی که یغماگران و متنفذین حکمفرما بوده‌اند و خون مسلمانان را مکیده‌اند، چقدر متظلم موجود خواهد بود... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

۴۸ ـ تغییر رئیس اداره پُست اهواز

جمعه ۱۳ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۲۲ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۷ صفحه ۲۲

« آقای سیف‌الله خان مِشکریز که دو سال تمام وضعیت اداره پُست را از هر جهت منظم نموده و یک اداره قانونی در مقابل انظار خارجیان بهانه‌جو تشکیل داده و مثل ثقت‌الملک (حکمران) و سالارخبیر (تلگرافچی) و رضاقلیخان (امنیه) رفتار نکرده و در نشر معارف کوشان بوده، معزول گردیده و آقای پژوه بریاست پُست ناصری که مرکز چارسوق خوزستان است منصوب شده‌اند. »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

---

[۱] مطابق با سوم بهمن ۱۳۰۳ خورشیدی.
[۲] ناصری ← نام قدیم اهواز.
[۳] بدایت = دادگاه شهرستان.
[۴] پارکه = سالن دادرسی.
[۵] صلحیه = دادگاه بخش.
[۶] دایره‌ی استنطاق = دایره‌ی بازجوئی.

۴۹ ـ تشکیل انجمن شهر اهواز

جمعه ۱۳ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۲۲ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۷ صفحه ۲۲

« ۲۵ جدی[۱] انجمن بلدی[۲] که وجودش نشانه آبادی و عمران شهر است تشکیل گردید. در روز انتخابات، عموم اهل بَلَد از آقای سرتیپ فضل‌الله خان زاهدی[۳] تقاضا کردند که ریاست انجمن بلدی و ادارات بلدیه را قبول فرموده، بر عامه منت گذارند. معظمٌ‌له با وصف کثرت مشاغل، به اصرار عامه قبول نمود. همینقدر که انجمن بلدی به این افتخار مفتخر گردید، بفوریت انجمن را تشکیل داد و از میانه خود دو نفر را به اکثریت آراء انتخاب کرده و به حکومت جلیله اطلاع دادند. منتخبین حاجی سید احمد مرتضوی بعنوان ناظم انجمن و آقا میرزا محمد نقشینه بعنوان منشی انجمن برقرار آمدند. »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

۵۰ ـ رکود در فعالیت دادگستری اهواز

جمعه ۱۳ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۲۲ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۷ صفحه ۲۳

« ... چند روزی است که عدلیه ناصری از قبول عرضحال خودداری مینماید. پس از پُرس و جو معلوم شد که جهات غیر مترقبه پیدا شده که رفعش بعهده مقامات عالیتر است. شاید در امور قضائیه نیز تأثیرات خارجی دخیل باشد. »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[۱] مطابق با ۲۶ دیماه ۱۳۰۳ خورشیدی.

[۲] انجمن بلدی = انجمن شهر.

[۳] سرتیپ فضل‌الله خان زاهدی، حکمران (استاندار) وقت خوزستان بود.

۵۱ ــ کسب تکلیف رئیس محکمه قضائی از رئیس دادگستری اهواز

جمعه ۱۳ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۲۲ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۷ صفحه ۲۳

(مراسله شماره ۱)

« مقام محترم ریاست عدلیه مرکزی خوزستان دامت شوکهُ؛ در خصوص عرضحالهای متعلق به خارج شهر که یکی دو فقره تقدیم و بجریان نیفتاده و یا اینکه رد شده است، چون قانوناً بر این ترتیبات حُسن اثری ظاهر نیست و عدلیه مرجع تظلمات عمومی میباشد، تقاضا اینکه جواباً[۱] علت را مرقوم دارید تا به مُقتضای تکلیف رفتار شود . »

«رئیس محکمه بدایت»[۲]

۵۲ ــ جواب رئیس عدلیه خوزستان به رئیس محکمه بدایت اهواز

(مراسله نمره ۵۵۵)

« در جواب مراسله نمره یک؛ همینقدر میتوانم اظهار دارم که عدلیه بواسطه مُعارضه و مخالفت بین حکومت و قلعه‌بیگی و نظمیه، قدرت انجام وظیفه ندارد.
به وزارت متبوعه نیز خبر داده شده است. »

«رئیس عدلیه خوزستان ــ سید احمد تبریزی»

[۱] (جواباً) در اینجا لفظی خطاست؛ لابد منظورش (کتباً) بوده است.

[۲] محکمه‌ی بدایَت = دادگاه شهرستان.

۵۳ ـ دادخواهی متظلمین دادگستری اهواز از مرکز

جمعه ۱۳ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۲۲ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۷ صفحه ۲۳

(تلگراف از ناصری به طهران ـ ۱۴ دلو)[۱]

مقام محترم دارالشورای ملی شیدالله‌ارکانه؛ وزارت عدلیه اعظم دامت عظمته؛
با اجتماع وسائل جریان قانون و افتتاح عدلیه در ناصری، معلوم نیست اداره عدلیه از روی چه نظر عرضحالهای راجعه را بجریان قانونی نمی‌اندازد و عده‌ای مظلوم را بلاتکلیف گذارده؟ از آن مقامات محترم تقاضا مینماید تکلیف را بفوریت معین فرمایند. »

«جمعی متظلمین از ناصری»

(ایضاً تلگراف از ناصری به طهران ـ ۱۸ دلو)[۲]

« مقام مقدس ریاست مجلس دارالشورای ملی شیدالله ارکانه؛ جواب عریضه تلگرافی نرسید. عدلیه در رد کردن تظلمات ما مُجد است، تکلیف مظلومین چیست؟

«جمعی متظلمین از ناصری»

[۱] مطابق با ۱۵ بهمن ۱۳۰۳ خورشیدی.

[۲] مطابق با ۱۹ بهمن ۱۳۰۳ خورشیدی.

۵۴ ــ تعقیب دادخواهی متظلمین اهواز از مرکز

جمعه ۱۳ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۲۲ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۷ صفحه ۲۴

(تلگراف ناصری به طهران ــ ۲۷ دلو)[۱]

« ساحت مقدس مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه؛ در تعقیب تظلمات تلگرافی که تا کنون مورد اثر واقع نشده، این دو روزه در افواه[۲] است که عدلیه مجدداً به شوشتر بازگشت مینماید. این انتشارات[۳] مایه یأس و نومیدی است. اگر مرکز خوزستان ناصری است، معاودت[۴] عدلیه به شوشتر مبتنی بر چه علتی است؟ این نسبت در تمام جلسات دولت و ملت مورد تنقید و وحشت است؛ تقاضای رفع محاذیر[۵] میشود. »

«جمعی متظلمین از ناصری»

۵۵ ــ ایضاً تعقیب دادخواهی متظلمین اهواز از مرکز

(تلگراف ناصری به طهران ــ ۲۷ دلو)

« وزارت جلیله عدلیه اعظم؛
در تعقیب تظلمات تلگرافی که تا کنون جوابی نرسیده، تجدید تظلم میشود.
این دو روزه در افواه است که عدلیه به شوشتر معاودت خواهد کرد. مضرات این انتشارات، خاصه در انظار خارجه مسلَّم و لازم به شرح نیست، بنام حفظ ملیت و تشیید[۶] مبانی دولت، جلوگیری و تقویت فوری لازم است تا رفع وحشت و اضطراب عموم مظلومین بفوریت بشود... »

«جمعی متظلمین از ناصری»

---

[۱] مطابق با ۲۸ بهمن ۱۳۰۳ خورشیدی.
[۲] افواه = دهن‌ها / گفتارها / زبان‌ها.
[۳] انتشارات در اینجا بمعنی شایعات است.
[۴] مُعاودت = عودت دادت / بازگشت دادن / برگردانیدن.
[۵] محاذیر = موانع.
[۶] تشیید = استوار کردن / محکم کردن.

۵۶ ـ یک گزارش از بندر جاسک

جمعه ۲۰ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۲۹ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۸ صفحه ۱۳

« موقعیکه مسموع شد که حسب‌الامر ریاست جلیله قشون کرمان، یک قسمت قشون سواره نظام از رودبار و بیابان[۱] جهت رفتن زیر خط سیم کمپانی[۲] از طریق چابهار تا بندر گواتر، به جاسک وارد میشوند، اهالی قلیل جاسک با یک حُسن عقیده‌ای انتظار مقدم قشون مذکور را داشتند تا آنکه روز قبل، از طرف رئیس قشون جاسک، پاره‌ای دستورات لازمه که راجع به مراسم استقبال و پذیرائی بود صادر شد.

یوم ۱۲ برج عقرب[۳] بود که شصت نفر از قشون سواره‌نظام نیرومند کرمان که از هر جهت مسلح و مجهز و آراسته بودند، به ریاست آقای نایب امان‌الله خان، بایک هیمنه و طنطنه، با سرائیدن سرودهای وطنی پُرشور... از وسط نظامیان مأمور جاسک که تا دو فرسخی جاسک به پیشواز رفته و بحالت صف قرار گرفته بودند، عبور نموده و به جاسک وارد شدند.

اهالی جاسک عموماً از تسنن و تشیع، هریک بیرق[۴] شادی الوانی در بالای خانه‌های خود نصب نموده و زنها هم هلهله کُنان قشون نیرومند کرمان را استقبال و مشایعت مینمودند. هنگامیکه قشون به معیت آقای میرزا حاجی خان[۵] و رئیس قشون جاسک ورود نمودند، در مقابل قلعه دولتی که فعلا محل سربازخانه میباشد، بحالت صف قرار گرفتند... در این موقع آقای نایب امان‌الله خان [رئیس قشون اعزامی] و آقای نایب سید احمد خان صفائی [رئیس قشون جاسک] هریک نطق مفصلی ایراد نمودند.

این قشون، پس از چند روز توقف همراه با رئیس سیم بسوی چابهار حرکت خواهند نمود.»

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

---

[۱] (بیابان) نام یکی از بخشهای شهرستان میناب است که بین جاسک و میناب واقع شده؛ این بخش از آبادی‌های پراکنده تشکیل یافته است.

[۲] سیم تلگراف کمپانی هند شرقی.

[۳] مطابق با ۱۳ آبان ۱۳۰۳ خورشیدی.

[۴] بیرق = پرچم.

[۵] میرزا حاجی خان حاکم وقت بندر جاسک که ضمناً رئیس گمرک جاسک هم بوده است.

۵۷ ـ باز هم دادخواهی مردم مظلوم جهانگیره

جمعه ۲۰ مارس ۱۹۲۵ مطابق‌با ۲۹ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۸ صفحه ۱۴

« ... شما چه میدانی که ما بیچارگان فلکزده در چه مصیبت و زحمت و فلاکتی گرفتار هستیم که نصیب گرگ بیابان نشود...

از ظلم و ستم و تعدی و گوش‌بُری خان‌های بَستَک یعنی آقای محمدتقی‌خان و آقای محمدرضاخان و خان‌های دیگر که قوم و قبیله آنها هستند بسیار در اذیت هستیم. سالهای دراز است که برسر یک قِران[۱] آدم از ما میکُشند و دست یا گوش و یا بینی‌مان می‌بُرند، که چرا مالیات‌تان که ۲ تومان بوده، یک قِرانش کم است؛ همچنین ظلمهای دیگر خیلی بما میکنند که ما نمیتوانیم بنویسیم چراکه میترسیم شما این خط[۲] را بدست خان‌ها بدهید.

ما اَبَداً زَهره نداریم بکسی بگوئیم.

بعضی‌ها که از بندر[بندرعباس] میآیند و رَد میشوند (مثل حضرات اِوَزی‌ها) بما میگویند شما عریضه بکنید و داد بزنید.

ما میگوئیم خان خودش ظلم بما میکند، دیگر داد پیش که بزنیم؟

میگویند مگر شما خیال میکنید این خان‌ها بر تمام دنیا حاکم‌اند و بالا دست اینها کسی نیست؟

میگوئیم بغیر از قوام[۳] که ارباب این خان‌ها است، دیگر که هست؟

میگویند مجلس هست، روزنامه هست، هرکس ظلم کرد از حکومتش بیرون میکنند.

میگوئیم پس آنها کجا هستند؟

میگویند طهران.

میگوئیم چطور ما به طهران برویم؟

میگویند بنویسید.

میگوئیم که میبرد؟...

بالاخره حالا یکی پیدا شده راه نشان ما داده و بما گفته که نامه بنویسید به حاجی آقای حبل‌المتین که [او] طرفدار فقیر و مظلوم است و داد شمارا میخواهد.

حالا ما نوشته‌ایم، دیگر خودت میدانید؛ ما توقع داریم خودت بروی به خانه مجلس و پیش نظامی و عرضحال ما به آنها حالی بکنی تا هر رقم خودشان میدانند ترتیبی فراهم بیارند که از دست این خان‌ها نجاتمان بدهند؛ ولی توقع داریم که این خط را نشان کسی ندهی که برای [به] خان برساند و مارا بکُشد؛ فقط خودت برو و این خط را برایشان بخوان و پاره بکن.

این خط را ما به یکنفر دادیم که برای [به] شما بدهد. والسلام علیکم و رحمت‌الله. »

«امضاء هفت نفر»

---

[۱] بر سر یک قران = بخاطر یک ریال.

[۲] خط = نامه.

[۳] قوام ← قوام‌السطنه‌ی شیرازی.

۵۸ ـ حمایت حبل‌المتین از دادخواهان جهانگیره

جمعه ۲۰ مارس ۱۹۲۵ مطابق‌با ۲۹ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۸ صفحه ۱۴

« امیدواریم شورای ملی و اولیاء دولت، بر این بیچارگان توجه و ترحم فرمایند.
چنانچه مکرر نوشته و باز هم مینویسیم، تا وقتیکه لارستان و سبعه‌جات[۱] از ایالت فارس مجزا نگردد، جنوب، روی بهبودی نخواهد دید و قطعا چند کرور[۲] هم بر عایدات دولت (از این تجزیه) خواهد افزود.
در بی‌اعتنائی به خطه لارستان همین بس که در میان هشتصد هزار الی دو کُرور نفوس سبعه‌جات و لارستان، اشکنان، گاوبندی و جهانگیره و... نه تلگراف هست، نه پُست، نه امنیه، نه نظمیه و نه بلدیه[۳].
این بیچاره‌ها ابداً دادرس ندارند؛ مدرسه ندارند؛ مال، جان، عِرض و ناموسشان بدست خوانین ظالم سپرده است؛ گویا این خطه، تیول موروثهٔ[۴] قوام‌الملک شیرازی شده است. قوام هم اهالی را بطریق موروثه به خوانین فروخته و میفروشد.
به شرف و وجدان و انسانیت سوگند که خیلی این مردم قابل ترحم‌اند؛ امیدواریم توجه مخصوص درباره ایشان بشود. »

«حبل‌المتین»

---

[۱] (سبعه) = (هفتگانه) شامل آبادیهای: ایسین، بیونج، خشن‌آباد، تازُم، فارغان، فین و گله‌گاه بوده است.
[۲] کرور = پانصد هزار | دو کرور = یک میلیون.
[۳] امنیه = نیروی امنیتی | نظمیه = پلیس | بلدیه = شهرداری.
[۴] تیول موروثه = واگذار شده‌ی موروثی.

۵۹ ـ آبادان و مسئله نان

جمعه ۲۰ مارس ۱۹۲۵ مطابق‌با ۲۹ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۸ صفحه ۱۴

« در این هفته، از جِد و جَهد آقای دکتر تومانیان و رسیدگی به خبازخانه‌های عُبادان،[۱] نانها قدری خوب‌تر شده است و سودا[۲] داخل ندارد.

آقای رئیس بلدیه[۳] امر فرمودند که نان دانه‌ای یک آنه[۴] و شانزده عدد یک روپیه باشد. این مطلب را خیلی‌ها میگویند ولی تعقیبش بی‌نتیجه است چراکه یک گونی آرد که عبارت از شش من بمبئی[۵] باشد ۳۱ روپیه[۶] است و روز به روز در ترقی است.

در بین‌النهرین[۷] هم کذالک[۸] قحطی است؛ گمرک بین‌النهرین اجازه داده است که هرکس اطعمه[۹] از خارج وارد کند بدون حقوق گمرکی مرخص است؛ ولی گمرک ایران از این مسائل غافل است و از گرانی نان گویا خبر ندارد.

آقای رئیس بلدیه گفته است که هر دو عدد نان باید یک وقّه[۱۰] باشد و لهذا نانواها دست از کار کشیده‌اند و چند روز است که نان کمتر پخت میشود... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

---

[۱] عُبادان ← نام قدیم آبادان.

[۲] سودا = جوش شیرین.

[۳] رئیس بلدیه = شهردار.

[۴] (آنه) از اجزای (روپیه) واحد پول کشور هند است. | در آن تاریخ، هر ۱۶ آنه معادل ۳ روپیه و هر سه روپیه معادل با یک تومان ایران بود. | هر قرص نان ۰/۲ قِران (ریال) بوده؛ پس می‌توان گفت که تا سال ۱۳۵۸ (یعنی ۵۵ سال بعد) میزان تورم به ۱۰٪ رسیده زیرا در سال ۵۸ هر قرص نان ۲ ریال بود.

[۵] هر من بمبئی معادل ۱۵ کیلو بود، پس هر گونی آرد ۹۰ کیلو بوده است.

[۶] قیمت هر گونی آرد ۳۱ روپیه معادل ۱۰۳/۵ ریال.

[۷] بین‌النهرین ← عراق.

[۸] کذالک = همچنین / همینطور.

[۹] اطعمه = مواد غذائی.

[۱۰] (وَقّه) مقیاس وزنی بود معادل با ۳۷۵ گرم. | هر ۲ وقه معادل یک چارک و هر ۸ وقه معادل بود با یک من محلی که معمولاً ۳ کیلو بود. | (وقه) بیشتر در ایالات جنوب شرقی مثل فارس و خوزستان رایج بود. | پس از رواج سیستم متریک و کیلوگرم، همه‌ی مقیاسهای بومی دنیا متروک شدند.

۶۰ ـ کمپانی نفت انگلیس زمینهای آبادان را اجاره می‌دهد!

جمعه ۲۰ مارس ۱۹۲۵ مطابق با ۲۹ اسفندماه ۱۳۰۳ شماره ۸ صفحه ۱۵

« ... در خصوص تاکس[۱] زمین، باز این هفته کمپانی[۲] این مسئله را تعقیب نموده و یکنفر آژان[۳] از نظمیه معین شده که تاکس زمین را از ساکنین دریافت نماید. در این میان، تنها یکنفر از از مستخدمین خودشان تاکس زمین را پرداخته و بقیه امتناع نمودند.

کمپانی دستور داد که هرکس تاکس زمین را پرداخت نکند، خانه‌اش را خراب کنند.

موقعیکه شروع کردند به خراب کردن خانه‌ها، مردم جمع شدند و سروصدای زیادی برپا شد؛ بالاخره یکنفر موسوم به میرزا بابای شیرازی را گرفتند بردند به پلیس‌خانه کمپانی و استنطاق کردند.

میرزا بابا میگفت کمپانی نفت به مالیات زمین چکار دارد؟ مگر اینها این زمین را از لندن باخود آورده‌اند؟ چطور است که ما زمین مملکت خودمان را باید از انگلیسها بخریم؟...

اهالی عُبادان جمع شده و شکایت به آقای سرتیپ فضل‌الله خان نوشتند به جهت لغو بلدیهٔ کمپانی؛ زیرا بلدیه کمپانی به بلدیه ملّی اعتنا ندارد...

یوم یکشنبه ۸ فوریه[۴] آقای کارگذار و یاورقاسمخان وارد عبادان شدند به جهت تحقیق در باب خانه‌هائی که بوسیله کمپانی خراب شده؛ جناب آقا شیخ عبدالله که سردسته مخربین بوده، اصلا منکر شُد (که من از این مطلب اطلاعی ندارم) و کمپانی خودش اینکار را کرده است؛ در صورتیکه نایب عبدو و نایب حسن و پلیسهای آقا شیخ عبدالله، نصف شب میآمدند درب خانه‌های مردم و ایشان را میبردند به پلیس‌خانه کمپانی و بزور از آنها امضاء میگرفتند!... باز هم جناب شیخ عبدالله میفرماید ابداً از این مسئله اطلاع ندارم.

اهالی عبادان هم غیر از هیاهو چیز دیگری ندارند یعنی یکنفر حرف‌زن و متکلم در بین آنها نیست؛ چنین گمان میرود که در این بین حقوقشان پامال شود... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

---

[۱] تاکس Tax = کرایه / مالیات / باج / خراج.

[۲] کمپانی بریتیش پترولیوم.

[۳] آژان = پلیس.

[۴] مطابق با ۱۹ بهمن ۱۳۰۳ خورشیدی.

۶۱ ـ افتتاح نخستین مدرسه دخترانه در بندر بوشهر

جمعه ۳ آوریل ۱۹۲۵ مطابق با ۱۴ فروردین ۱۳۰۴ شماره ۹ صفحه ۸

« تقریباً یکسال است که جمعی از اهالی حساس[۱] بوشهر که پی به فواید علم و معرفت برده‌اند، در صدد بوده‌اند که برای تعلیم و تربیت نسوان[۲] و آشنا کردن آنها به اصول زندگانی و وضعیت آداب خانه‌داری و حفظ رسوم تربیت اولاد که از اهم وظایف مادران است، بتوانند مدرسه‌ای تشکیل داده که موافق با نوع شرع، آداب و رسوم لازمه که ناشی از تربیت و معرفت است به آنها بیاموزند.

حمد خدای را که با آن مسابقات و مجاهدات اهالی باهمت، و بذل جهد آقای سرهنگ علی‌اصغرخان رئیس گردان مستقل بنادر که قائد[۳] این بنیاد هستند، یوم پانزدهم شهر حال[۴] که مقارن با عید مولود مسعود امام عصر عجل‌الله تعالی‌فرجه بود، سه ساعت به غروب مانده، جهت افتتاح اولین مدرسه بنات[۵] بوشهر مجلس جشن باشکوهی تشکیل [گردید] واز اشراف و محترمین و اصناف دعوت شد.

پس از سرود شاگردان مدارس که هریک بنوبه خود با نواختن موزیک، متفق‌الصدا میبودند، نطق‌ها و خطابه‌هائی از معارف‌خواهان ایراد گردید؛ بعد از صرف شربت و شیرینی، از حُسن اقدامات و عملیات هیئت مؤسس، تبریکات قلبیه معروض گردید و یکساعت به غروب مانده مجلس ختم شد.

یوم شنبه ۱۸ شهر حال[۶]، مدرسه بنات، با معلمات مهذبه شروع بکار نمود.

این مدرسه دارای دو پروگرام[۷] است؛ پروگرام فعلی مدرسه بنات بوشهر مطابق نظام وزارت معارف بوده و مدرسه عجالتاً دارای دو کلاس خواهد بود:

کلاس اول شامل قرائت قرآن و شرعیات[۸] و بطور کلی یاد گرفتن اصول دین اسلام و تکمیل سواد فارسی است.

کلاس دوم شامل تعلیم صنایع یدی[۹] از قبیل خیاطی، گلدوزی، جوراب‌بافی و غیره است.

---

[۱] مقصود از (حساس) در اینجا (غیرتمند و دانا) است / یعنی بی‌تفاوت نیستند.

[۲] نسوان = زنان.

[۳] قائد = رهبر / پیشوا.

[۴] یوم پانزده شهر حال = روز پانزده ماه جاری ← مطابق با ۲۰ اسفند ۱۳۰۳ خورشیدی.

[۵] بنات = دختران.

[۶] پس افتتاح نخستین مدرسه دخترانه‌ی بوشهر در تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۰۳ خورشیدی بوده است.

[۷] پروگرام = Program = برنامه.

[۸] شرعیات = درس تعلیمات دینی.

[۹] صنایع یدی = صنایع دستی.

ضمناً آموختن علم و اصول منزل‌داری[۱] و خانوادگی از قبیل مرتب کردن داخل منزل وتربیت و ترتیب بچه‌داری و قابلگی[۲] و غیره.
در خاتمه متذکر میسازد که سرپرستان و مربیان دوشیزگان در مدرسه؛ از قبیل مدیره، معلمه، خیاطه و خادمه، تماماً نساء[۳] تحصیل کرده و مهذب‌الاخلاق[٤] و خوش سابقه میباشند.

(نطق یکی از اعضاء هیئت مؤسس)

بعد الحمد و الصلوات به محمد(ص) و آل طاهرین؛ آقایان عظام؛ دراین موقع که بمیمنت و مبارکی، به همت و فُتُوَت[۵] جمعی آقایان اعانه دهندگان، مدرسه بنات در بوشهر مفتوح میشود، فی‌الحقیقه[٦] در ارتقاء و تعالی معارف بنادر، یک تاریخ برجسته را بودیعت میگذارد.
هیچگونه سوء تفاهمی نشود که ما میخواهیم اروپائی بشویم و رفع حجاب نمائیم و یا آنکه مانند بعضی جوانان نامجرب، دم از تساوی حقوق زن و مرد بزنیم بلکه مقصود اصلی و غرض اساسی ما، فقط تعلیم و تربیت نسوان و آشنا نمودن آنها به اصول زندگانی و کیفیت خانه‌داری و آموختن طریقه تربیت اولاد و حفظ آداب تَسَتُّر[۷] و عفاف و تعلیم مسائل دین اسلام و مذهب حقه جعفریه است؛ ما مسلمانیم و اسلام‌دوست؛ یکی از آداب اسلامیت حفظ حجاب و تَسَتُّر و عفاف است و رفع حجاب در نظر ما از محرمات و منهیات شرعیه است.
از جمله مسلمات اولیه است که عظمت امم و سعادت ملل روی زمین، معادل با قوه عقلیه و علمیه افراد آن ملت است؛ و این قوه، موقوف به تعلیم و تربیت عمومی میباشد که تربیت و تعلیم عمومی موقوف به حُسن تعلیم و حسن تربیت والدین است؛ بعد از تعلیم و تربیت پسران، تعلیم و تربیت دختران که مادران فردا هستند، برای تمام نوع بشر یکنوع مسئله حیاتی است. یکی از مهمترین وظیفه اجتماعی زنان، وظیفه مادر شدن آنان است که نتیجه آن تکثیر نسل و تربیت فرزندان صالح است. از جمله چیزهائی که دانستن آن برای زنانی که به مقام مادری میرسند لازم است، مسئله حفظ صحت[۸] اولاد است. اگر از وظائف مادران، تنها همین مسئله را در نظر داشته باشیم خواهیم فهمید که زن در زمان حمل[۹] و مخاض[۱۰] و رضاع[۱] دچار چقدرها زحمت است و از این جهت

[۱] منزل داری = خانه داری.
[۲] قابلگی (استعاره از قابل بودن) ← قابلگی = مامائی.
[۳] نساء = زن / زنان.
[٤] مهذب‌الاخلاق = نیک نفس / نیک خو / کسی که دارای اخلاق پاکیزه باشد.
[۵] فُتُوَّت = جوانمردی.
[٦] فی‌الحقیقه = در حقیقت.
[۷] تَسَتُّر = پوشش / حجاب.
[۸] حفظ صحت = بهداشت.
[۹] حمل = حاملگی ← استعاره از آبستنی.
[۱۰] مَخاض = زایمان / درد زایمان.

است که شارع مقدس صلوات‌اله و سلامه علیه فرموده است که (الجنه‌تحت‌الاقدام‌الامهات).[۲] مادرانِ با عِلم و تربیت یکی از عوامل ترقیات اخلاقی ملت‌اند چون میتوانند فرزندان خودرا دارای اخلاق عالی نمایند و آنهارا برای همه قِسم فداکاری در راه دین و وطن حاضر و مهیا سازند. (خنساء عامره) چهار پسر خودرا در راه اسلام در واقعه قادسیه تشویق به جهاد میکرد، وقتی که خبر شهادت آن چهار فرزند بوی رسید گفت (الحمدلله‌الذی‌شرفنی‌بقتلهم).[۳] خلاصه آنکه یکی از وظائف اساسی مادر، تربیت جسمانی و عقلانی فرزند است و ایفاء این وظیفه، مشروط و منوط به دانستن علوم شرعیه و قواعد حفظ الصحه[۴] است که آنهم بسته به تعلیم و تعلم است... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[۱] رضاع = شیر دادن / شیر دادن به نوزاد.

[۲] الجنه‌تحت‌الاقدام‌الامهات = بهشت زیر پای مادران است.

[۳] الحمدلله‌الذی‌شرفنی‌بقتلهم = خدا را شکر میکنم که بکشته شدن آنها بزرگی یافتم.

[۴] قواعد حفظ الصحه = اصول بهداشت.

۶۲ ـ دفاع از مدیر هندی مدرسه ملی بندرلنگه

جمعه ۳ آوریل ۱۹۲۵ مطابق با ۱۴ فروردین ۱۳۰۴ شماره ۹ صفحه ۲۲

« در برخی از جراید محترم فارس، عبارات مختلف راجع به مدرسه ملی بندرلنگه قرائت شد. خلاصهٔ انتقادات آنان این است که مدرسه مذکور به مدیریت یکنفر هندی دائر است و بواسطه علاقه نداشتن مدیر مذکور بوطن مقدس ما، حیات حب‌الوطنی[۱] در نهاد متعلمین پژمرده و قاصر خواهد شد.

بدیهی[۲] است که اگر منصفانه در کُنه[۳] نگارشات مذکور غور نمائیم، غرض و نیت نگارندگان را بخوبی خواهیم دید، وگرنه از بودن یکنفر هندی در مدرسه‌ای که تمام اعضاء آن ایرانی هستند، چه صدمه‌ای بر احساسات محصلین وارد تواند آورد؟ علاوه براین، پنج سال است که مُشارٌالیه در این مدرسه است و با کمال جدیت و صمیمیت در تهذیب اخلاق و ترقی محصلین همّ[۴] خودرا مصروف داشته و هیچگونه ظن سوئی[۵] از او محسوس نشده است... »

«حق گو»

---

[۱] حب‌الوطنی = عشق به میهن.

[۲] بدیهی = آنچه بخودی خود ظاهر و معلوم باشد.

[۳] کنه (با تلفظ Konh) = عمق / ذات / ته / بیخ / ریشه / شکم / مغز / درون هر چیز.

[۴] همّ = همت / کوشش / غیرت / تلاش.

[۵] ظنّ سوء = گمان بد. | سوء ظن = بد گمانی.

۶۳ ـ فـــــــــارس می‌سوزد

جمعه ۱۰ آوریل ۱۹۲۵ مطابق با ۲۱ فروردین ۱۳۰۴ شماره ۱۰ صفحه ۵

(پیرو تظلمات اهالی جهانگیره)

« ... آقای قوام‌الملک (حاکم کل فارس) هرساله بنا به معمول به اسم سرکشی به ابوابجمعی‌اش... بـرای چـاپیدن اهـالی فـلکزده داراب، فـسا، سـروستان، سـبعه‌جات،[۱] فـین، گـهره، رضـوان، رودان، حـاجی‌آباد، مـزایـجان، آبـشور، بـلوکات بـیدشهر، بـناروئیه، لار، گـراش، اِوَز، صـحرای‌بـاغ، اشـکنان، گاوبندی، جهانگیره، بَستَک، و جزیره قیس[۲] و...

اول برج حَمَل[۳] به لار که مرکز صفحات فوق‌الذکر است وارد میشود و خطوط[٤] به اطراف و اکناف برای آنانکه میداند خیال حکومتی و یا کلانتری در سر دارند مینویسد... داوطلبان نیز با کمال اسـتعجال[٥] بـجانب لار عـزیمت مـینمایند و پیشکش‌ها را تقدیم آقای قـوام‌المـلک شیرازی میکنند... سپس توسط میرزا ابراهیم‌خان منشی‌باشی، اعلان حراج ولایات به داوطلبان داده میشود؛ آقایان نیز هریک از دیگری سبقت جُسته و مبلغی اضافه مینمایند... بالاخره با هزار مُرافعه که بین آقایان داوطلب در میگیرد و بعضی اوقات به خونریزی هم منجر شده... نقاط فوق‌الذکر به مبالغی که در ذیل درج است، به هریک از آقایان اجاره داده و خط اجاره‌نامه که عبارت از (حکم) باشد به آنان تسلیم میدارند...

صورت مأخوذی قوام‌الملک که سالانه دریافت میدارد به شرح زیر است:

۱ ـ ایلات خمسه و بهارلو	**اصل مالیات ۳۰۰۰ تومان ـ پیشکش ۵۵۰۰ تومان**
۲ ـ داراب	**اصل مالیات ۳۵۰۰ تومان ـ پیشکش ۳۵۰۰ تومان**
۳ ـ سروستان	**اصل مالیات ۱۵۰۰ تومان ـ پیشکش ۲۵۰۰ تومان**
۴ ـ فسا	**اصل‌مالیات ۴۰۰۰ تومان ـ پیشکش ۹۵۰۰ تومان**
۵ ـ سبعه‌جات	**اصل مالیات ۱۰۰۰۰ تومان ـ پیشکش ۳۲۰۰۰ تومان**
۶ ـ فین و گُهره و رضوان	**اصل مالیات ۴۰۰۰ تومان ـ پیشکش ۸۵۰۰ تومان**
۷ ـ رودان	**اصل مالیات ۱۸۰۰۰ تومان ـ پیش‌کش ۲۵۰۰۰ تومان**

[۱] (سبعه) شامل آبادیهای: ایسین، بیونج، خشن‌آباد، تارُم، فارغان، فین و گله‌گاه بوده است.

[۲] جزیره قیس ← جزیره کیش.

[۳] اول برج حمل = اول فروردین.

[٤] خطوط (جمع خط) = نامه‌ها.

[٥] استعجال = شتاب.

۸ ـ حاجی‌آباد	اصل مالیات ۲۰۰۰ تومان ـ پیشکش ۳۵۰۰ تومان
۹ ـ مزایجان	اصل مالیات ۱۰۰۰ تومان ـ پیشکش ۲۵۰۰ تومان
۱۰ـ آبشور	اصل مالیات ۳۰۰۰ تومان ـ پیشکش ۵۵۰۰ تومان
۱۱ـ بلوکات بیدشهر	اصل مالیات ۶۰۰۰ تومان ـ پیشکش ۶۵۰۰ تومان
۱۲ـ بناروئیه	اصل مالیات ۷۰۰۰ تومان ـ پیشکش ۱۵۵۰۰ تومان
۱۳ـ لار و گراش	اصل مالیات ۱۲۶۰۰ تومان ـ پیشکش ۱۷۲۰۰ تومان
۱۴ـ اِوَز	اصل مالیات ۱۴۵۵ تومان ـ پیشکش ۴۰۰۰ تومان
۱۵ـ صحرای‌باغ	اصل مالیات ۲۵۰۰ تومان ـ پیشکش ۵۰۰۰ تومان
۱۶ـ اِرَد و فِداغ	اصل مالیات ۲۰۰۰ تومان ـ پیشکش ۵۵۰۰ تومان
۱۷ـ اشکنان	اصل مالیات ۳۰۰۰ تومان ـ پیشکش ۴۰۰۰ تومان
۱۸ـ گاوبندی	اصل مالیات ۲۵۰۰ تومان ـ پیشکش ۳۵۰۰ تومان
۱۹ـ جهانگیره و بَستَک	اصل مالیات ۴۰۰۰ تومان ـ پیشکش ۸۵۰۰ تومان

خوانین پس از اخذ قرارداد قطعی... سند گرفته و مراجعت مینمایند...

هریک از ایشان در برابر پرداخت هر هزار تومان، دو تا سه هزار تومان از مردم اخذ مینمایند. چون ذکر این همه موجب اطناب[1] است، فقط شرح حال سه نفر از ایشان را نگاشته، توجه نظر اولیاء دولت و مجلس شورای ملی را به سایرین منعطف ساخته، میگوئیم مُشت نمونه خروار است:

۱ـ رضاقلیخان بید شهری ضابط بلوک بیدشهر که بیدشهر را سالانه ۱۲۵۰۰ تومان اجاره مینماید... صورت مأخوذی وی را یکی از مبصرین بدست آورده و به نظر یکی از وزراء نیز رسانیده است، جمله‌اش در یکسال ۷۸۵۵۵ تومان بوده. نگارنده نیز بنظر خود دیده‌ام که این مبلغ را با انواع و اقسام ظلم و فساد از مردم اخذ کرده، چون در یکی از جراید مرکز درج شده، در اینجا لازم به شرح و بسط ندانستم.

۲ـ اقتدارالسلطان علی‌محمدخان گراشی که ضابط لار و توابع است؛ خودش چندان رشادت ندارد ولی توسط چند نفر اوباش و رجام که بنام حفظ امنیت دور خودش جمع کرده، روزانه به قتل و غارت میپردازد...

۳ ـ صولت‌الملک بستکی و پسران او سطوت‌الممالک و صولت‌الممالک، سرسلسله ارتجاعیون، و بر باد دهندگان جهانگیره و بستک، و کُشنده تدریجی ۱۵۰ نفر مردم بیگناه...

این آقا به مالیات هنگفتی که از مردم میگیرد قانع نشده، با چوب و داغ و زنجیر و حبس و اقسام فجایع، مبالغی از مردم میگیرد و حق هم دارد چون ۳۰۰ نفر فامیل و اقارب دارد...

[1] اِطناب = دراز شدن گفتار / بسیار شدن گفتار.

مردم بیچاره جهانگیره نیز از چاره درمانده و جلاء وطن اختیار نموده، دست عیال و اطفال خویش را گرفته، به گدائی و دریوزگی بجانب عمانات رهسپار میشوند...
این مردم درمانده، نه‌تنها خودشان از خوانین بد نمیگویند، بلکه اگر کسی از خوانین انتقاد کند کُفر محض حساب میکنند و میگویند اگر کسی بدی از خان بگوید لال خواهد شد. اینها بخیالشان خان از آسمان افتاده یا پسر حضرت عیسی است... »

«**امضاء ــ دلسوخته**»[۱]

[۱] (دلسوخته) یکی از امضاءهای مُستعار مرحوم سید علاءالدین مورخ ـ پدر سید جواد مورخ و جد مادری نگارنده است. وی نصف بیشتر عمر خود را صرف مبارزه‌ی سیاسی با عوامل قاجار و خوانین وقت نمود. به همین سبب مورد تهدید قرار گرفت و از شهر و دیار خود (لار) متواری شد و تهران شلوغ را برای پنهان شدن مناسب‌تر دید.

او از همه بیشتر با قوام الملک شیرازی مخالف بود، لذا وقتی پسر قوام با دختر رضا شاه ازدواج نمود، او بیشتر احساس خطر کرد، این بود که هرچند ماه یکبار محل سکونت خود را تغییر می‌داد تا آدرس مشخصی نداشته باشد.

مدتی روزنامه‌ای بنام (لارستان) در تهران منتشر می‌کرد؛ یک دیوان شعر و چندین جلد کتاب از او باقی مانده است که مهمترین آنها تاریخ لارستان است.

او بیش از ۹۰ سال عمر کرد و در نهایت پیری، در اثر تصادف با یک اتوبوس شرکت واحد در یکی از خیابانهای تهران درگذشت.

بستگانش در اعلانیه‌ی فوتش نوشتند که (یک خبرنگار از دنیا رفت)؛ اما او خبرنگار نبود بلکه یک مُصلح سیاسی اجتماعی بود.

دشمنانش عقیده داشتند که او دیوانه است؛ البته حق داشتند زیرا یک مرد عاقل کسی‌ست که مثل بچه‌ی آدم زندگی کند؛ صبح برود سر کار و ظهر بیاید خانه و بنشیند با همسرش چخ چخ کند... بفکر رفاه خانواده‌اش باشد، و از هر راهی که توانست ثروتی بیندوزد تا اهل و عیالش مُرفه و سربلند باشند.

و بالاخره یک مرد عاقل کسی‌ست که رضایت همسرش را به رضای خدا ترجیح دهد... سرش بکار خودش باشد و به سیاست کاری نداشته باشد و بگوید: (شاه هر کس باشد، ما رعیتیم)... و همینطور تا پایان عمر با ادب زندگی کند تا وقتی که بمیرد؛ آنگاه فرزندانش (از پول خودش) دو تا کیسه برنج و یک لاشه گوشت طبخ کنند و بمردم بدهند و الفاتحه... به این می‌گویند مرد عاقل !...

پس به این ترتیب، می‌توان گفت که یک بقال، یک پدر ایده‌آل است و همچنین یک شوهر ایده‌آل...
یعنی کسانی که مصالح اجتماعی را بر منافع شخصی خود ترجیح می‌دهند، و بجای رفتن دنبال آب و علف، وقت خودرا صرف بهبودِ اجتماعشان می‌کنند، البته که نادانند!... نادان نیستند؟!!...

۶۴ ـ پیرو تظلمات اهالی جهانگیره

جمعه ۱۰ آوریل ۱۹۲۵ مطابق با ۲۱ فروردین ۱۳۰۴ شماره ۱۰ صفحه ۹

« در شماره ۳ جریده حبل‌المتین شرحی تحت عنوان (از بمبئی مینویسند) به امضاء چند تن از تجار بستکی مقیم بمبئی برعلیه تظلمات مظلومین جهانگیره که در شماره‌های ۲۰ و ۲۴ درج شده بود مرا وادار به نوشتن این چند کلمه نمود...

آقایان تجار بستکی آنچه مینویسند حق دارند زیرا که خودشان در کمال رفاهیت و جمعیت خاطر و ثروت خداداده، در بنگله‌های بمبئی خوشگذرانی میفرمایند، مسلّم است که مورد هیچ عِقابی از حکومت بستک نمیشوند بلکه طایفه و اقربایشان که در بستک هستند هم محض وجود ایشان، از همه حیث معافند. و نیز اکثر آقایان، رگ طایفه‌گری با صولت‌الملک دارند و از شجره مرحوم شیخ محمد حسن خان بستکی مؤسس حکومت ملوک‌الطوایفی در جهانگیره هستند که برای حفظ مقام خود، به اعدام بسیاری از رؤساء و اشراف جهانگیره اقدام نموده و در یک شب چند نفر بیگناه را بقتل رسانیدند.

آقایان تجار اگر اینگونه طرفداری استبداد نموده و میخواهند حقیقت را مستور سازند، حق دارند؛ ما ایشان را ملامت نمیکنیم زیرا منافع ایشان متمایل به اینچنین اعمال است...

آقای شیخ مصطفی؛ مگرنه وقتی جنابعالی میخواستید در بستک مدرسه درست کنید، اول بار از طرف آقای صولت‌الملک جلوگیری شد؟ مگرنه بعد از سه سال با هزار سماجت و پس از دادن مبلغ هنگفتی، امتیاز تأسیس مدرسه را تحصیل نمودید؟...

«امضاء: ع ـ م ـ س ـ بستکی»

۶۵ ـ دفاع یکنفر بوشهری از اهالی مظلوم جهانگیره

جمعه ۱۰ آوریل ۱۹۲۵ مطابق با ۲۱ فروردین ۱۳۰۴ شماره ۱۰ صفحه ۱۷

« ... همین خطه مهمه جهانگیره است که بواسطه خوانین خودسر، ملت فلکزده‌اش فرسنگها از جمیع مزایای تمدن و ترقی دور افتاده و در آن سامان، مدارس بکلی ممنوع است.
آنها بخوبی باخبرند که اگر معارف بطرز جدید ترقی یابد، طولی نخواهد کشید که ملت ستمدیده آن سامان پی به حقوق پایمال شده خود برده و گریبان ظالمین را خواهند گرفت...
ای آقایان تجار بستکی مقیم بمبئی که از بانیان ظلم دفاع کرده‌اید، فقط از روی نصیحت شمارا آگاه میسازم که هیچگاه برای خوش‌آمد زورمندان ظالم، خودرا مسئول خلق و خالق نسازید... »[1]

« ح ـ م ـ از بوشهر »

[1] این آقای (ح ـ م ـ از بوشهر) نمی‌داند که مُدارا با زورمندان و ستمکاران، یکی از اصول تجارت است؛ یعنی یکی از قواعد تجارت، مُدارا کردن با صاحبان قدرت است. به عبارت دیگر، هیچکس در راه تجارت قدم نمی‌گذارد مگر به امید آنکه ثروتمند شود؛ و وقتی که ثروتمند شد، به کسی می‌مانَد که ظرفی بلورین و گرانبها در دست دارد، یکچنین شخصی طبعاً باید با احتیاط راه برود تا کسی اورا تنه نزنَد، وگرنه آن ظرفِ گرانبها از دستش می‌افتد و می‌شکنَد...

۶۶ ـ دو خبر از بندرلنگه

جمعه ۱۰ آوریل ۱۹۲۵ مطابق با ۲۱ فروردین ۱۳۰۴ شماره ۱۰ صفحه ۲۰

« کشتی جنگی انگلیسی موسوم به (کردکس)[۱] در تاریخ ۱۶ برج دلو[۲] وارد بندرگاه لنگه گردید؛ روز ۱۷ دلو، کپتان جهاز مزبور به معیت قونسول، رأساً بدیدن آقای موقرالملک (حکمران بندرلنگه) رفته و روز ۱۸ دلو، حکمران لنگه به کشتی مزبور رفته و بازدید نمودند. در موقع ورود حکمران لنگه به کشتی انگلیسی، ۵ تیر توپ بعلامت سلام از کشتی شلیک شد.

امید است که حکمرانان تأکیدات وزارت داخله را فراموش ننمایند که (مأمورین وزارت داخله نباید رأساً با قونسولهای خارجی مراوده و مکاتبه نمایند)... »

« آقای منیر حضور که سابقاً رئیس ساخلوی[۳] بندرلنگه بود، مجدداً بر سر شغل خود عودت نموده، بواسطه اطلاعات طبیعی که این شخص شریف از این بندر مهم دارد، اهالی امیدوارند که جبران خرابکاریهای مأمورین سابق نموده و نظامیان را سرپرستی نماید. »

«الف ـ م ـ ز»

[۱] کاردکس Kardex

[۲] مطابق با ۱۶ بهمن ۱۳۰۳ خورشیدی.

[۳] ساخلو (تُرکی) = پادگان.

۶۷ ـ آبادان و پلیس شرکت نفت

جمعه ۱ مه ۱۹۲۵ مطابق با ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۴ شماره ۱۲ صفحه ۱۴

« هفت سال قبل در بحبوحه جنگ بین‌الملل،[۱] کمپانی[۲] بنام امنیت و حفاظت از ادارهٔ نفت و اهالی عبادان، یکعده ۵۰ نفری از پلیسهای عراق در تحت فرماندهی یکنفر نایب سوم[۳] انگلیسی در عبادان گرد آورد و پلیسخانه کمپانی را تشکیل نمود؛ (در این موقع شیخ موسی، حکومت عبادان را داشت اما در حقیقت تابع کمپانی بود).

صاحب‌منصب مذکور با عدهٔ تحت فرمانش مشغول انجام تعلیمات و دستوراتی که باو داده‌شده بود گردیده، یک اداره رسمی بنام پلیسخانه کمپانی دائر نموده و مسئولیت شهر را بعهده گرفته و رعایای ایران را مانند رعایای عراق محاکمه میکرد.

جوانان غیرتمند این شهر، مسئله را تعقیب کرده، شکایات عدیده از فجایع کمپانی و پلیسخانه بمقامات نمودند و جرائد مرکز در اطراف همین موضوع قلمفرسائی کرده تا آنکه در اوان زمامداری مستوفی‌الممالک، امر اکید به کمپانی داده شد و پلیس عراق را بکلی منحل ساختند و یکعده از غلامان عرب از طرف شیخ موسی پاسبان شهر شدند.

چون کار به اینجا کشید، کمپانی نقشه دیگری کشید و چنین بهانه کرد که چون کمپانی نفت محافظ جداگانه لازم دارد، و عجالتاً دولت در این نقطه نظامی و نظمیه ندارد، لازم است یکعده ۲۰ نفری بجای همان پلیسهای عراقی، در همان لباس و نشان و نمرهٔ مخصوص در همان محل پلیسخانه مستقر شود. عدهٔ مذکور بدون فوت وقت در تحت فرماندهی یکنفر صاحب‌منصب سیاسی بنام (کاپیتان موریس) که قبلا در نظمیه شیراز بوده تشکیل و آن را اداره (حفاظت) نامیدند ولی معلوم بود که این همان پلیسخانه است... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[۱] مقصود، جنگ جهانی اول است.

[۲] کمپانی بریتیش پترولیوم.

[۳] نایب سوم = ستوان سوم.

۶۸ ـ گزارشی از شادگان

جمعه ۱ مه ۱۹۲۵ مطابق با ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۴ شماره ۱۲ صفحه ۱۷

« آقای نایب حسینعلی‌خان نامجو (حاکم نظامی فلاحیه[۱] و مضافات) در بدو ورودشان به مقر حکومتی، در موقعیکه مشایخ کعب و سایر رؤساء جزء و همچنین حدود دوهزار نفر جمعیت در میدان مقابل اداره حکومتی حضور داشتند، نطق مهیجی مبنی بر مقاصد دولت نسبت به اهالی ستمدیده خوزستان ایراد نمودند...

قبل از ورود آقای نایب حسینعلی‌خان، طُرُق و شوارع اطراف فلاحیه الی (بوزی) و بندر معشور[۲] در نهایت بی‌نظمی و دزدان قطاع‌الطریق[۳] به چپاول و غارت قوافل و عابرین اشتغال داشتند ولی بمحض اینکه راپرت ناامنی راهها به حکمران داده شد، فوراً اعلانات متعدد در فلاحیه و کلیه نقاط (بلوک بستان) راجع به منعِ بستن اسلحه انتشار داده، ضمناً سفارش اکید به مشایخ و رؤسای طوایف نمود که هرگاه دیناری از اموال مردم در بین راه برده شود، اداره حکومتی، قیمت اموال مسروقه را بدون استثناء از مشایخ و رؤساء اخذ و به صاحبانش مسترد خواهد داشت و شخص سارق را بمجازات خواهد رساند.

سدّ فلاحیه را که در موقع قشون کَشی، بر حسب حکم شیخ خزعل بمنظور تعطیل امر زراعت شکسته بودند و تمام آب رودخانه جراحی بدون فائده به نیزار و بیابان میرفت، نایب حسینعلی خان بمحض ورود بتعمیر آن اقدام نموده و در مدت ده روز تعمیرات ابتدائی گردید و عجالتاً هشت فرسخ در چهار فرسخ اراضی حاصلخیز بلوک دورق در زیر کشت و زراعت آمده است...

در یک همچو بلوکی که متجاوز از چهل هزار نفر جمعیت دارد، یک طبیب موجود نبوده که بمعالجه امراض بپردازد ولی حالیه بواسطه اقدامات آقای حکمران، آقای دکتر فریدون میرزا که یکنفر از دکترهای معروف است به فلاحیه آمده و مشغول طبابت شده‌اند... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[۱] (فلاّحیه) نام سابق شادگان است؛ اما نام قدیمی‌تر این منطقه (سورَک) و مرکز آن (دورَک) بوده است. این نامها در دوران تسلط زبان عربی معرب شده و به (سورَق) و (دورَق) تبدیل شدند. تغییرات نام این ناحیه به این ترتیب است: سورَک ← سورَق ← فلاحیه ← شادگان.

[۲] (بندر معشور) نام سابق بندر ماهشهر بود.

[۳] قطاع‌الطریق = راهزن.

۶۹ ــ تحویل و تحول در اداره پُست بندر چابهار

جمعه ۱ مه ۱۹۲۵ مطابق‌با ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۴ شماره ۱۲ صفحه ۱۷

« ... روز ۱۷ برج حوت[۱] جناب میرزااحمدقلیخان اردشیری (پسر آقا محمودخان منصور دیوان) از بوشهر جهت ریاست پُست چابهار آمده، مُشارٌالیه باکمال جدیت و مُلایمت پُستخانه را از تلگرافخانه انگلیس که ربع فرسخ دور از شهر بود تحویل گرفت و الحال در خود چابهار، وسط شهر، نزدیک اداره گمرک، پُستخانه را معین نموده است... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[۱] مطابق با ۱۷ اسفند ۱۳۰۳ خورشیدی.

۷۰ ـ اعتراض به گزارش شماره ۴۶ بنادر خوزستان

جمعه ۱ مه ۱۹۲۵ مطابق با ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۴ شماره ۱۲ صفحه ۱۸

« در مطالبی راجع به ناخدا عباس و مدیران گمرک بنادر که در شماره ۷ حبل‌المتین درج شده بود، شخصی که این وقایع را به آن نشریه نگاشته بی‌اطلاع بوده.

اولاً خورعبدالله نزدیک کویت است و جهاز (مازندران)[۱] که در خور می‌ایستد، خورعبدالله نیست و خورموسی است. ثانیاً ناخدا عباس وقتیکه هزار تومان از اهالی بندر معشور گرفت، در زمان میرزاعباس پسر کربلائی عبدالنبی بوشهری بود که مدیر گمرک معشور بود نه میرزا محمد زائر حاجی. ناخداعباس آن هزار تومان را با هشتاد و پنج جونی [گونی] شکر و دو صندوق چای و یک صندوق چراغ فانوس، با جهاز بادی[۲] که حامل این اجناس بود، در ۱۷ برج ثور [اردیبهشت] ۱۳۰۱ آورد به محمره[۳] و به رئیس گمرک تحویل داد.

ثالثاً از بابت کَزبه[۴] و بهمنشیر؛ کزبه نزدیکتر از بهمنشیر میباشد؛ این اشتباه نموده است که جهازاتیکه از کویت حرکت میکنند، اول از کزبه عبور میکنند؛ از طرفی بهمنشیر دهات میباشد و شهریت ندارد. رابعاً اینکه راجع به میرزا صندل خان (مدیر گمرک دورق)[۵] که نوشته بود در هفته گذشته جهازی را با دوکاره و نیم[۶] گندم گرفته و به کویت آورده، آنهم اشتباه است؛ امساله در بندرات جزء و کل محمره و بوشهر، تمام اقمشه[۷] از هند وارد میشود و گندم و برنچ [برنج] و آرد، تماماً از کویت و کراچی و بمبئی وارد محمره و بندرات میشود؛ [آن] هزار تومانی که ناخداعباس تحویل گمرک نموده بود، پس از مدتی توسط حاجی خَلَف که یکی از تجار شیراز میباشد، به صاحبانش پس دادند.

اینکه میرزا محمد زائر حاجی، حالیه نایب میرزاحبیب‌الله خان میباشد هم اشتباه است؛ چه، میرزامحمد، از برج میزان [مهرماه] ۱۳۰۳ تابحال از گمرک خارج شده است. »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

---

[۱] در گزارش شماره ۴۶ نام شناور (کیوان) ذکر شده بود نه (مازندران).

[۲] جهاز بادی = کشتی بادبانی / لنج بادبانی.

[۳] (محمره) نام سابق خرمشهر.

[۴] (کَزبه) ← قصبه ← اروند کنار.

[۵] (دورَق) ← شادگان.

[۶] دوکاره و نیم = ۲۵۰۰ من. | هرکاره = هزار من بوده است.

[۷] اقمشه = اسم نوع قماش = انواع پارچه.

۷۱ ـ بندر بوشهر و پُست هوائی

جمعه ۱ مه ۱۹۲۵ مطابق با ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۴ شماره ۱۲ صفحه ۲۲

« از بوشهر اطلاع رسیده که طیاره[۱] (یونکرس) وارد بوشهر گردیده فرود آمد. تاکنون دو مرتبه طیاره یونکرس از راه اصفهان به شیراز و بوشهر عزیمت نموده و راه پستی را تهیه دیده، ایاب و ذهاب مینماید . »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

۷۲ ـ در جواب گزارش شماره ۳۲ قریه شمیل

جمعه ۱ مه ۱۹۲۵ مطابق با ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۴ شماره ۱۲ صفحه ۲۳

(تلگراف طهران به بندرعباس)

« جناب رئیس‌التجار، حاجی‌احمد تاجر گله‌داری؛ جواب نمبر ۱۳ آقایان علاقمندان املاک شمیل؛ وزارت مالیه تصرفات متمادی اهالی را در اعیان و اشجار املاک شمیل تصدیق دارد و متعرض آن نیست. فقط حقوق اربابی آب و خاک را که هرساله دریافت میداشته‌اند، حالا هم وصول خواهند کرد. »

« فروردین ۱۳۰۳ ـ رئیس‌الوزراء. »

[۱] طیاره = هواپیما.

۷۳ ـ تصویب تاریخ رسمی فارسی

جمعه ۱ مه ۱۹۲۵ مطابق با ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۴ شماره ۱۲ صفحه ۲۳

« ... مجلس شورای ملی تصویب مینماید که از نوروز ۱۳۰۴ تاریخ رسمی سالانه مملکت بترتیب ذیل معمول گردد و دولت مکلف است که در تمام دوایر دولتی اجرا نماید:

الف ـ مبدأ تاریخ، سال هجرت حضرت خاتم‌النبیین محمدابن عبدالله صلوات‌الله علیه از مکه معظمه به مدینه طیبه.

ب ـ آغاز سال: روز اول بهار.

ج ـ سال: کماکان شمسی حقیقی.

د ـ اسامی و عده ایام ماهها:

بهار	۱ ـ فروردین ۳۱ روز	۲ ـ اردیبهشت ۳۱ روز	۳ ـ خرداد ۳۱ روز
تابستان	۴ ـ تیر ۳۱ روز	۵ ـ مرداد ۳۱ روز	۶ ـ شهریور ۳۱ روز
پائیز	۷ ـ مهر ۳۰ روز	۸ ـ آبان ۳۰ روز	۹ ـ آذر ۳۰ روز
زمستان	۱۰ ـ دی ۳۰ روز	۱۱ ـ بهمن ۳۰ روز	۱۲ ـ اسفند ۲۹ روز

۷۴ ـ از این تاریخ کلیه القاب لغو میگردد

جمعه ۸ مه ۱۹۲۵ مطابق با ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۴ شماره ۱۳ صفحه ۲۳

« ... **از چهل سال قبل به اینطرف تمام حساسین ملت پی به خرابی و مُهمل بودن القاب برده و فریاد میزدند که تا کی این القاب بیهوده و مُهمل در ایران جاری خواهد بود ؟ الحمدلله نَمُردیم و دیدیم که القاب از ایران مُرتفع گردید...** »[1]

---

[1] شرح کوتاهی راجع به القاب و عناوین:

از دورانهای بسیار قدیم در اکثر نقاط دنیا رسم بر این بود که پادشاهان و امراء بمنظور تشویق خادمان خود، القابی مثل (یمین الدوله) و (یسارالدوله) و (شوالیه) و امثال این به آنان عطا می‌نمودند.
همچنین فرصت طلبان و متملقان نیز به حُکام و امراء و شاهان لقب می‌دادند تا از عواید این چاپلوسی بهره‌مند گردند؛ و چون کمتر کسی پیدا می‌شود که از شنیدن تملق بَدَش بیاید، کارِ این (لقب‌بازی) گاهی بجائی می‌رسید که مشکلات بسیار بزرگی در جوامع ایجاد می‌کرد بطوری که حل آن محتاج به انقلابی عظیم می‌بود. مثلاً فراعنه‌ی مصر در نتیجه‌ی رقابتِ متملقان، در بازی (لقب سازی) به درجه‌ی خدائی رسانیده شدند وگرنه خودشان به تنهائی جسارت ادعای مقام خدائی نداشتند.
در دوره‌ی خودمان هم محمدرضاشاه در نتیجه‌ی همین بازی به درجه‌ی (خدایگانی) رسانیده شد. اصولاً اگر بخواهیم از ابتدا تا انتهای تاریخ، منشأ واحدی برای ظلم و استبداد، و خونریزی و انحطاط، و شِرک و فساد قائل شویم آن منشأ جز (تملق) که زائیده‌ی حرص و طمع است چیز دیگری نیست؛ و حرص و طمع نیز زائیده‌ی جهل و نادانیست؛ و افراد یک جامعه‌ی دانا می‌دانند که اگر بخواهند چیزی را مُفت بچنگ بیاورند، به سرنوشتِ سگِ طمعکار دچار خواهند شد.
اینکه چگونه می‌توان چیزی را مُفت بچنگ آورد، گمانی بیش نیست، زیرا اصولاً غیر ممکن است که انسان بتواند چیزی را مفت بچنگ بیاورد؛ این قانون مثل قانون انرژیست که بی وجود آن، انجام هیچ کاری ممکن نیست؛ لکن بظاهر ممکن است کسی با تملق و چاپلوسی به آنچه که لیاقَتَش را ندارد برسد و خیال کند که مُفت بچنگ آورده است؛ اما او اشتباه می‌کند، مُفت بچنگ نیاورده است، بلکه گوهر گرانبهائی همچون شرف خود را داده است تا آن چیز بی ارزش را گرفته است؛ پس او در این معامله زیان کرده است، ولی می‌پندارد که سود برده است.
حالا او با این کار، نه فقط بخود زیان رسانیده است، بلکه جرم او مانند ویروسی در میان جامعه منتشر می‌شود و جامعه را بفساد می‌کشاند. پس انسان هرگز قادر نیست قوانین خدا را نقض کند.
بگذریم... در اواخر دوره‌ی قاجاریه کار بجائی رسید که القاب در میان عامه مُد شد و هرکس چند تومانی به بالادست خودَش میداد و لقبی می‌خرید. رعیت از کدخدا، و کدخدا از شهربان، و شهربان از حاکم ایالت لقب می‌خرید، و این سلسله مراتب ادامه داشت تا می‌رسید به شاه.
ادامه‌ی پاورقی در صفحه‌ی بعد ↓

۷۵ ـ روزنه امیدی برای بازگشت بحرین

جمعه ۲۲ مه ۱۹۲۵ مطابق با ۱ خردادماه ۱۳۰۴ شماره ۱۵ صفحه ۱

« شیخ خلیفه بن حَمَد بن محمد بن خلیفه، با وکالت از طرف جماعت خود و با مُستندات مُهمه مُعتبره که دالّ است بر ثبوت مالکیت ایران بر بحرین، از طریق بوشهر رهسپار طهران شد. در افواه[1] است که دولت ایران، جمیع مخارج سفر و مدد معاش اورا تقبل نموده‌است. در پی سفر شیخ خلیفه بطهران، شیخ احمد و شیخ عبدالله نیز به لندن سفر خواهند نمود.

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

ادامه‌ی پاورقی از صفحه‌ی قبل ↓

شاه هم خودش دارای القاب متعددی بود که از اطرافیانِ متملقّش دریافت کرده بود و عوام هم ناچار از تبعیت بودند چون در غیر اینصورت به مخالفت و عصیان متهم می‌شدند... به نمونه‌ی زیر که بخشی از القاب ناصرالدین شاه است و در خاتمه‌ی کتاب (ثواب‌الاعمال شیخ صدوق) به خط حاجی میرزا محمد علی ابن محمد حسین تبریزی در سال ۱۳۱۲ هجری قمری بازنویسی شده توجه نمائید:

در عَهد دولتِ اَبَدْ مُدتِ اَعلیحضرت السّلطان ابن السّلطان ابن السّلطان والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان، السّلطانِ صاحبقران، ناصرالدین شاه قاجار لازالَت اَعلامُ شوکَةُ مَرفوعَه، وَ رایاتَ جَلالَهُ مَنصوبَه، وَ اعداٰء دولةُ مَخذولةُ، بتصحیح و مُقابله جناب مُستطاب عمده‌المُحقّقین و زُبده‌المُدقّقین، آقا میرزا محسن سَلّمهُ الله تعالی در دارالطبّاعهٔ مخصوصهٔ استاد الکُلّ فی‌الکُلّ، خیرالزایرین مشهدی اسد آقا حَفَظَهُ الله تعالی بدقّت تمام بزیور طبع مُحَلّیٰ گشت؛ اللهُمَّ اصنع بی اَمانَتَ اَهله و لا تَصنِع بی مٰا اِنَا اَهلهُ کَتَبَه اقَلّالعباد ابن خیر الحاج حاجی میرزا محمد علی محمد حسین تبریزی؛ الهُمَّ اغفرلوالدی بانیه و کاتبه و قاریه؛ التماس از خواننده که آن دعای خیر است.

ترجمه: در عهد دولت جاودانی اعلیحضرت سلطان، پسر سلطان، پسر سلطان، پسر سلطان ـ و خاقان، پسر خاقان، پسر خاقان، پسر خاقان ـ سلطانِ صاحبقران، ناصرالدین شاه قاجار، که پرچمهای بلند شوکت او هیچگاه فرود نیاید، و درفش‌های جلالش مدام برقرار باشد، و دشمنان دولت او شکست خورده...

خوب؛ اینهمه لقب‌های پر طمطراق چه شدند؟... اینهمه عناوین کجا رفتند؟...

[1] در افواه است = شایع است / بر زبانهاست / می‌گویند.

۷۶ ـ علت انحطاط و ویرانی بندرلنگه

جمعه ۲۲ مه ۱۹۲۵ مطابق با ۱ خردادماه ۱۳۰۴ شماره ۱۵ صفحه ۱۲

« **لنگه، بندری است مُهم، دارای ابنیه عالی و بازارهای وسیع... عدد دکّاکین آن به هزار میرسد؛ لنگرگاه خیلی سازگار و بدون هیچگونه خطری کشتیهای دودی[۱] و بادی[۲] بفاصلهٔ ۵۰۰ الی ۶۰۰ قدم میتوانند لنگرانداز شوند چنانکه اگر اسکله‌ای به آن طول ساخته شود، همه قبیل جهازات آتشی و بادی مطابق[۳] خشکی مینماید و خیلی مایه سهولت امور تجارتی خواهد شد.**

این بندر تا ۲۰ سال قبل مُهمترین بندر خلیج فارس بوده و دارای ۵۰،۰۰۰ نفوس و مرکز معاملات و تجارت لارستان، جهانگیره، شیبکوه، و جزایر تابعه خود و بنادرعمان که بیش از سی پارچه ولایت است بوده است . حدود ۲۵۰ فروند جهازات غواصی و ۲۰۰ فروند کشتی بارکش بزرگ و ۱۰ فروند غُراب شراعی[٤] داشته است که هرساله محموله‌های تجارتی از قبیل کتیرا، مسطگی،[٥] انغوزه، تمباکو، فرش و... به بازارهای افریقا، هند و بصره حمل مینمودند. تُجار این بندر بکلی احتیاج به اینکه پول نقد به خارجه بفرستند نداشتند؛ واردات و صادرات این بندر ماهانه بیش از ۲۰۰،۰۰۰ بنگله[٦] بوده است.

چیزیکه بیشتر باعث اهمیت و وسعت تجارت این بندر بوده، همانا مرکزیت تجارت مُروارید بوده که هر ساله پس از اختتام فصل غوص، جمیع مُروارید عمان و بحرین و جزایر باقی، در بازار اینجا بمعرض فروش میرسید.

حالا ببینیم سبب اینکه همچو بندری در این مدت قلیل تا این اندازه از پا در آمده چیست؟ آن تجارتخانه‌های پُر سرمایه چه شدند؟ از چه رو نفوس ۵۰،۰۰۰ نفری به ۱۰،۰۰۰ نفر تقلیل یافت؟ سبب چیست که آنهمه آبادانیها، امروز مخروبه و بلاصاحب گردیده است؟...

در اوائل سنه ۱۳۲۳ هجری قمری بواسطه فشار مأمورین گمرک، ایاب و ذهاب مترددین[۷] قطع [شد] و بواسطه آزادی بندر دُبی، برخی تجار محض تسهیل امور تجارتی خود، دست از اینجا کشیده و به دُبی نقل‌مکان کردند؛ از این‌رو انحطاط لنگه کم‌کم آغاز شد ولی اینها چندان سکته به

---

[۱] کشتی دودی ← مقصود کشتیهائی‌ست که با موتور کار می‌کنند و البته دودکش هم دارند.
[۲] کشتی بادی = کشتی بادبانی / کشتی‌هائی که بوسیله‌ی بادبان حرکت می‌کنند.
[۳] مطابق شدن = پهلو گرفتن کشتی. | تابُک شد = پهلو گرفت.
[٤] غُراب شراعی = لنج بزرگ بادبانی / کشتی بزرگ بادبانی.
[٥] مسطگی ← مَستکی ← مَزدکی = آدامس جویدنی / از ریشه مزیدن = مزه کردن است.
[٦] بنگله = بسته‌ی تجارتی / تجارتخانه. (هندی).
[۷] ایاب و ذهاب مترددین = رفت و آمد تردد کنندگان / رفت و آمد عبور کنندگان.

لنگه وارد نیاورد؛ تا اینکه این تعرفه غیر مُتناسب که اثر مُعاهده شوم انگلیس است بروی کار آمده و عشور[۱] غالب اشیاء، مخصوصاً قند و شکر و تمباکو و چای را که مایحتاج این دوره است، فوق‌العاده گران نمود؛ در نتیجه، برخی اشخاص آن اجناس را از دُبی به بنادر حول لنگه قاچاق کردند بطوریکه نرخ اجناس فوق‌الذکر در نواحی لارستان و جهانگیره از بُنگاه آن یعنی لنگه ارزانتر میبود؛ این بود که لنگه کم‌کم در سرازیری انحطاط و انکسار تجارتی و ویرانی قرار گرفت...

در خاتمه از دولت حاضره خواهش داریم عطف توجهی به این بندرِ از کف رفته و اهالی متواری شده آن فرموده و وسائل کافی برای جلوگیری از قاچاق فراهم آورده، پیش از اینکه اسم لنگه از صفحه جغرافیا مفقود گردد... »

«م ــ الف ــ ع ــ اِوَزی»

[۱] (عُشور) جمع (عُشر) = ۰/۱ است ← در اینجا، منظور از عُشور (عوارض) است.

۷۷ ـ گزارشی از وقایع آبادان

جمعه ۲۲ مه ۱۹۲۵ مطابق با ۱ خردادماه ۱۳۰۴ شماره ۱۵ صفحه ۱۴

« پس از انفصال حکومت شیخ خزعل، منتظر بودیم که جبران مافات شود اما فقط چیزیکه بدست ما آمد، همین اداره بلدیه است که همه کس کمال رضایت از آن دارد.
بعضی از اهالی که سابقاً کمپانی نفت عوارض بلدیه را از آنها میگرفت، بعد از ورود حکومت‌نظامی، عوارض بلدیه را به کمپانی نپرداختند و گفتند که ما موقعی عوارض بلدیه را به کمپانی میدادیم که این شهر بلدیه قانونی نداشت؛ الحال[۱] که بلدیه خودمان هست، عوارض به کمپانی انگلیس نمیدهیم؛ در کجای دنیا یک شهر دو بلدیه دارد؟ اگر کرایه ارضیه میخواهی بگیری، ما کمپانی را مالک ارض نمیدانیم... کمپانی نفت را به وظیفه گرفتن بلدیه و مالیات ارضیه چکار؟
کمپانی پس از اینکه فهمید نمیتواند وجهی از این بابت دریافت کند، خبر به حکومت نظامی داده، یکنفر از نظمیه به کمپانی دادند که همراه مأمور کمپانی نفت، عوارض بلدیه را وصول کند؛ آنوقت مردم چون آدم نظمیه دولتی را همراه مأمور کمپانی دیدند، اجباراً عوارض بلدیه را پرداختند.
البته ارباب بصیرت و سیاست بدانند که مقصود کمپانی نه از گرفتن عوارض بلدیه است بلکه مقصودش دخالت در امور مملکتی است؛ چند نفر این مطلب را خدمت کارگذار محمره[۲] عرض نمودند و کارگذار محمره کتباً در جواب نوشتند که {در بارهٔ کمپانی و گرفتن مالیاتِ ارضی و فرستادن آدم حکومت نظامی، از طرف وزارت خارجه دستوری بمن نرسیده است، لذا بمقامات رجوع نمائید.}.
ما مدتها داد زدیم، تلگرافات بمرکز نمودیم، عریضه‌ها نوشتیم ولی جواب نیامد. معلوم میشود که اولیاء امور ابداً توجهی نسبت به این آب و خاک ندارند، و الا اینهمه بی‌اعتنائی چرا؟
در زمان ریاست شیخ خزعل، کمتر واقع میشد که ببینیم یک انگلیسی یا هندی تعدی به یکنفر ایرانی نماید، چه رسد به اینکه اورا بزند... در آن ایام اگر نام نظامیان ایران را در اینجا می‌شنیدیم حسرت میخوردیم که آیا یکروز میآید که صفحهٔ خوزستان بقدومشان منوّر گردد؟... میگفتیم که افتخار میکنیم که برادران ایرانی ما، این صفحه را مُسخّر کنند.
اما افسوس، امروز که ما مفتخر به این افتخار شدیم، می‌بینیم که چگونه ایرانیان فلکزده بوسیلهٔ

---

[۱] الحال = فعلاً

[۲] مُحمَّره ← نام سابق خرمشهر.

اجانب ضرب و شتم میشوند... تا کی باید اسیر اجانب باشیم؟... آیا همین است معنی استقلال؟... ما میگوئیم بموجب بیانیهٔ آقای سردار سپه[۱] که در بدو ورودشان به خوزستان ایراد فرمودند {که من بین هیچکس را فرق نمی‌گذارم... من از راه دور و با زحمت زیاد بجهت آسایش شما بخوزستان آمده‌ام... من پس از مدتها بی‌توجهی به خوزستان، برای رفاه مردم این نقطهٔ شریفه آمده‌ام و پاسداری از این رفاه را بعهدهٔ نظامیان واگذار کردم... }
حالا ما میگوئیم بموجب همان بیانیه با ما رفتار نمائید. چنانچه انگلیسی و هندی صاحب دارند، ما هم صاحب داریم. اگر آنها شرافتِ ملی خودرا حفظ میدارند، باید دولت ما هم شرف ملتِ خود را محفوظ بدارد... »

«یکنفر از وطنخواهان عبادان»

[۱] آقای سردار سپه ← رضاخان پهلوی / رضا شاه پهلوی.

۷۸ ـ باز هم انتقاد از وضعیت مدرسهٔ بندرعباس

جمعه ۵ ژوئن ۱۹۲۵ مطابق با ۱۵ خردادماه ۱۳۰۴ شماره ۱۷ صفحه ۱۵

« ... حال که موقع امتحان سالیانه است، اطفال علناً به اولیاء خود گفته‌اند که {ما چیزی یاد نگرفته‌ایم و نمیتوانیم امتحان بدهیم.} حق هم دارند زیرا که هیأت وکلای مدرسه که عبارت از چند نفر متنفذین عباسی و از اشخاص چاپ اوّل [؟] میباشند، اولاً تحدید[1] [تهدید] را در مدرسه منع کرده‌اند، ثانیاً معلمین هم هر یک وابسته به همین وکلاء هستند و ترسی از کسی ندارند...

چندی قبل، مدیر مدرسه (بواسطهٔ درس نخواندن) بچهٔ یکی از وکلاء را تنبیه میکند؛ بچهٔ مذکور، همان ساعت هرچه توانسته به مدیر مدرسه جواب نالایق داده و میرود اطلاع به پدر خود میدهد؛ اوشان [ایشان] هم بدون سؤال و جواب، یک روز و یک شب درب مدرسه را قفل نموده، تا مردم رفته خواهش و التماس کرده، درب مدرسه را باز نموده‌اند.

حالِ معارف عباسی اینطور است... هرگاه همینطور خوب است، که هست؛ و هرگاه اینطور خوب نیست، لازم است همراهی فرموده و عرضحال معارف عباسی را بحضور آقای وزارت معارف عرضه داشته، تا یک اندازه‌ای[2] بذل مرحمت نسبت به معارف عباسی که امروزه بندر مُعتبر خلیج فارس است مبذول فرمایند... »

«م ـ ض ـ ج»

[1] منظورش از (تهدید) تنبیه است.

[2] یک اندازه‌ای = یک قدری / کمی / اندکی.

۷۹ ـ پیرو تظلمات اهالی زیارت برازجان

جمعه ۵ ژوئن ۱۹۲۵ مطابق با ۱۵ خردادماه ۱۳۰۴ شماره ۱۷ صفحه ۲۰

« در خصوص قضیه رعایای زیارت و ظلم و تعدی ضابط، همینقدر بدانید که جز شمه‌ای به آن اداره جلیله نرسیده و از هزار، یکی گفته نشده.
در اوقاتیکه رعایای بدبخت، از ظلم و جور ضابط زیارت به تنگ آمده و مردها متواری شده‌بودند، رضاقلیخان به امر برادرش آقاخان ضرغام‌السلطنه، با پیشتاب[۱] در خانه‌ها داخل شده، در شدت ریزش بارِشت[۲] به زنها تحکم کرده که باید فوراً از این ولایت خارج شوند و از اینجا مهاجرت نمایند. در این گیر و دار، پسربچه‌ای را گرفته و قهراً اورا به قلعه برده و با پای چکمه بر سینه و شکم آن بیچاره کوفته و اورا سخت خسته[۳] مینمایند.
اگرچه احکاماتی از طرف مجلس شورای ملی و وزارت داخله و پیشکار مالیه ایالت فارس صادر شده اما متأسفانه تاکنون نتیجه نبخشیده؛ در حالیکه تقاضائی از دولت شده که اهالی زیارت بجای آنکه خراج به آقاخان ضرغام‌السلطنه بدهند، سالانه مبلغ ۳۰۰۰ تومان بدولت بپردازند که در اینصورت تقریباً مبلغ ۱۶۰۰ تومان فائده دولت است؛ جهت آنکه خوانین ۱۴۰۰ تومان بدولت مالیات میپردازند و حال آنکه وصولی زیارت و مُضافات آن، سوای اخراجات یعنی مالیات معمولی، متجاوز از ۳۰۰۰ تومان است و رعایا هم از شکنجه و ظلم خوانین راحت میشوند . »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[۱] پیشتاب ← پیشتو (نوعی کُلت) | نوعی کُلت تک تیر که چاشنی آن بصورت فتیله‌ای بود که از سوراخی در انتهای لوله داخل می‌شد، سپس باروت را از سر لوله در لوله‌ی آن می‌ریختند و گلوله‌ای در آن می‌انداختند، بعد با قطعه‌ای بشکل قرص که از جنس پارچه یا پشم بود، جلو گوله را سد می‌کردند که گلوله خود بخود از کُلت بیرون نیفتد. وسیله‌ای که آن پشم را روی گلوله می‌فشرد، اهرمی بود که با پیچاندن (یعنی تاب دادن)، پشم را به درون لوله‌ی کُلت فرو می‌برد؛ به همین سبب در ایران آن را (پیچ تو) نامیدند و (پیچ تو) تبدیل شد به (پیشتو) و سپس (پیشتاب).

[۲] بارشت = بارش = باریدن باران / باریدن هر چیز از بالا. (بارشت) اصیل‌تر از (بارش) است.

[۳] (خسته) در اصل بمعنی مجروح است و در اینجا درست بکار رفته است.

۸۰ ــ مدرسه دولتی میناب فقط پنج شاگرد دارد

جمعه ۵ ژوئن ۱۹۲۵ مطابق با ۱۵ خردادماه ۱۳۰۴ شماره ۱۷ صفحه ۲۰

« تقریباً شانزده ماه است که برحسب تصویب وزارت جلیله اوقاف و معارف، یکباب مدرسه در قلعه میناب[۱] تأسیس گردیده است،[۲] اما از طرف اهالی اقبالی بعمل نیامده، [زیرا] در این مدت این مدرسه فقط به پنج نفر شاگرد قناعت کرده است.

اخیراً بنا به تصویب هیأت شورای معارف بوشهر و جدیتی که از طرف آقای سعادت نماینده کل معارف بنادر جنوب بعمل آمده، آقای سید محمود رجائی[۳] را که سابقه درخشانی در امورات معارف داراست به سِمَت مدیریت این مدرسه اعزام فرموده‌اند و ایشان پس از ورود و مشاهده اوضاع ملالت آور مدرسه، ازکلیه رؤسای دوایر دولتی و اعیان و اشراف دیدن نموده و از هریک استمالت[۴] نموده، مخصوصاً رئیس محترم تیپ و ریاست جلیله قشون و همچنین آقای سالاراحتشام حاکم میناب، از هیچگونه مُعاضدتی[۵] کوتاهی ندارند... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[۱] نام (میناب) تا ۶۰۰ سال پیش (هُرمُز) و مرکز ایالت (هُرمُزیا) بوده است. مرکز شهر هرمز درجائی بوده که امروزه (محله شیخ آباد) نامیده می‌شود. شهرکهای شهر هرمز بسیار پراکنده و دور از هم بوده‌اند بطوریکه برخی از آنها تا ۱۵ کیلومتر از مرکز شهر فاصله داشته‌اند ولی همه‌ی آنها اجزاء شهر بوده و بنام (شهر) نامیده می‌شده‌اند؛ به همین علت است که هنوز هم مردم میناب، روستاها را تا شعاع ۱۵ کیلومتری (شهر) می‌نامند. بومیان میناب برخلاف هرجای دیگر، مرکز شهر میناب را (قلعه‌ی میناب) می‌نامند و لفظ (شهر میناب) را در موردِ آن بکار نمی‌برند؛ و این نه از روی اشتباه است بلکه نشان این واقعیت است که تا ۵۰۰ سال پیش واقعاً در مرکز فعلی میناب جز قلعه‌ای بنام (قلعه‌ی میناب) آبادی دیگری در اینجا نبوده است؛ امّا محققین و میناب شناسان دیگر، از جمله آقای عبدالصمد محبی نظریه دیگری دارند. ← رجوع کنید به کتاب (تاریخ میناب) اثر آقای عبدالصمد محبی.

[۲] نخستین مدرسه‌ی میناب، بنام (مدرسه‌ی حافظ) در سال ۱۳۰۲ شمسی، در یک خانه‌ی استیجاری به مالکیت مرحوم سید حیدر، پدر مرحوم سید محمود حیدری، در محله‌ی لاریها تأسیس گردید. مرحوم سید حیدر، جدّ سید مرتضی و سید مجید حیدری است که هر دو در استخدام اداره‌ی برق هستند.

[۳] مرحوم سید محمود رجائی، از اهالی شیراز بوده است.

[۴] (استمالت) بیشتر بمعنی (دلجوئی) است؛ احتمالاً بجای (استمداد) نوشته شده است.

[۵] مُعاضدت = همدستی / همداستانی / همیاری.

۸۱ ـ بازهم راجع به وضعیت تلگرافخانه جزیره هنگام

جمعه ۱۹ ژوئن ۱۹۲۵ مطابق با ۲۹ خردادماه ۱۳۰۴ شماره ۱۸ صفحه ۱۲

« جزیره هنگام که بعضی آنرا معرب نموده (هنجام) میخوانند، گرفتار سیاست جابرانه نمایندگان بیگانه که خودشان را حامی رنجبران می‌نمایانند و برای صلح دنیا مجلس صلح بین‌الملل[1] درست نموده و همه را مسخره کرده‌اند، گشته است.

اینها [انگلیسی‌ها] میخواهند تدریجاً جزیره هنگام را از ایران مجزا نموده و مثل بحرین تحت‌الحمایه خود نمایند... تا کنون در این جزیره که ایستگاه بحری جهازات انگلیس است و اهمیت آن برای ایران بمنزله اهمیت جزیره هلیگلند برای آلمان و جزیره مالتا برای انگلیس است، یکنفر سرباز ایرانی وجود ندارد و هیچ اثری از اسم ایران جز یک کَپَر[2] برای گمرک (که فعلا رئیس پُست هم در همان کَپَر با رئیس گمرک، برادر وار زندگی میکنند) موجود نیست.

مأمور تلگرافخانه جزیره هنگام، بموجب قرارداد ۱۹۰۵ باید ایرانی باشد ولی وی انگلیسی است و اگر پرسیده شود چرا تاکنون تلگرافچی ایرانی به این جزیره فرستاده نشده، جواب قانونی در مقابل نداریم جز اینکه گفته شود وزارت پُست و تلگراف، این قرارداد را فراموش نموده است لذا عین متن قرارداد را جهت تذکر وزارت جلیله پُست و تلگراف درج مینمایم:

(سند قرارداد تأسیس تلگراف بندرعباس و هنگام)

جناب مستطاب اجل، مُشیرالدوله وزیر امور خارجه به سِمَت نمایندگی از طرف اعلیحضرت پادشاه ایران از یکطرف؛ و جناب جلالتمآب اجل، سِر آرستر هاردینگ، وزیر مختار و ایلچی مخصوص اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم طهران، دارای نشان حُمام درجه دویم و نشان سِنت میشِل و سِنت ژُرژ درجه دویم، از طرف اداره دیگر، بموجب اجازه‌ایکه از دولتین متبوعین خود دارند، قرارداد ذیل را منعقد نمودند.

فصل اوّل:

چون دولت عِلیه ایران قصد کرده‌اند که تلگرافخانه هند و اروپ را در جزیره هنگام بوسیله احداث خط تلگرافی با بندرعباس (از راه قشم) وصل نمایند، و چون دولت اعلیحضرت پادشاه

---

[1] مجلس صلح بین‌الملل ← سازمان ملل متحد.

[2] کَپَر ← کلبه‌ای که از چوب و برگ درخت خرما می‌ساختند.

انگلستان باداره تلگراف هند و اروپ اجازه داده‌اند که مهندسین و آلات لازمه احداث خط مزبور را فراهم نمایند، چنین قرار شد که موقتاً دونفر مهندس اروپائی با اجزاء و کارکنانی که برای این فقره لازم است، اداره مزبور بدهد و جهاز سیمکشی متعلق به اداره مزبور به هر زودیکه مقتضی است، دو خط تحت‌البحری فیمابین هنگام و قشم و فیمابین قشم و بندرعباس را بکَشَد و بعد از انجام کار برود.

فصل دوم:

مخارجی که اداره تلگراف هند و اروپ، بجهت خدمات مهندسین و جهاز سیمکشی محسوب خواهد داشت، زیاده از ۷۵۰۰۰ روپیه[۱] نخواهد بود و ادای این وجه را دولت ایران بعهده میگیرد.

فصل چهارم:

اظهارات دولت ایران که (رعایای خارجه یعنی غیر ایرانی را دراین خط مُستخدم نخواهد داشت)، دولت ایران را ممنوع نمیدارد از اینکه به اجرت متداوله، رعایای خارجه را که در اداره تلگرافخانه هند و اروپ میباشند، برای هرگونه تعمیر سیمهای تحت‌البحری یا سایر کارهائی که بجهت نگهداری و حفظ خط تلگراف لازم است، مُستخدم نماید؛ و نیز دولت ایران را ممنوع نخواهد داشت از اینکه اجازه دهد در صورتیکه دولت انگلیس لازم بداند، یکنفر تلگرافچی انگلیسی در تلگرافخانه بندرعباس، تلگرافات دولتی را که از طرف دولت انگلیس به قونسولگری آن دولت در بندرعباس گفته میشود، یا از قونسولگری مزبور صادر میگردد، مخابره نماید.

در طهران نُسختین نوشته شد ـ بتاریخ سیزدهم ماه مه سنه ۵۱۹۰۵ میلادی مطابق با هشتم ربیع‌الاول سنه ۱۳۲۳ هجری قمری.

امضاء: سر آستر هاردینگ، وزیر مختار انگلستان ـ مشیرالدوله ـ وزیر امور خارجه

از قرار معلوم، آن ۷۵۰۰۰ روپیه به ایران خسارت رسیده زیرا امروزه، جناب وکیل سیاسی قونسولگری، تلگراف یک مأمور ایرانی را قبول نمیکند؛ در صورتیکه باید قضیه برعکس باشد... آه از نزاکت ناپاک و قربان خشونت مقدس.

امیدوارم وزیر پست وتلگراف آقای سردار اسعد، بزودی یکنفر مأمور ایرانی را بجزیره هنگام روانه فرموده، تلگرافخانه را قبضه نماید... »

«یکنفر پُستچی»

[۱] ۷۵۰۰۰ روپیه تقریباً معادل ۲۵۰۰۰ تومان ایران بوده است.

۸۲ ــ قدردانی از حکومت میناب

جمعه ۱۹ ژوئن ۱۹۲۵ مطابق با ۲۹ خردادماه ۱۳۰۴ شماره ۱۸ صفحه ۱۷

« ... سالهای دراز بود که این قسمت از مملکت که باید از روی جغرافیای طبیعی، تالی[۱] بصره‌اش دانست، دستخوش چپاول و غارت دزدان داخلی شده و هر اوباشی که میتوانست دو قبضه تفنگ تهیه نماید، فعال‌مایشاء و قُلدُرِمائُرید شده بود...

شش ماه قبل آقای سرهنگ علی‌اصغرخان‌یزدی، رئیس کل قشون ایالت بندرعباس برای خاتمه دادن به این اوضاع، بمیناب آمدند؛ [در] اولین وحله به تعقیب عباس‌خان و ابراهیم‌خان که از اشرار معروفند همت گماشته، پس از فراری شدن آنها، ابراهیم‌خان در رودان[۲] گرفتار قوای نظامی که عازم میناب بودند شده، کلیه املاکشان ضبط دولت میشود؛ سایر اشرار هم بنوبه خودتعقیب [شده که] تابحال قریب ۳۰ نفر از آنها دستگیر شده‌اند.

پس از چندین سال، امید است امسال اولین سالی باشد که اهالی میناب، شبها موقع خوابیدن، یقین بدانند که صبح، دارای زن و بچه و اموال خود هستند... »

«عموم تجار و ملاکین و کسبه و اهالی میناب»

---

[۱] تالی = دوقو / شبیه / مثل / مانند.

[۲] رودان نام منطقه‌ایست دارای استعداد کشاورزی فراوان واقع در شمال میناب که متشکل از چندین پارچه آبادی است. مجموع این آبادیها که هریک نام جداگانه‌ای دارند (رودان) نامیده می‌شود. این منطقه تا چندی پیش یکی از بخشهای میناب بود، اما اکنون یک شهرستان مستقل است لکن، در انتخاب نماینده‌ی مجلس، با میناب و بندر جاسک اشتراک دارد.

۸۳ ـ باز هم درباره نظامیان میناب

جمعه ۱۹ ژوئن ۱۹۲۵ مطابق با ۲۹ خردادماه ۱۳۰۴ شماره ۱۸ صفحه ۱۸

« ... چند ماه است که حقوق نظامیان میناب پرداخت نشده و عمــوماً بزحمت و قــرض زندگی میکنند. با اینکه شنیده میشود بودجه قشونی از همه زیادتر و زودتر داده میشود، نمیدانیم سبب چیست که در این محل، با توجه به سختی و بدی هوا و مخارج زیاد، حقوق آنها عقب افتاده است. این مسئله، قدری اسباب نگرانی اشخاص وطنخواه شده است... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

۸۴ ـ لارستان و جهانگیره باید از شیراز مجزا شود

جمعه ۲۶ ژوئن ۱۹۲۵ مطابق با ۵ تیرماه ۱۳۰۴ شماره ۱۹ صفحه ۱۱

« مادامیکه لارستان و جهانگیره از حکومت شیراز مجزا [نگردد] و حکام آنها از طهران انتخاب و اعزام نشوند، غیر ممکن است که این خاک وسیع و آباد، و اهالی بیچاره آن از چنگ قوام‌الملک و حکام جفاپیشه او آسوده شوند...

برای استحضار اولیاء دولت و وکلاء ملت و خوانندگان حبل‌المتین، اصل مالیات این خطه و پیشکش‌های رسمی و غیر رسمی قوام‌الملک و اتباعش را در زمان مسافرت به لارستان یعنی اول نوروز که بنابه معمول هرساله، در باغ نشاط لار، ملک موروثی خودش حاضر شده و ولایات را به توسط دلالان ماهر به حراج میگذارد و مُشتی اهالی بدبخت را غلام‌وار به ضُبّاط می‌فروشد، از قرار زیر است:

کلیه مالیات دولتی حدود ۱۰۰۵۵۵ تومان در سال.

پیشکش‌های رسمی حدود ۲۱۷۲۰۰ تومان در سال.

پیشکش‌های غیر رسمی از قبیل طلا، اسب و تفنگ، به ارزش تقریبی ۸۰۰۰۰ تومان.

حق دلالی میرزا ابراهیم‌خان منشی باشی ۲۷۰۰۰ تومان در سال.

حق صندوقدار ۴۰۰۰ تومان در سال.

نگارنده غرض شخصی با قوام‌الملک و غیره ندارم؛ مقصدم ترقی و تعالی مُلک و ملت است و اینهائیکه عرض شد تماماً از روی تحقیق و صدق است؛ و نظر به علاقمندی که به وطن خود دارم، خویشتن را موظف و مکلف دانسته که این قضیه و واقعیات غیر قانونی را بعرض اولیاء دولت رسانیده، شاید رفع تعدیات شده و علاج نمایند...

جهت چیست که در این خطه، یکباب مدرسه بطرز جدید که اساس ترقی مملکت است، در این خاک وسیع نایاب است؟ برای چیست که خط تلگراف و پُست صحیح، از شیراز تا برسد به لنگه وجود ندارد؟... برای چه یک اداره قانونی دولتی از قبیل مالیه، بلدیه، عدلیه و نظمیه در این خطه نیست؟... »

«از بندرعباس ـ شریف‌زاده»[1]

---

[1] در بندرعباس دو خانواده به شهرت (شریف‌زاده) ساکن بوده‌اند؛ یکی شریف‌زاده بوشهری که کارمند دولت بوده و در سال ۱۳۱۸ شمسی وفات یافته و دیگری شریف‌زاده لاری که به شغل تجارت اشتغال داشته‌است. در هر صورت دقیقاً معلوم نشد که نگارنده‌ی گزارش فوق کدام یک از این دو (شریف‌زاده) بوده‌اند، اما مسافرت وی در ایام نوروز به لار، حاکی از علاقه‌ی او نسبت به لار است، پس او شریف‌زاده‌ی لاری است.

۸۵ ـ چنـــد خبـــر از میناب

جمعه ۲۶ ژوئن ۱۹۲۵ مطابق با ۵ تیرماه ۱۳۰۴ شماره ۱۹ صفحه ۱۶

« در اول فروردین [۱۳۰۴] بواسطه اینکه حاکم کل بنادر، سالار احتشام را به بوشهر احضار فرموده بودند، کفالت حکومت میناب بعهده رئیس مالیه واگذار شد.

غیبت آقای سالاراحتشام بیست روز بطول انجامید و در خلال این مدت مجدداً سارقین از قبیل عباس‌خان و غیره بمیناب عودت کرده بودند و ده نفر شتر سرقت شده بود.

پس از بازگشت حاکم، نظامیان با عباس‌خان و اشرار برخورد نموده و پس از شش ساعت جنگ، دو نفر دستگیر و بقیه به کوههای رودان پناهنده میشوند...

همه ساله اشرار، آدم از میناب می‌دزدیده و به دوبی و شارجه میبرده و به پانصد الی هزار روپیه میفروختند. چند روز پیش، غفلتاً به اطلاع حکومت رسید که چند نفر اشرار آمده به خاک میناب، یکنفر بنام (احمد)[۱] که پیشکار شیخ عباس بحرینی[۲] است [را] دزدیده و باخود میبرند؛ فوراً آقای سالار احتشام، قائد محمدعلی‌خان را با عده‌ای تفنگچی به تعقیب اشرار فرستاده، در (سرنی)[۳] که آخر خاک میناب است، بهم برخورد مینمایند.

بعد از چند ساعت جنگ، آنها احمد را رها میکنند. بحمدالله کسی مقتول یا مجروح نشده است...

در بیستم اردیبهشت [۱۳۰۴]، بحکومت راپرت دادند که یکی از اشرار بنام غلام بشاکردی برای سرقت بچه‌های مردم به حدود میناب آمده؛ حاکم فوراً آقای محمدعلی‌خان را با عده‌ای تفنگچی فرستاده و وی را دستگیر نمودند. حالیه غلام و دار و دسته‌اش در قلعه میناب محبوس‌اند[۴]...

در بیست و دوم اردیبهشت بحکومت راپرت رسید که میر ابراهیم سارق و تفنگچی‌هایش که در سال قبل چند نفر را بقتل رسانیده و چند خانه‌را غارت کرده و به اندازه ده هزارتومان مال‌التجاره سرقت نموده بود، در همین حدود است؛ از این خبر، آقای نایب سید احمد صفائی و افراد تحت امرش مأمور دستگیری وی گردیدند، پس از برخورد و یکساعت زد و خورد، ابراهیم‌خان و تفنگچی‌هایش دستگیر و حالیه در قلعه میناب محبوس‌اند. »

« ح ـ ن »

---

[۱] مرحوم کربلائی احمد ابن حسن ابن جعفر، پدر آقای جعفر ریاضی. است که اکنون در میناب رستوران دارد. نوه‌های او در استخدام آموزش و پرورش و فرمانداری‌اند.

[۲] مرحوم شیخ عباس بحرینی، جدّ مادری آقای شیخ عباس تُرابی است.

[۳] سرنی Sar.nay

[۴] امروزه فقط دو برج، یکی در بالای کوه و دیگری در محله قلعه از آن قلعه وسیع باقی مانده و بقیه‌ی عمارت و دیوارهای طویل آن بکلی مخروب و استفاده مسکونی شده است. وسعت این قلعه حدود ۶۰۰۰ متر مربع بوده است. گزارش فوق نشان میدهد که قلعه فوق تا سال ۱۳۰۴ سالم و قابل استفاده بوده است.

۸۶ ـ بندرلنگه رو به هلاکت است

جمعه ۲۶ ژوئن ۱۹۲۵ مطابق با ۵ تیرماه ۱۳۰۴ شماره ۱۹ صفحه ۱۶

« ... از چهارسال قبل به اینطرف، بواسطه سختگیری گمرکات لنگه و سایر بنادر، کم‌کم از واردات کالاهای تجارتی بندرلنگه کاسته و به همان میزان در بندر دوبی رو به افزایش گذاشت، تا حالا که می‌بینیم از نظر تجارتی، یکباره اسم بندرلنگه مفقود و بندر دوبی اسم قابل توجهی بخود گرفته است... این مسئله موجب خرابی لنگه خواهد شد لذا توجه اولیاء امور را به این امر مهم جلب مینمایم. »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

۸۷ ـ جشن نوروزی در شوشتر

جمعه ۲۶ ژوئن ۱۹۲۵ مطابق با ۵ تیرماه ۱۳۰۴ شماره ۱۹ صفحه ۱۷

« بمناسبت جشن نوروزی جمشیدی، شش دسته از فوج هنرمند و رشید و شجاع، بریاست آقای سرهنگ مصطفی‌خان و سایر صاحب‌منصبان نظامی قشون شوشتر، محض اظهار کفایت و سیاست و بروز خدمت، در سَمت غربی شهر دو خیمه عالی نصب نموده، تمام طبقات اهالی و سلسله علماء و تجار و کسبه هم حاضر، ساعت ۱۰ شروع[۱] به مشق نظامی و شلیک توپ و مسلسل و یورش نظامی و دفیله[۲] و کشتی‌گیری نمودند و نمایش مفصلی دادند؛ صدای آفرین و کف زدن از تمام اهالی شهر بلند شد. یاور اسدالله خان، حاکم نظامی شوشتر در فوج تشریف فرما بود. بعد از دفیله نظامی، درحالیکه تمام صاحب‌منصبان با شمشیرهای کشیده ایستاده بودند، حاج ناظم صدرالشعراء شوشتری شروع نمود به خواندن قصیده‌ای که مطلع آن این بود:

به ظل مرحمت و رأفت امام زمان خدیو جن و بشر پادشاه کون و مکان

در حالتی که تمام اهالی از اعلی و ادنی حاضر بودند و کف میزدند، پس از ختم اشعار، نظامیان هورا کشیده مشغول خواندن سرودهای ملی شدند... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[۱] ساعت ۱۰ (عصر) در آن تاریخ، ساعت ۴ عصر به وقت امروزی بوده است.

[۲] دفیله = رژه.

۸۸ ـ میناب نماینده مستقل می‌خواهد

جمعه ۳ ژولای ۱۹۲۵ مطابق با ۱۲ تیرماه ۱۳۰۴ شماره ۲۰ صفحه ۱۶

« پنج دوره از مجلس میگذرد و ما مردم میناب از داشتن وکیل مستقل محرومیم... امیدواریم مجلس شورای‌ملی شیدالله ارکانه و دولت عِلیّه اجازه فرمایند وکیل از خودمان انتخاب کنیم. چنانچه وکیل میناب در بودجه هٰذالسنه حقوق نداشته باشد، ما حاضریم که حقوق وکیل را خودمان بپردازیم... »

«عموم تجار و ملاکین میناب»

۸۹ ـ قدردانی از رئیس اداره پُست شوشتر

جمعه ۳ ژولای ۱۹۲۵ مطابق با ۱۲ تیرماه ۱۳۰۴ شماره ۲۰ صفحه ۱۸

« ... لازم دانسته قدری از خدمات ریاست پُست شوشتر، آقای میرزا معصومعلی‌خان لاری را که سوابق خدماتش در ادارات دولتی معلوم و واضح است اظهار قدردانی نمائیم که (مَن لم یشکرالناس لم یشکر الله)...

از زمان استقرار پُست در ایران، تا سنه ۱۳۴۱ هجری قمری[۱] اغلب اوقات، اداره پُست شوشتر مغشوش و مراسلات مردم مُعَوّق مانده و بمقصد نمی‌رسید؛ تا اینکه در سنه مذکور، رئیس پُست کنونی به ریاست پُست شوشتر منصوب گردید و بلافاصله در صدد تنظیمات اداری و رفع نواقص آن برآمده، در اندک مدتی اداره پُست شوشتر را منظم و هرچه لوازمَش ناقص بود درست نمود.

در ایام هرج و مرج شوشتر که هیچ اداره‌ای نمیتوانست به امورات خود بپردازد، با وجود آنکه کراراً مورد تهدید اشرار واقع گردید، مع‌ذالک با کمال پُردلی مشغول انجام وظائف خود بود و ابداً اعتنا به تهدیدات مُغرضین نمیکرد. بر اهالی شوشتر است که قدر این نعمت را بدانند... »

«محمد مهدی شرف‌الدین»

[۱] سال ۱۳۴۱ قمری = سال ۱۳۰۲ خورشیدی.

۹۰ ـ ورود اعضاء کمیسیون وزارت دارائی به خوزستان

جمعه ۳ ژولای ۱۹۲۵ مطابق با ۱۲ تیرماه ۱۳۰۴ شماره ۲۰ صفحه ۲۱

« چهار نفر از مأمورین مجرب و متخصص که یکی دو نفر آنها هم سابقه اطلاعاتی از خوزستان دارند، به اسم کمیسیون وزارت مالیه وارد اهواز[1] شدند. مأموریت ایشان، رسیدگی به اوضاع مالیه خوزستان و برگذار نمودن اراضی شط کارون و سایر خالصجات دولتی است که سالها غصباً در تصرف اشخاص بوده و نیز راجع به تصفیه کلیه امور مالی است.

اعضاء این هیأت عبارتند از: آقای نصر (رئیس کمیسیون)، آقای میرزامحمد خان ناصری، آقای میرزا عبدالکریم‌خان بهبهانی و آقای میرزا عبدالرضاخان.

آقایان فوق‌الذکر با پیشکار مالیه به محمره حرکت کرده‌اند. »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[1] - تا پیش از این تاریخ، نام اهواز در گزارشهای مندرج (ناصری) ذکر می‌شد و از این تاریخ به بعد(اهواز) ذکر شده است.

۹۱ ـ رعایت نزاکت، بحرین را از ما دور می‌کند

جمعه ۳ ژولای ۱۹۲۵ مطابق با ۱۲ تیرماه ۱۳۰۴ شماره ۲۰ صفحه ۲۱

« در چند شماره قبل مشروحاً نگاشته بودیم که شیخ بحرین را بطرف انگلستان رهسپار ساختند. تلگراف تازه مُشعِر[۱] است که شیخ بحرین با اعلیحضرت جورج پنجم (پادشاه انگلستان) ملاقات کرده، جهازات جنگی انگلستان را هم بوی نشان داده‌اند تا هم عظمت انگلستان بر قلب وی جلوه‌گر شود و هم به رُعبَش افزوده گردد.

به عقیده ما موقع آن رسیده است که وزارت خارجه، مسئله بحرین را خارج از نزاکت، موضوعِ بحث قرار داده، بیش از این نگذارد بحرین از ما جدا بماند. اوضاعی که پیش آمده و میآید، بطور روز افزون بحرین را از ما دور میکند. »

«حبل‌المتین»

۹۲ ـ ورود هُرمُز به بوشهر

جمعه ۳ ژولای ۱۹۲۵ مطابق با ۱۲ تیرماه ۱۳۰۴ شماره ۲۰ صفحه ۲۲

« خبر تلگرافی از بوشهر حاکی است که (سِر هرمز جی والا کاووس جی عدن والا) یکی از زردشتیان بزرگ بمبئی به اتفاق یکنفر مهندس و یک دکتر و یک مترجم، روز ۳۱ اردیبهشت [۱۳۰۴] وارد بوشهر شده، از طرف مأمورین دولتی و تجار استقبال شده و در منزل حاج باقر بهبهانی شب را توقف نموده، صبح عازم شیراز شده‌اند.»

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[۱] مُشعر = آگاه کننده.

۹۳ ـ دولت ایران مراکز پُست وتلگراف جنوب را قبضه می‌کند

جمعه ۱۰ ژولای ۱۹۲۵ مطابق با ۱۹ تیرماه ۱۳۰۴ شماره ۲۱ صفحه ۱۹

« از موقعیکه پُستخانه‌های بنادر جنوب از دولت انگلیس تحویل وزارت پُست وتلگراف ایران شده بود، ریاست برخی نقاط آن از قبیل جاشک و چابهار و جزیره هنگام هنوز در دست انگلیسها بود؛ اخیراً وزارت پُست وتلگراف برای بنادر جاشک و چابهار دونفر مأمور انتخاب و اعزام نموده؛ برای جزیره هنگام نیز انتخاب یکنفر قریباً صورت خواهد گرفت. »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

۹۴ ـ تأسیس نخستین مدرسه در آبادان

جمعه ۱۷ ژولای ۱۹۲۵ مطابق با ۲۶ تیرماه ۱۳۰۴ شماره ۲۲ صفحه ۱۴

« آتشکدی یکی از جوانان فعال خوزستان است که از برج جدی ۱۲۹۹[۱] بکمک ده نفر از رفقای معارف‌دوست خود که در رأس آنها آقای میرزا جلال‌خان زند (رئیس گمرک عبادان) قرار گرفته، جلساتی تشکیل داده و به تأسیس مدرسه (احمد) که امروزه از هر حیث اولین مدرسه در خوزستان است پرداختند.
این گروه با کمال شهامت در مقابل تهدیدات خزعل ایستادگی کرده، خوزستانیان را به تأسیس جلسات انجمن و قرائت‌خانه سرمشق داده و پیشقدم آنها شدند... »

« ح ـ لاری‌زاده»

---

[۱] دیماه ۱۲۹۹ خورشیدی.

۹۵ ـ تلگراف اهالی میناب به تهران

جمعه ۱۷ ژولای ۱۹۲۵ مطابق با ۲۶ تیرماه ۱۳۰۴ شماره ۲۲ صفحه ۱۶

« طهران ساحت مقدس مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه؛ کپیه وزارت جلیله داخله؛ کپیه جریده کوشش؛ کپیه جریده حبل‌المتین.

سه سال بود که ما بیچارگان اهالی میناب در شکنجه و ظلم حکومت عباسی بودیم تا اینکه اخیراً میناب از عباسی مجزا گردید و آقای سالاراحتشام، از طرف وزارت داخله بحکومت میناب منصوب شدند. الآن ده ماه است که ما معنی آزادی و مشروطیت را آگاه شدیم، زیرا در این سه سال بطور کل ایاب و ذهاب تجارت، بواسطه سارقین مسدود بود.

در مدت مأموریت آقای سالاراحتشام، کلیه اشرار قلع و قمع و پراکنده شدند و از این بابت، ما بیچارگان شب و روز دعاگو هستیم.

از قرار مسموع، حکومت عباسی بمنظور اینکه میناب را مجدداً جزو عباسی نمایند، به عناوین مختلف و مُهرهای جعلی مشغول به شکایت از حکومت میناب است. جهت اطلاع عرض میکنیم که اهالی میناب روحشان از این شکایتها خبر ندارد. چنانچه شکایتی میشود، خوبست از کلیه اهالی میناب استفسار گردد. »

« تجار لاری ـ تجار بَحرانی ـ تجار جهرمی ـ ملاکین و اهالی میناب »

۹۶ ـ چابهار و جنگ سرداران بلوچ

جمعه ۴ سپتامبر ۱۹۲۵ مطابق با ۱۳ شهریورماه ۱۳۰۴ شماره ۲۸ صفحه ۱۰

« مدتها بود که سردار دین‌محمدخان با پسرعموهایش سردار دراخان و سردار دلاورخان و سردار جلال‌الدین‌خان بر سر یک قلعه و یک قریه جنگ ونزاع داشتند. چندین بار هم نزاعِ سخت نموده و از طرفین هم چندین نفر کشته و زخمی گردیدند. حتی در سنه قبل هم سردار دوست‌محمدخان، عده زیادی با یک اراده توپ بکمک سردار دین‌محمدخان، جهت قبضه کردن آن قریه و آن قلعه فرستاد که پس از دادن تلفات زیاد، موفق نگردید.

این کمک دادنِ دوست‌محمدخان به سردار دین‌محمد، بواسطه قراردادی بود که با یکدیگر گذاشته بودند که پس از تصرف قریه و قلعه مذکور، عواید آنرا بین خود قسمت کنند؛ بالاخره پس از شکست دین‌محمدخان مدتی جنگ متارکه بود تا اینکه چهار ماه قبل مجدداً سردار دین‌محمدخان شخصاً بخیال گرفتن قلعه افتاد و دوست‌محمدخان که در سنه ماضی به سردار دین‌محمد کمک داده بود، امسال برضد دین‌محمدخان با دلاورخان همراه شد...

در هر حال، پس از چند روزی جنگ و چند نفری که از طرفین کشته شد، باز هم دین‌محمدخان موفق به گرفتن قلعه نگردید؛ لاجرم طرفین مشغول جمعاوری لشکر و اخذ پول از رعایای بدبخت بلوچستان که محتاج به نان شب هستند و هر دقیقه پایمال لشکرهای خوانین خونخوار و بیرحم بلوچ میباشند، گردیدند. فعلا بواسطه جنگ فیمابین خوانین، عبور و مرور به چابهار بکلی مسدود و راه‌ها از هر طرف بسته شده است. اهالی بیچاره از تجار و کسبه، بواسطه اغتشاشات بلوچستان، شکایات عدیده توسط ادارات دولتی بمرکز نموده بودند لذا از طرف دولت، آقای سرهنگ علی‌اصغرخان یزدی، رئیس قشون بنادر جنوب که یکی از جوانان وطنخواه و بیغرض است، در برج جوزا[۱] برای رسیدگی و خاتمه دادن به نزاع فیمابین خوانین بلوچ به چابهار وارد شد...

در همین اثنا سردار دین‌محمدخان با سیاست و حیله، قلعه و آبادی مذکور را تصرف نموده و سردار دلاورخان که شکست خورده بود، با هشتاد نفر از افرادش در (تیسکوپان) موضع گرفته و مشغول باج گرفتن از قوافل شده و سردار دراخان و جلال‌خان هم مشغول جمعآوری لشکر برای حمله به دین‌محمدخان شدند و هر دقیقه چابهار را از حمله خود تهدید مینمودند. اهالی بیچاره هم با ادارات دولتی[۲] در اضطراب، و هر ساعت منتظر حمله اشرار و غارت چابهار بودند؛ تا اینکه آقای سرهنگ علی‌اصغرخان وارد (دشتیاری) گردید و رؤسای ادارات، مراتب را به هر تدبیر بود به ایشان

[۱] جوزا = خرداد.

[۲] تنها ادارات دولتی چابهار در آن تاریخ؛ اداره‌ی گمرک و اداره‌ی پست بوده است.

اطلاع دادند (که سخت در خطر هستیم)، ایشان هم پنجاه نفر از آدمهای دین‌محمدخان را از بیراهه، بازحمت زیاد، فرستاده که خودرا به چابهار برسانند. همان شب تفنگچیان دلاورخان در نصف شب حمله به چابهار نموده، موفق نگردیدند چابهار را تصرف نمایند، مجدداً به تیسکوپان مراجعت نمودند؛ چنانچه این پنجاه نفر در همان روز وارد چابهار نشده بودند، ممکن بود چابهار تماماً غارت شود. الحق که رسیدن این گروه پنجاه نفری از طرف رئیس قشون خیلی بموقع بود...

آقای رئیس قشون عجالتاً، به هر ترتیبی که بود، سردارها را متفرق و این جنگ را خاتمه دادند...

عموم اهالی چابهار از خدمات ایشان متشکرند و همه این آرزو دارند که در چابهار و بلوچستان، یکعده قشون دولتی دائمی باشد، مثل اینکه در سایر نقاط ایران هست... آقای سرهنگ علی‌اصغرخان پس از ختم این ماجرا از طریق دریا رهسپار بندرعباس شدند...

پس از رفتن آقای سرهنگ علی‌اصغرخان، در همان روز افراد سردار دلاورخان یکنفر استاد بنّا را حبس نمودند که (تو چند سال است اینجا کار میکنی بما هیچ نداده‌ای، باید ششصد روپیه بدهی).

پس از چند روز حبس، آن بیچاره ۹۰ روپیه کارسازی نموده مرخص میشود.

دو روز بعد پنجاه نفر از طرف سردار حسین‌خان هم بکمک دلاورخان آمده، رئیس کوپان و عده دیگری هم فرستادند (متوتیس) را گرفته، عجالتاً چابهار در محاصره و راه عبور و مرور بکلی مسدود و یکنفر هم نمیآید.

از طرفی رستم‌خان ۹۰ نفر و سردار عظیم‌خان ۴۰ نفر بکمک دلاورخان فرستاده‌اند و جنگ هم شروع شده. بواسطه نیامدن قافله، دیگر اطلاعی از آنجا بما نرسیده و معلوم نیست دیگر چه شده است. »[۱]

« یکنفر سیّاح بلوچستان »

[۱] مشخص است که این گزارش تدریجاً و در چند نوبت نوشته شده است، به همین سبب مطالب آن از نظر زمان‌بندی هماهنگی ندارند.

۹۷ ـ قتل در جزیره هنگام

جمعه ۴ سپتامبر ۱۹۲۵ مطابق با ۱۳ شهریور ۱۳۰۴ شماره ۲۸ صفحه ۱۵

« مسئلهٔ جزیره هنگام روز بروز اهمیت پیدا مینماید لیکن از طرف دولت هیچ اقدامی دیده نمیشود. چنانکه مسبوق هستید، دو ماه قبل اهالی هنگام به رئیس گمرک آنجا حمله آورده و خیلی به اداره گمرک توهین نموده، میرزاعلی‌محمدخان احتشام رئیس گمرک جزایر و میرزاعلی‌محمدخان نیک‌بین مُفَتّش گمرکات عباسی، اختصاصاً با جهاز (گیلان) آمدند تحقیق نمودند و تقصیر مرتکبین ثابت شد اما تاکنون نتیجه نامعلوم است.

در شب یکشنبه چهارم مرداد ۱۳۰۴ جسد یکنفر قشمی در نیم‌فرسخی هنگام کشف شده که با شمشیر چهار قطعه کرده بودند. پس از آنکه خبر به مدیر گمرک هنگام رسید، با رئیس پُست و چند نفر فرّاش و معاریف و غسّال و قبرکن میروند جسد را پیدا میکنند، در همین اثنا دو زن شیون کنان رسیده که: مقتول برادر ما است که سه روز است غایب بوده و نوکر شیخ احمد حاکم هنگام است. بالاخره جسد را در ساحل دریا دفن مینمایند.

مدیر گمرک راپورت به میرزاعلی‌محمدخان احتشام رئیس گمرکات جزائر داده است. »

«صالح بن سعید»

۹۸ ـ بخشنامه

جمعه ۴ سپتامبر ۱۹۲۵ مطابق با ۱۳ شهریور ۱۳۰۴ شماره ۲۸ صفحه ۲۳

« بموجب حکم نمره ۱۱۸۹۵ مورخه ۲۱ خرداد ۱۳۰۴ مقام منیع وزارت جلیله مالیه، از تاریخ ۲۰ تیرماه ۳۰۴ ورود اجناس انحصاری قند و شکر و چای، فقط به بنادر اهواز، محمره، بوشهر، لنگه، بندرعباس، جاشک، و چابهار مُجاز است و ورود به سایر بنادر ممنوع خواهد بود. »

«پیشکار کل مالیه»

۹۹ ـ مسجد سلیمان و قربانیان کمپانی نفت انگلیس

جمعه ۴ سپتامبر ۱۹۲۵ مطابق با ۱۳ شهریور ۱۳۰۴ شماره ۲۸ صفحه ۲۳

« در تاریخ ۱۴ محرم[۱] فجیع‌ترین و مهیب‌ترین فدیه‌ای که ایرانیها در راه کمپانی نفت انگلیس دادند، سوختن ۷۵ کارگر بی‌پناه ایرانی در مسجد سلیمان بود.
هر صاحب وجدانی از شنیدن حکایت جگرخراش آن واقعه متألم و متأسف میشود و در نتیجه خواهد گفت: ای ایرانی بسوز و برای استفاده اجانب جان نثار کن؛ ای اولاد داریوش، برای ازدیاد بهره دیگران فنا شو؛ ای نژاد سیروس در زیر خاک مدفون شو تا قصرهای عالی از دسترنج تو در غرب ساخته شود... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[۱] مطابق با ۱۴ مرداد ۱۳۰۴ خورشیدی.

۱۰۰ ـ تیرباران ابراهیم‌خان در بندرعباس

جمعه ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۵ مطابق با ۲۰ شهریور ۱۳۰۴ شماره ۲۹ صفحه ۱۵

[پیرو گزارش شماره ۸۵]

« ... از اثر اقدامات سرهنگ علی‌اصغرخان، ابراهیم‌خان که سالها متمرد و یاغی بوده، در روز سه شنبه ۲۷ مرداد ۱۳۰۴ روی اسکله گمرک بندرعباس[۱] در ملاء عام تیرباران شد.

ابراهیم‌خان سالهای متمادی مشغول چپاول و سرقت اموال اهالی میناب و توابع بوده و تیرباران شدن وی، گذشته از اینکه یکنفر یاغی را از صفحه روزگار برداشت، باعث عبرت و تنبیه سایر خوانین بلوچ نیز تواند شد زیرا همه آنها می‌دانند که وی با چه مبالغ هنگفتی حاضر شد جان خودرا خریداری نماید ولی پذیرفته نشد.

خوب است که میر برکت‌خان هم قدری متنبه شود و بداند که همان قسم رفتاری که با ابراهیم‌خان شد، نسبت به هر متمرد و یاغی تواند شد... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[۱] اسکله‌ی گمرک همان اسکله‌ایست که جلو بازار واقع است و امروزه به اسکله‌ی شهرداری معروف است.

چنــــــد خبـــــــر از خــوزســــــتان

جمعه ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۵ مطابق با ۲۰ شهریور ۱۳۰۴ شماره ۲۹ صفحات ۱۹ تا ۲۲

۱۰۱ ـ ورود امیر لشکر جنوب به اهواز

« یکشنبه اول مرداد، سه ساعت قبل از ظهر، آقای امیر لشکر جنوب از محمره وارد اهواز گردید و بمنزل آقای کفیل حکومت نظامی (آقای میرزا احمدخان قزوینی عمارلو) نزول اجلال فرمودند.

قبلا از طرف اهالی مراسم تزئین شهر بعمل آمده، عموماً از هر طبقه تا (کوت‌عبدالله) استقبال نمودند...

شهر، از اداره حکومتی تا خیابان سعدی که مقر آقای امیر لشکر قرار گرفته بود، تزئین شده و طاقهای نصرت از طرف اصناف و اداره بلدیه بسته و از طرف تجار بیرقهای معمولی سرتاسر خیابان زده، شب را بنا بود چراغانی نمایند.

آقای امیر لشکر به ورود خود فرصت را از دست نداده، به سرکشی ادارات قشونی و رسیدگی بحال افراد و غیره اقدام، و مقارن ظهر امر دادند که زینت و چراغانی را برداشته و موقوف کرده، مردم بکار و کسب خود مشغول شوند. عصر روز مذکور، دیگر اثری از تزئینات نبود. معلوم است که ایشان خریدار تملق و چاپلوسی نیست [اما ما فروشنده‌ایم!]... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

۱۰۲ ـ ورود رئیس آموزش و پرورش به اهواز

« آقای مرزا حسین خان امید که سابقه خدماتش در معارف اصفهان مشهور است، روز دوشنبه دوم مرداد، از طریق بختیاری وارد اهواز گردیده، مرکزیت اداره معارف را در اهواز قرار خواهند داد.

منتظریم که در نشر و تکثیر معارف خوزستان و ازدیاد مدارس و تشکیل کتابخانه و قرائت‌خانه، اقدامات و خدمات ایشان در تاریخ خوزستان بیادگار بماند. »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

۱۰۳ ـ افتتاح اداره پُست مسجد سلیمان

« برای افتتاح دفتر پُست در مسجد سلیمان، آقای وزیری با دونفر اعضاء و دونفر فرّاش با جهاز کمپانی نفت، از محمره وارد شده و عازم مسجد سلیمان هستند؛ از این قرار، پُستخانه در مسجدسلیمان قریباً مفتوح و مرتب شده، در آتیه تمبرهای (بین‌النهرین) استعمال نخواهد شد.
یکی از ملزومات مسجدسلیمان تلگرافخانه است که در همه اوقات اهالی آنجا احتیاج دارند.
ما نظر وزارت پُست وتلگراف را متوجه به این مسئله داشته، امیدواریم که نعمت تلگراف را نیز ارزانی دارند. »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

۱۰۴ ـ مالیات نخیلات خوزستان

« در سنوات قبل مالیات نخیلات خوزستان از روی هرس[۱] ثمره گرفته میشد و کم و زیاد آن بسته به دوستی و عداوت داشت. امسال قرار است از نخلهائی که قُرب رودخانه است و بهتر مشروب میشوند و زیادتر ثمر میدهند، هر نخل سی شاهی[۲] و از نخلهای دور از آب، هر اصله یک قِران مالیات گرفته شود... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

---

[۱] هَرَس = بریدن خوشه / بریدن شاخه‌های خشده.

[۲] سی شاهی = ۳۰ شاهی = ۱/۵ ریال.

۱۰۵ ـ شکایت از شهرداری اهواز

« اداره بلدیه مخارج طاق نصرتی که بمناسبت ورود امیر لشکر جنوب برپا نموده از کسبه و دکانها گرفته و از قصابها مخصوصاً دکانی سه قِران برای قربانی در جلو امیر لشکر اخذ نموده.[۱]
عجالتاً متصدی بلدیه هرگونه تحمیلی به کسبه و اهالی شهر میکند و کسی نیست که ممانعت و جلوگیری نماید. »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

۱۰۶ ـ افتتاح جاده اهواز به تهران از طریق لُرستان

« چندی است که راه لُرستان مفتوح و همه روزه قوافل از دزفول حرکت مینماید و امنیتِ راه در نهایتِ کمال است.
از اهواز نیز قافله یکسره برای [به] طهران حرکت میکند.
کرایه محمولات به طهران، هر یکمن تبریز چهار و نیم قِران است.
امروزه از اهواز به طهران اگر کسی بخواهد مسافرت کند، بمدت ذیل میتواند:

از اهواز الی دزفول	توسط اتومبیل	۶ ساعت
از دزفول الی خرم‌آباد	توسط قاطر	۶ روز
از خرم‌آباد الی بروجرد	توسط قاطر	۲ روز
از بروجرد الی عراق[۲]	توسط اتومبیل	۴ ساعت
از عراق الی قُم	توسط اتومبیل	۴ ساعت
از قُم الی طهران	توسط اتومبیل	۵ ساعت
جمع:	۲۱۱ ساعت = ۸ روز و ۱۹ ساعت	

[۱] راست می‌گوید!... این چه مملکتی‌ست که در آن حتی چاپلوسی کردن هم مجانی نیست!...

[۲] عراق = اراک.

۱۰۷ ـ حـــــریـق در اهـــــواز

« تجارتخانه آقا احمدآقا عبد، در شب هفتم محرم[۱] آتش گرفت. این حریق با کمک و مجاهدت کفیل حکومت خوزستان و همت نظامیان غیرتمند خاموش شد.
خسارات وارده معلوم نیست ولی معلوم شد که اداره بلدیه اهواز اسم بی مسمائی است چونکه عمله‌جات[۲] آن حاضر نشدند، گویا دفع حریق را وظیفه خود نمیدانستند. در صورتیکه حاضر هم میشدند، وسائل اطفائیه حریق نداشتند... »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

۱۰۸ ـ مُجــــــازات عجـــــیب

« یکنفر عرب ایرانی در یکی از کارخانجات کمپانی نفت مستخدم بوده، یک افسر اروپائی اورا با شدت تمام کتک میزند که نزدیک به هلاکت میرسد. فوراً قضیه از طرف حکومت نظامی تعقیب و عرب را به مریضخانه فرستاده، اروپائی را هم به دارالحکومه جلب نموده، پس از عذرخواهی یکصد تومان از اروپائی گرفته به عرب میدهند.
الحمدلله آرزو به دل ما نماند و یک مرتبه هم احقاق حق ایرانی شد. »

[نام گزارشگر ذکر نشده است]

[۱] هفتم محرم در آن سال مطابق بوده است با ششم مرداد ۱۳۰۴ خورشیدی.
[۲] عمله‌جات = کارگران.

فهرست اعلام

آ

ا

ب

پ

ت

ث

ج

چ

ح

خ

د

ش

ص

ض

ط

ع

ف

ق

ک

گ

ل

م

ن

و

ه